كتاب في الفقه

(باللغة الفارسية)

رقم العام ٦٩٦٢

١/١٧٦٤

٢/١١/١٤١٧هـ

در آب یا جامه که در وی نماز گزارد معفو باشد و اندک و بسیار بعادت دانند و اگر آب [illegible]

و آشامیدن و طهارت کردن بر مردان و زنان حرام باشد و همچنین خوردن بملعقه زر و نقره و

زر و نقره و بوی بر کردن از مجمر زر و نقره [illegible] حرام است اما [illegible]

و ملعقه و خلال و مجمر زر و نقره و مرجع استعمال آن حرام است بر زن که حرام است [illegible] مستحق [illegible]

نقره واجب نباید و آراستن خانها و خیمها و دکانها [illegible] سرمه دان [illegible] زر و نقره حرام است

از جوهر نفیس ساخته باشند چون فیروزه [illegible] و بر جلد و بلور و مانند آن [illegible] نباشد و اگر آن [illegible]

زر اندود کرده باشد اگر آن مقدار [illegible] عرض کنند چیزی حاصل شود حرام باشد و الا حرام نباشد و اگر

حلقه یا زنجیر یا سر از نقره باشد [illegible] حرام نباشد و اگر [illegible] انگشت وی [illegible]

باشد یا آن قدح که در وی زر باشد [illegible] حرام و [illegible] طعام خورده باشد [illegible]

عاصی کرده اما وضو باطل نگردد و آن طعام [illegible] حرام نباشد [illegible] باشد که آن طعام در ظرف [illegible]

و او وی تناول کند و شراب [illegible] **فصل** که مسواک کردن سنت است در [illegible]

در وقت نماز و نزد [illegible] وقت وضو ساختن و خواندن قرآن و در [illegible]

دهان [illegible] سنت مؤکد است و هر چیزی که آن درست باشد سنت [illegible]

کرده اگر [illegible] درست باشد ولیکن [illegible] اما بچوب اولیتر [illegible] فاضله و خلال نیز بچوب [illegible]

اولیتر است که بچوبی کند که باز نرم ساخته باشد [illegible] دندان مجروح نگرداند و باید که مسواک [illegible] دندان [illegible]

[illegible] فاضله بود و مستحب است که ابتدای [illegible] راست [illegible] و مسواک نیز بدست راست کنند تا میان دهان [illegible]

کرده باشد و مسواک [illegible] بدستور [illegible] باکی نباشد [illegible] آواز [illegible] موی سر سنت

و فرق آن باشد که موی سر [illegible]

[illegible] مکروه است [illegible] که بعضی از موی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آن دارد و گرفتن موی [illegible] مستحب است [illegible]

و حاجت [illegible]

[illegible] سنت است

بواعد که سنگ بکار برد باید که سنگ بر جای پاک نهد و بر جمیع محل بمالد و چندان که پاک کرد آنگه دست [illegible]

و بدست راست آب می ریزد و اگر استنجا بسنگ کند ذکر بدست چپ بکار برد و از دست راست یاری نخواهد و چون

اگر بدیوار یا بسنگ بزرگ کند ذکر را بدست چپ بگیرد و بر سه موضع بمالد و اگر بسنگ کوچک کند سنگ را میان دو

انگشت ابهام بگیرد و ذکر بدست چپ بر وی بمالد و [illegible] السنة در فتاوی [illegible] است

و سلم چنین کرده و اگر نتواند سنگ بدست راست بگیرد و ذکر بدست چپ بر سنگ بمالد چندان که دست راست نجنباند

سنگ که بسنگ استنجا کند و آب نیز بشوید و اگر اقتصار کند بر یکی آب بهتر و آب نیکوتر باشد و نیز شستن آن مقدم و جای

نشستن هر دو پای از وی ظاهر کرده و مستحب است که در استنجا ابتدا بقبل کند و در شستن و بر اعتماد بر آنست مبالغه

شستن و بر دست نجاست که در مالد بر بشوید و باید که چندان آب بکار برد که بر ظن وی زوال نجاست غالب گردد و اگر [illegible]

نجاست غالب شد و منوط نه بدست شستن بوی نجاست [illegible] ندارد **فصل** بیان که در وضو شستن [illegible]

نیت بدل کردن و در ازالة نجاست نیت واجب نیست و وضو کافر و غسل وی درست نباشد و اگر مسلمان بعد از آن وضو [illegible]

نکرده و بعد از آن تیمم تیمم باطل گردد اما نیت باید که مقارن شستن روی باشد و اگر مؤخر باشد از شستن روی [illegible]

مقدم باشد و در وقت شستن روی نیت در دل نمانده باشد وضو درست نباشد و اولیتر آنست که نیت مقارن سنتها و وضو باشد

چنانکه در دل دارد تا بشستن روی تا ثواب سنتها دریابد و اگر نیت مقارن سنتها و وضو نباشد و در وقت شستن روی [illegible]

وضو درست آید و لیکن ثواب سنتها نیابد اما چگونگی نیت آنست که نیت کند که حدث از خود بر میدارم یا پاکی [illegible] از حدث

بر خود مباح میکنم یا آنچه در معنی نماز است چون طواف کعبه و مس مصحف و غیر آن یا ادا فرض وضو میکنم و اگر نیت کند

خواندن قرآن یا نشستن در مسجد بر خود مباح میکنم یا چیزی دیگر که وضو آن برای وی مستحب است چون سماع حدیث و روایت

آن وضو درست نباشد و اگر نیت معینی کرده باشد [illegible] زبان نداند و اگر قطع نیت رفع حدث کرده در اثنا وضو

[illegible] کرد چون ذکر نیت او بی باشد وضو درست ان شاء الله و اگر بعد از نیت [illegible] نباشد و اگر جنب در روز جمعه

غسل جنابت و غسل جمعه کند هر دو حاصل گردد و اگر اقتصار بر نیت جنابت کند غسل جمعه نیز حاصل گردد [illegible]

مستحاضه و سلس البول فاضل آنست که نیت کند که حدث از خود بر میدارم و نماز بر خود مباح میکنم اگر اقتصار کند بر رفع حدث [illegible]

شد و اگر اقتصار کند بر مباح کردن نماز روا باشد و اگر [illegible] وضو ساخت [illegible] اعضا [illegible] مگر هر دو پای [illegible]

تا در جوی بگذرد [illegible] و هر دو پای وی [illegible] اگر نیت باشد وضو درست آید و الا شستن پای درست نباشد و اگر در شستن [illegible]

[illegible] کرد نماز [illegible] درست باشد و اگر در اثنا وضو نیت قطع وضو کرد [illegible] اعمال وضوی او [illegible] باطل [illegible]

اعضا استیناف نیت واجب گردد و اگر بعد از وضو نیت قطع وضو کرد طهارت باطل نگردد **فریضه دوم** شستن روی [illegible]

[illegible] که موی [illegible] تا بن [illegible] و از گوش تا گوش [illegible] درین میان است شستن آن [illegible]

[illegible] و اگر عادت در حال احرام زنان را مستحب نیست و در غیر حال احرام زنان را که شوهر دارند مستحب است و لیکن بی [illegible]

[illegible] و طرف کردن و این همه بی دستوری شوهر کردن حرام باشد و از برای کسی که شوهر ندارد

[illegible] خضاب و طرف کردن بجانب کراهت است و در حق مردان حرام است مگر بعذری چون ریش و غیر آن و موی

[illegible] و زنان را موی بلند با موی آدمی پیوند کردن و وصل کردن حرام است خواه شوهر دارد و خواه ندارد

[illegible] اگر شوهر [illegible] حرام باشد و اما اگر [illegible] وصل کرده باشد حرام نباشد و الا حرام

[illegible] که شوهر نباشد [illegible] کردن حرام باشد و [illegible] همه حرام باشد و [illegible] حرام نبا

[illegible] حرام نیست [illegible] نماز [illegible] و حکم [illegible] است اما تصفیف طره و راست کردن موی زلف

[illegible] حرام است [illegible] که اعضا [illegible] و [illegible] بلند کرده

[illegible] واجب شد [illegible] ممکن نباشد مگر بجرح جراحت کند و چون [illegible] نباشد و حکم [illegible] حکم وصل است

[illegible] و بدانکه در رستن ده چیز کراهت است [illegible]

[illegible] برکنند [illegible] و موی سپید [illegible] برکندن و [illegible]

[illegible] کردن [illegible] موی [illegible] راست [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] در سیاهی و سپیدی بنظر عجب [illegible] رسیلت [illegible] زنان [illegible]

[illegible] وقت [illegible] کنند [illegible] جمع کنند که آن وقت [illegible]

[illegible] و غسل نکند که آب [illegible] است [illegible] و در وقت [illegible] بسم الله [illegible]

[illegible] رحمة الله علیه در کتاب احیاء علوم گوید که بحمام رفتن [illegible] کراهت [illegible] است

[illegible] هر کسی که در حمام رود باید که [illegible] واجبات و آداب [illegible] اما واجبات اول باید که عورت خود را [illegible]

[illegible] بعورت دیگران [illegible] اگر کسی را عورت برهنه باشد [illegible] بالغ و نابالغ و عورت خود

[illegible] بحمام [illegible] و در وقت در رفتن بگوید بسم الله

الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و در وقت خلوت در حمام رود [illegible] مگر [illegible]

[illegible] و چون در [illegible] حمام [illegible] تا [illegible] حرارت دوزخ را

[illegible] سلام نکند و اگر کسی [illegible] نباشد [illegible] بلند نخواند و اعوذ بالله بلند [illegible]

[illegible] و در وقت [illegible] کراهت است اما [illegible]

[illegible] حمام [illegible] حرارت [illegible] و [illegible] قوت [illegible]

[illegible] باشد از [illegible] که در [illegible]

... آن دو سپید است که از بالای پیشانی تا زیر زنخ است و پهنای آن ... از بناگوش تا بناگوش گرفته و موضع صلع نیز از حد روی نیست و از جانب
... [illegible] ... از روی نیست و آن موی است که از بالای گوش بیرون است ... و موضع [illegible] نیز از حد
... [illegible] ... و ابروی موی تنگ باشد و موی ... که غالبا تنگ باشد چون ابرو و موی سبلت و موی بناگوش و زیر
... ظاهر و باطن ... واجب باشد رسانیدن و شستن ... لبان ... از ... موی است ... اگر تنگ باشد
... ظاهر و باطن ایشان واجب باشد رسانیدن ... ایشان شستن و اگر تنگ نباشد ظاهر آن واجب بود شستن و آب باطن آن واجب نباشد
... و اگر تنگ باشد ... ازنخ تنگ باشد شستن ظاهر و باطن واجب باشد و اگر ... باطن آن شستن واجب نباشد و ریش تنگ
آنست که ... روی ... و ... موی که از حد روی ... باشد ... آن ... از ریش و موی
... شستن ظاهر آن واجب باشد و اگر بعد از وضو ناخن گرفت یا موی سر و ریش تراشید شستن آن موضع واجب نباشد و ان ...
... چون ... واجب است شستن و ... و ... واجب است و اگر ... ریش باشد
... ظاهر ... باشد در وضو و غسل واجب باشد ... و آن ... رفته و ... شستن آن واجب
فریضه سیم شستن هر دو دست است تا مرفق و اگر دست ... باشد شستن ... واجب باشد و اگر از مرفق
باشد ... استخوان بازو واجب باشد شستن اگر از بالا مرفق بریده باشد شستن استخوان بازو واجب نباشد لکن مستحب باشد
... یا پای شکافته باشد یا ... ان شستن واجب باشد و اگر دست یا پای ابله کرده باشد و شکافته شود
... آن واجب نباشد و آب بباطن آن رسانیدن و اگر بعد از وضو شکافته گردد آب بباطن اندر رسانیدن لکن واجب نباید اما اگر پیش
از وضو شکافته گردد ظاهر و باطن آن شستن واجب کردد و اگر در وقت ... شکافته باشد ... وضو ... باز شکافته
... آن واجب نباید و اگر زیر ناخن چرک باشد ... آب ... بباطن ... وضو درست نباید ... فالغزالی فی الاحیاء و اگر انگشتری
در دست دارد واجب بود گردانیدن **فریضه چهارم** مسح سر است ... که تمام مسح ... خواه بر موی و خواه بر پوست ...
... **فریضه پنجم** شستن هر دو پای با هر دو کعب و اگر در شکاف دست و پای موم یا روغن ... باشد ... واجب
باشد آب ... ایشان رسانیدن ... جنابت و حدث ... شستن ... بکفایت باشد و لیکن مستحب است که جمع کند
میان وضو و غسل **فریضه ششم** ترتیب است ... که اول روی ... بعد ... مسح سر ... پایها ... و اگر در
میانه وضو ... شستن بعض ... اعضا ... شستن آن عضو واجب باشد ... عضو که ... بعد از فراغ ...
فصل اما سنتهای وضو باید که اول مسواک بکند و بگوید که بسم الله الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و اگر ...
... بعد از فراغ ... بگوید ... آب ... که ... معصیت ... بسم الله ... مستحب است و اگر ... جماع باشد و ...
... بگوید ... و اگر ... که از خواب برخاسته باشد ... پیش ... شستن دستها
... باشد و اگر ... آب ... باشد ... سنت ... انگشت ... و ... دست ...

... یا آب در دهان کرد و بر اعضا ... و در وضو آب بدهان و بینی کردن سنت است و فضیلت آنست که میان دهان و بینی
کند چنانکه بیک غرفه آب بر گیرد و سه بار بدهان کند و کفی دیگر بر دارد و سه بار ببینی کند و سنت آنست که در مضمضه ...
و در ... انگشت ... و انگشت ... و در استنشاق آب ببینی بر کشد و انگشت خنصر دست چپ در بینی در آرد
آنچه در بینی باشد بر آرد مگر که روزه دار باشد که ... مبالغه نکند و اگر آب در دهان کرد و نگردانید سنت ...
کرده و سنت آنست که هر عضوی را سه بار بشوید و سر را سه بار مسح کند و اگر شک در آید بگیرد ... از سه بار ...
و در وضو تخلیل ریش کردن سنت است و سنت آنست که دست ... مستحب ...
... جامه ... ابتدا ... و پای راست کند ... و مصافحه ...
وضو ... و تخلیل سنت است و ... آنست که ... کردن ... فرض ... بشوید و تخلیل ...
بازوها با هر دو ذراع بشوید ... از ساق با هر دو پای و در وضو تمام سر را مسح کردن سنت است و باید که هر دو دست
... هر دو انگشت سبابه بهم باز نهاده و هر دو انگشت ابهام بر هر دو ... و ... آید ...
و ... سنت است و اگر کسی باشد که بر سر وی موی نباشد و یا باشد اما از درازی ...
اقتصار کند و اگر بر سر ... عمامه ... باشد مسح ... واجب ... کند و باقی بر عمامه تمام بکند و مسح هر دو گوش کردن
اندرون و بیرون ایشان ... و اگر بعضی از انگشت ... و مسح سر بدان بعضی دیگر کرد و ...
مسح گوش کرد کفایت باشد و مستحب آنست که انگشت مسبحه در سوراخ گوش در آرد و در ... و ابهام ... گوش
... و کف ... و مسح گردن کردن مستحب ... و ... پای کردن سنت است ...
... و باید که ابتدا بخنصر پای راست کند و ختم بخنصر پای چپ و اگر انگشتهای پای بهم در رفته باشد ...
بباطن ایشان ... مگر بتخلیل آب باندرون ایشان رسانیدن واجب باشد و اگر انگشتها ملتحم باشد کشودن ایشان واجب
... نباشد و مستحب است که در ریختن آب از کسی یاری نخواهد ... اعضا ...
کراهت نیست و مستحب ... که اعضای وضو ... نکند و دست ... و اگر ... کراهت باشد و سنت آنست که ...
... در وضو ... در غسل و مستحب است که دعوات که از سلف صالح ... است اگر ... شستن اعضا
وضو ... چون دست بشوید بگوید اللهم انی اسئلک الیمن والبرکة واعوذ بک من الشوم والهلکة و چون آب بدهان ... بگوید اللهم
اعنی علی تلاوة ... و کثرة الذکر لک و چون آب ببینی کند بگوید اللهم ... اعوذ بک ... النار و ... بگوید اللهم
بیض وجهی ... یوم تبیض وجوه و تسود وجوه و چون دست راست شوید بگوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی ...
و چون دست چپ شوید بگوید اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من ... ظهری و چون مسح سر کند بگوید اللهم ...
... علی النار ... بگوید اللهم ...
... [illegible] ...

[illegible] اللهم ثبت قدمي على الصراط يوم تزل فيه الاقدام و چون [illegible]

[illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلني من التوابين

واجعلني من المتطهرين سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك و سنت آنست که [illegible]

[illegible]

فصل [illegible] وضو [illegible] باطل کرد [illegible]

[illegible]

مستحب است که ابتدا [illegible] دست [illegible] ابهام دست [illegible]

[illegible] ابهام پای [illegible] بالله [illegible]

[illegible] ختان مرد آنست که [illegible]

[illegible] واجب باشد [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

بعل کوید و زبان بجنباند صح

[illegible] ازوی بیرون آید [illegible] و بوزنده [illegible]

[illegible] با چیزی دیگر بازی نکند و در آب و آتش در وقت حاجت بول کردن کراهت است و بر پای بی عذر [illegible]

[illegible] و بسیار در قضا حاجت نشستن مکروه است و اگر جای نرم نیابد که بول کند بسنگ یا چیزی دیگر نرم کند

و اگر جای نشستن تنگ بود پای بول کردن باکی نباشد و اگر کسی بروی سلام کند جواب ندهد و اگر کسی را عطسه آید

[illegible] و اگر بانگ نماز بشنود اجابت نکند و در زیر درختان سایه دار که مردم نشینند فرو نشیند و در طهارت جای بول نکند

[illegible] استنجا کردن باب یا بسنگ [illegible] و اگر در صحرا کنارها باشد [illegible] و اگر غیر جهت قبله

[illegible] قطرات بول می چکد [illegible] نشستن حرام نباشد و در استبراء فکر بسیار نکند تا بوسوسه و مشقت نکشد و چون بعد از

استنجا [illegible] که از بعد آب استنجا است اگر بدان [illegible] می شود آب بروی [illegible] و شیطان

[illegible] دست نباید [illegible] که نزدیک [illegible] بول کردن مشغول گردد و لیکن عورت پوشد **فصل** و اگر بار

[illegible] سنگ از راه عادتی بدر آید بی تری استنجا واجب نباشد و اگر چیزی تر بدر آید استنجا واجب باشد خواه آن

[illegible] باشد چون بول و غایط و خواه نادر چون خون و آب سروی و استنجا با آب باشد یا بسنگ یا چیزی که معنی سنگ

[illegible] روا باشد مادام که غایط از الیتین و بول از حشفه در نگذشته باشد و چون در گذشت آب متعین باشد یعنی بسنگ

[illegible] نباشد و چون خواهد که بسنگ استنجا کند و باب نشوید شرط است که نجاست از ان محل کم بوی رسیده باشد و در وقت [illegible]

[illegible] در نگذشته باشد و بران محل [illegible] خشک نشده باشد و بدان موضع نجاستی دیگر نرسیده باشد و از موضع حاجت [illegible] خواسته باشد

فصل بدانکه بسرگین و سنگ پلید و با آبگینه و نی و آهن و [illegible] نجاست نشاید کرد و [illegible] سخت و کلوخ سخت شاید کرد

[illegible] چیزی [illegible] از آب استنجا کردن کفایت نباشد و بطعام چون نان و استخوان [illegible] استنجا روا نباشد و همچنین چیزی که بروی

[illegible] نرم بود استنجا کرد [illegible] و آب متعین شود و بپوست دباغت کرده استنجا کردن روا باشد و بخزف و آجر [illegible]

[illegible] استنجا روا باشد و اگر بسنگی استنجا کرده و بار دیگر خواهد که بدان سنگ استنجا کند اگر بار اول ملوث نبوده باشد یا ملوث بوده

[illegible] شسته باشد یا بباران یا باب دیگر پاک شده و خشک گشته استنجا بدان روا باشد و اگر بافتاب یا بباد اثر نجاست از وی زایل

شده باشد استنجا بدان نشاید کرد و اگر [illegible] درشت استنجا کرد و خواهد که بدان روی دیگر پس استنجا کند روا نباشد مگر [illegible]

[illegible] بدان جانب [illegible] است پس روا باشد و [illegible] استنجا روا باشد و لیکن کراهت بود و بعد از ان [illegible]

[illegible] نباشد و ببرگ درخت که باستعمال کردن پاره پاره شود از خشکی و ناهموار باشد که قلع نجاست نکند [illegible] روا

[illegible] استنجا کردن روا باشد [illegible] **فصل** و چون خواهد که بسنگ استنجا کند و آب نشوید

[illegible] در معنی وی است بکار برد یا سنگی که وی را سه طرف باشد و کم از سه نشاید و اگر بکم از سه پاکی حاصل شود

[illegible] و اگر [illegible] حاصل نشود واجب باشد که زیاده کند و چون [illegible] حاصل گردد مستحب است که طاق گرداند

فصل بدانکه تیمم روا نباشد مگر بخاک پاک خالص غیر مستعمل و بجمیع انواع خاک [illegible] تیمم روا [illegible]

[illegible] و گچ و [illegible] روا نباشد و بریگی که گرد [illegible] روا باشد و بخاک پلید و خاک [illegible]

نباشد و بخاک مستعمل که بر عضو ممسوح مانده باشد [illegible] تیمم روا نباشد و تیمم را پنج رکن است **رکن اول** [illegible]

است پس اگر [illegible] پاک باشد تا خاک بروی و دست وی نشاند [illegible] بروی بود نیت کرده و دست در مالید تیمم درست نباشد و اگر

تیمم زده روا باشد **رکن دوم** نیت است اگر محدث نیت رفع حدث کند و یا جنب نیت رفع جنابت تیمم درست نباشد و لیکن باید

که نیت کند که نماز بر خود مباح میکنم پس اگر نیت کند که نماز [illegible] فرض بر خود مباح میکنم تیمم درست باشد و [illegible]

[illegible] و اگر نیت کند که نماز بر خود مباح [illegible] مباح می کنم نماز فرض مباح نگردد و اگر نیت کند که تیمم می کنم [illegible]

تیمم میکنم تیمم درست نباشد **رکن سیم** مسح تمام روی است و رسانیدن خاک ببن مویها واجب نیست و لیکن [illegible] از حد

روی بدر رفته باشد واجب باشد **رکن چهارم** مسح هر دو دست با هر دو مرفق و واجب نیست که تیمم بکم از دو ضرب نباشد

[illegible] **رکن پنجم** ترتیب میان مسح روی و هر دو دست [illegible] تیمم مستحب آنست که در اول تیمم بسم الله

گوید و در مسح روی ابتدا با علی روی کند و در مسح دست [illegible] انگشتها دست چپ را غیر از انگشت ابهام بر پشت انگشت

دست راست [illegible] غیر از ابهام و بر پشت کف بمالد تا بکوع چون بکوع رسد کنارها انگشتها با هم آرد بر کنار ذراع و [illegible]

تا بمرفق چون بمرفق رسد اندرون کف [illegible] و اندرون ذراع [illegible] و انگشت ابهام بر دارد چون بکوع رسد [illegible]

دست چپ بر ابهام دست راست بمالد و دست چپ را نیز همچنین [illegible] مسح کند پس [illegible] کف را بهم بمالد و دست را [illegible]

[illegible] دارد و باید از خاک [illegible] انگشتری [illegible]

نزع کند و انگشتها [illegible] نزع انگشتری و تفریق انگشتان واجب باشد [illegible] انگشتری کفایت نباشد و [illegible]

تفریق انگشتان نکند [illegible] واجب باشد [illegible] و بعد از تیمم بگوید [illegible] ان لا اله الا الله وحده لا شریک له [illegible]

از پس وضو و غسل و اگر آب [illegible] که اگر هر عضوی [illegible] وضو [illegible]

وضو [illegible] واجب باشد که هر عضوی [illegible]

و لیکن اگر [illegible] وضو [illegible] کفایت [illegible] باشد [illegible]

فصل بدانکه تیمم باطل گردد بهر چیزی که وضو باطل گردد [illegible] تیمم [illegible] درست [illegible]

و [illegible] تیمم که درست [illegible] آب [illegible] نماز باطل کرده [illegible]

[illegible] نماز باطل نگردد [illegible] اگر تیمم کند [illegible]

[illegible] که نماز باطل گردد و اگر [illegible] باطل نگردد [illegible] وضو [illegible] نماز [illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] وقت [illegible] مکروه [illegible] درست [illegible]

باطل نکردد **فصل** وچون [illegible] محدث [illegible]

واکر بیماران نشسته [illegible] اول نماز کند قضا نباید کرد

وچون وقت نماز در یابد نه آب یابد و نه خاک نماز روا [illegible]

[illegible] نماز باید کرد و قضاء آن واجب باشد واکر مرد [illegible] باشد [illegible] و وقت [illegible]

باید کزاردن [illegible] اکر [illegible] نجاستی باشد [illegible] اکر [illegible] ودر جای [illegible]

شده [illegible] بآن نجاست [illegible] نماز [illegible] قضا واجب باشد واکر بسبب عذری که [illegible] از اعضاء وی

[illegible] قضا نباید کرد واکر [illegible] باشد [illegible] قضا واجب نباشد واکر [illegible]

[illegible] تیمم [illegible] باشد [illegible] واجب باشد واکر [illegible] عاجز [illegible] باشد و

[illegible] رکوع و سجود [illegible] قضا واجب باشد واکر [illegible] نباشد [illegible]

واجب باشد [illegible] واکر [illegible] آب [illegible] باشد [illegible]

[illegible] تیمم [illegible] حرام [illegible] قرآن [illegible] ودر مسجد [illegible]

[illegible] حرام است [illegible] غسل کند **فصل** اکر تیمم [illegible]

کرده واکر محدث تیمم کرد از برای حمل مصحف [illegible] باشد که تیمم [illegible] از برای نماز نفل مکر که ضرورت [illegible]

[illegible] روا [illegible] تیمم از برای حمل [illegible]

[illegible] تیمم [illegible] نماز [illegible] چون [illegible] استیناف آن نماز [illegible] تیمم [illegible]

[illegible] نماز [illegible] وضو واجب باشد [illegible] اکر [illegible]

[illegible] واجب باشد واکر [illegible] تیمم کرد [illegible] نماز [illegible]

[illegible] طهارت [illegible] باشد واکر [illegible]

[illegible] روا نباشد واکر [illegible] روا باشد

[illegible]

بسودن فرج آدمی [illegible] طهارت باطل کرد [illegible] فرج [illegible] مس کند [illegible] فرج دیکری [illegible]

حرام [illegible] باطل نکردد [illegible] باطل کرد [illegible] طهارت باطل کرد [illegible] واکر [illegible]

[illegible] مس کند [illegible] مس کند [illegible] مس کند [illegible] باطل کردد واکر [illegible]

[illegible] مس کند [illegible] فرج را مس کند وضو باطل نکردد [illegible] مس کند [illegible] وضو [illegible]

نکردد واکر دست [illegible] وضو باطل نکردد واکر [illegible] مس کند وضو [illegible]

[illegible] است که چون [illegible] طاهر نباشد [illegible] طهارت باطل نکردد واکر وضو

بیقین باشد و شک در حدث [illegible] وضو واجب نباشد واکر حدث بیقین باشد و شک در وضو [illegible] وضو واجب کردد واکر این شک بعد از عقد

نماز [illegible] نماز تمام کند [illegible] نماز باطل کرد [illegible] **فصل** بدان که بر کسی که وضو نباشد نماز کردن و سجود [illegible]

وطواف کعبه کردن و بسودن مصحف [illegible] حرام است [illegible] بسودن [illegible] مصحف [illegible] سطرها [illegible]

نیز حرام است و بسودن صندوق و غلاف [illegible] مصحف باشد حرام است [illegible] حرام [illegible]

[illegible] احوط است واکر دست [illegible] ورق مصحف [illegible] روا نباشد و بسودن و برداشتن توریة

و انجیل و [illegible] منسوخ است [illegible] حرام [illegible] و بسودن احادیث رسول صلی الله علیه وسلم و برداشتن آن [illegible] طهارت روا باشد

[illegible] است که بطهارت باشد و بسودن و برداشتن [illegible] قرآن نبشته باشد [illegible]

واصول روا باشد و بسودن و برداشتن کتاب تفسیر [illegible] قرآن [illegible] حرام [illegible]

[illegible] حرام نباشد و برداشتن و بسودن لوح که بروی قرآن نبشته باشد [illegible] حرام است [illegible] واجب باشد [illegible]

[illegible] از مس و حمل مصحف و لوح و خوردن طعام که بروی قرآن نقش کرده باشد [illegible] و خراب کردن دیواری که بروی قرآن

نقش کرده باشد حرام نباشد و سوختن [illegible] که بروی قرآن نقش کرده باشد [illegible] قرآن [illegible] مسجد [illegible]

نبشتن قرآن [illegible] حرام است واکر [illegible] مصحف [illegible]

حرام باشد [illegible] حرام نباشد اکر مصحف [illegible] نجاست [illegible] وضو [illegible]

وضو [illegible] روا باشد [illegible] قرآن [illegible] روا باشد [illegible] واکر [illegible]

[illegible] حاجت [illegible] آب نبود که طهارت کرد و مصحف [illegible] طهارت کردن [illegible]

[illegible] تیمم [illegible] مصحف [illegible]

روا باشد [illegible] مصحف [illegible] مصحف [illegible] روا باشد [illegible]

[illegible] روا باشد [illegible] قرآن [illegible] مصحف [illegible]

از اعضاء وضو [illegible] طهارت [illegible] مس مصحف روا باشد **فصل** بدان [illegible]

... کرد اول ... دوم بیرون آمدن حیض و نفاس ... سیم آوردن ولد واگر بچه گوشت پاره یا خون بسته بود باید

... چهارم جنابت و آن بدو چیز حاصل گردد اول بجماع چون حشفه یا مقدار حشفه از کسی که مقطوع حشفه بود در قبل یا دبر

زن یا بهیمه یا مرده یا صبی غایب گردد غسل واجب گردد اگر چه انزال نشود دوم بانزال منی [illegible]

[illegible] در حال [illegible] باشد یا شکوفه

[illegible] جدا شود [illegible] خروج [illegible] گردد

[illegible] در حال [illegible] بیرون آید واگر خواب [illegible] خود [illegible] بیند وان علامت

[illegible] غسل واجب گردد واگر [illegible] خواب [illegible]

منی ظاهر نباشد غسل واجب نباشد [illegible] که آب منی [illegible]

[illegible] غسل واجب گردد واگر مردی غسل کرد [illegible] از غسل بقیه منی از وی [illegible] آمد باز

[illegible] است [illegible] غسل واجب گردد واگر آب منی از زن [illegible]

[illegible] با وی جماع کرده باشد غسل کرد [illegible] غسل واجب گردد [illegible]

[illegible] غسل واجب گردد واگر در جامه خود [illegible] احتلام [illegible]

[illegible] غسل [illegible] دیگر اول خواندن قرآن واگر [illegible] بعضی از آیتی باشد

[illegible] واجب گردد [illegible] حرام است بر جنب [illegible] حرام است دو چیز [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] بقصد ذکر یا الحمد لله بقصد شکر یا سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین

وانا الی ربنا لمنقلبون بقصد سنت رکوب یا انا لله وانا الیه راجعون بقصد استرجاع [illegible] بقصد دعا [illegible]

[illegible] حرام است واگر [illegible]

[illegible] باشد قرآن [illegible] حرام نباشد [illegible] دوم در مسجد در آمدن [illegible] حرام نباشد ولیکن [illegible]

[illegible] مسجد محتلم شد [illegible]

[illegible] تیمم روا باشد ولیکن واجب بود که تیمم [illegible] از خاک مسجد [illegible]

مسجد [illegible] جنب و حائض نباشد و جنب را جماع کردن و طعام خوردن [illegible] روا باشد ولیکن

[illegible] که وضو ساخته باشد [illegible] جنب و حائض [illegible] و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم دادن روا باشد واگر در خواب

[illegible] محتلم گشت و چون بیدار شد [illegible] غسل واجب نگردد واگر بر جامه خود [illegible] دید و ندانست که منی است یا مذی غسل

واجب [illegible] جنب و حائض [illegible] واگر زنی جنب

گردد یا حائض جنب گردد یا حائض و جنب [illegible] یک غسل کفایت باشد **فصل** در غسل کردن دو چیز فرض است اول نیت [illegible]

[illegible] نیت کند که جنابت [illegible]

[illegible] حائض [illegible] کفایت باشد واگر [illegible]

[illegible] باشد [illegible] جنابت [illegible] واگر نیت کرد [illegible] نماز [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] مباح می کنم روا باشد واگر [illegible] حائض [illegible] مباح می کنم تیمم روا باشد واگر [illegible]

در مسجد یا بانگ نماز یا غسل عید یا جمعه [illegible] مباح می کنم روا نباشد واگر [illegible] غسل [illegible]

[illegible] دوم [illegible] بشوید [illegible] که ظاهر است [illegible]

است [illegible] ظاهر [illegible] باشد [illegible] بر وی [illegible] باشند [illegible]

[illegible] واجب باشد سنت [illegible] دهان و بینی [illegible] واجب [illegible] مستحب است و واجب است که [illegible]

[illegible] اگر چه [illegible] باشد [illegible] واجب نباشد [illegible]

واجب است که [illegible] اگر آب [illegible] و کمال غسل آنست که اول [illegible]

باشد از آب منی و مانند آن [illegible] زایل گرداند واگر [illegible] باشد [illegible] اولی آن [illegible]

[illegible] جنابت [illegible] واگر یکبار [illegible] جنابت و ازاله نجاست [illegible] کفایت باشد [illegible]

[illegible] و چون نجاست زایل کرد وضو بکند چون وضوء نماز و فاضل آنست که [illegible] واگر [illegible] وضو [illegible]

کرده [illegible] وضو [illegible] چون [illegible] و گوش [illegible]

آب [illegible] آب [illegible]

[illegible] واگر [illegible] غسل کند [illegible] آب [illegible]

غسل کند [illegible] واگر [illegible] آب کفایت [illegible] وضو سنت آنست [illegible]

وضو کم از [illegible] و آب غسل کم [illegible] نباشد و مستحب است [illegible] تا آخر غسل و [illegible] غسل نکند و بعد از

فراغ بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له [illegible] عورت [illegible] غسل کردن روا نباشد و در خلوت روا باشد

ولیکن [illegible] فاضلتر [illegible] دهان و بینی [illegible] غسل [illegible] مستحب است که [illegible] اعضاء

ترتیب واجب نیست ولیکن مستحب است [illegible] اعضاء وضو [illegible]

[illegible] نماز [illegible] اعضاء [illegible]

[illegible] غسل [illegible] ولیکن فاضلتر [illegible] غسل [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] باشد و در غسل یا وضو [illegible] غسل و وضو [illegible]

[illegible] وضو [illegible] باشد [illegible] وضو باطل گردد

كتاب التيمم

قال الله تعالى فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا مرد كه در سفر آب نيابد و بيقين داند كه در ان حوالى آب نيست

تيمم بايد كرد [illegible] خواه محدث باشد و خواه جنب و خواه حائض و نفسا [illegible] و اگر يقين نداند واجب

است كه طلب آب كند [illegible] آن كه وقت نماز در امن باشد از پيش رفيقان و از دست [illegible] و جب [illegible] نظر كند اگر در

[illegible] باشد و الا آن [illegible] واجب است [illegible] كه آواز رفيقان [illegible] باشد

و چون بيقين داند كه در ان حوالى آب هست اگر در [illegible] نبايد [illegible] كه مسافران [illegible] و علف و چرانيدن [illegible] تا بدان موضع

[illegible] ... [illegible] باشد

[illegible]

واگر [illegible] بطهارت [illegible] و [illegible] كه باو [illegible] از موضع [illegible]

[illegible] ظاهر شد مسح روا باشد [illegible]

[illegible] بر سر وى بتوان رفتن [illegible] امكان [illegible]

[illegible] باشد مسح روا باشد و اگر [illegible]

[illegible]

فصل اگر [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

پس واجب کرد و اگر پای وی در موزه ... مسح ... واجب ... و اگر ممکن بود و پای در موزه ... مسح در موزه

باطل نکرد ... واجب نباشد **فصل** شرط ... از یک جنس ... ساخته باشند و اگر پای از عذر ... مسح

روا باشد سنت در مسح ... باشد ... است بکند تا بساق و دست چپ

تا به انگشتان ... البغوی فی التعلیق

کتاب الحیض

حیض ... از تمامی نسا است ... حیض نباشد و لیکن نه سال

[illegible]

کتاب الصلوة

باشد حرام است ... در حیض ...

[illegible]

حکم باشد ...

کتاب الصلوة چون آفتاب ... اول وقت نماز پیشین باشد و

زوال آن وقت باشد که سایه ... گردد ...

[illegible]

تا بجا آورد بود قضا لازم آید و چون کودک که هفت ساله گردد او را بنماز فرمایند و چون ده ساله گردد او را بنماز میزنند و نماز

ترک کند [illegible] و فرمایند [illegible] آموختن طهارت و نماز بعد از هفت سال [illegible] واجب باشد و زدن بعد از ده سال [illegible] و روزه مثل نماز بود

چون طاقت آن دارد و واجب است آموختن [illegible] فی الحال کرد که بود **فصل و اوقات مکروه** پنج است یکی بعد از نماز صبح تا آفتاب برآید و

بعد از طلوع آفتاب تا [illegible] وقت استوا آفتاب یعنی راست ایستادن آن تا که در گردد و در این پنج وقت نماز که از اسباب آن

مقدم یا مقارن نباشد گزاردن باطل باشد و عاصی گردد و چون نماز استخاره و نماز احرام و سنن و نوافل مطلق اما قضا کردن فرایض و

سنن و نماز جنازه و سجده تلاوت و سجده شکر و نماز کسوف و خسوف و طواف و سنت نماز و بعد از نماز عصر تا آفتاب زرد شود و از

زرد شدن تا تمام غروب کند و طواف و سنت نماز از وضو و تحیة المسجد چون از برای حاجتی در مسجد آمده باشد هم چو اعتکاف و در

[illegible] و انتظار نماز [illegible] باشد و اگر بقصد گزاردن تحیة المسجد در آمده باشد [illegible] و در روز جمعه در وقت استوا و در حرم مکه در

جمیع اوقات نوافل و غیر نوافل روا باشد گزاردن **فصل** و اگر ظن [illegible] آمد که وقت نماز در آمد است و بجهد [illegible] دلیلی نماز

گزارد باطل بود اگرچه در وقت [illegible] باشد [illegible] اول [illegible] وقت نماز حکم اول وقت است [illegible] حکم آخر وقت و هر چه با وقت

[illegible] دیگر بود بفضیلت نزدیکتر بود و هر چه دورتر بود از فضیلت دورتر بود و اگر وقت نماز تنگ در آمده است [illegible] که اگر سنتها

[illegible] اقتصار میکند [illegible] فاضلتر است که با

سنتها گزارد و اگر [illegible] در مسجد است و جماعت [illegible] تاخیر میکند مستحب است که در اول وقت تنها گزارد و فضیلت وقت

بعد از آن [illegible] دیگر [illegible] **فصل** [illegible] بانگ نماز و اقامت از برای

از برای [illegible] سنت بود [illegible] کسی [illegible] در صحرا نماز تنها گزارد [illegible] سنت است و اگر در مسجد یکی

بار نماز بجماعت گزارده [illegible] دیگر خواهند که اقامت جماعت کنند [illegible] اگر آن مسجد را امام راتب بود کراهت بود و الا کراهت نباشد

و چنین [illegible] سنت بود که بانگ نماز کنند [illegible] بانگ نماز نکنند و اقامت کنند [illegible] نماز فریضه فا

ئته قامت کنند و بانگ نماز [illegible] و برای [illegible] بانگ نماز و اقامت نکنند و لیکن از برای نماز عید و کسوفین و استسقا

ندا کنند که الصلوة جامعة و چون در سفر [illegible] دو نماز جمع [illegible] اول بانگ نماز و اقامت کنند و از برای نماز دوم

اقامت کنند بانگ نماز نکنند و در بانگ نماز ترتیل بود و در اقامت ادراج که بعد از حی علی الفلاح بگوید الصلوة خیر من النوم و باید که مؤذ

ن از ابتدای بانگ نماز [illegible] قبله [illegible] بانگ نماز دهد درست آید و در حی علی [illegible] راست

و چپ [illegible] سینه از قبله [illegible] سنت است و در کلمات اذان ترتیب شرط است و اگر معکوس کرد [illegible] اول [illegible] آخر

[illegible] درست باشد و لیکن [illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله [illegible] بعد از آن آواز

[illegible]

ودر اول بانگ نماز نیت شرط نیست ذکره الطبری فی المخلص صح

و بار اعاده کرد بانگ نماز درست آید و اگر سخن اندک گفت صح

اگر در میان کلمات بانگ نماز اندک خاموش گشت زبان [illegible] و اگر در میانه اذان کسی سلام کرد یا کسی عطسه اد جواب ند

هد و یرحمک الله نگوید تا فارغ گردد و اگر جواب سلام کرد یا سخنی مصلحت گفت کراهت نباشد و [illegible] در میانه

[illegible] اذان [illegible] کردن واجب بود **فصل** شرط است که مؤذن مسلمان و عاقل و مرد باشد و اگر کافر بانگ نماز کرد

اگر عیسوی باشد حکم باسلام وی نکنند و اگر غیر عیسوی باشد حکم باسلام وی کنند و بانگ نماز [illegible] درست آید لیکن کراهت

است [illegible] که از فاسق **و ادب** آنست که مؤذن متوضی باشد و اگر محدث یا جنب بانگ نماز و یا اقامت کرد کراهت بود

و لیکن درست آید و در جنب کراهت سخت تر است از محدث و در اقامت از بانگ نماز و مستحب است که مؤذن بلند آواز و خوش

آواز و امین باشد و بر جای بلند بانگ نماز کند و از اولاد مؤذنان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و یا صحابه وی باشد و اجابت

مؤذن مستحب است اگرچه جنب یا حایض بود در اجابت جمیع کلمات مثل آن گوید که مؤذن میگوید الا در حیعلتین که لا حول و لا

قوة الا بالله العلی العظیم گوید و الا در اقامت که در قد قامت الصلوة اقامها الله و ادامها و جعلنی من صالحی اهلها گوید

و الا در تثویب که صدقت و بررت گوید و اگر در خواندن قرآن یا در ذکر باشد قطع آن مستحب باشد و اجابت کردن و اگر در

نماز باشد اجابت کراهت بود تا فارغ گردد و لیکن اگر اجابت کرد نماز باطل نگردد مگر که گوید حی علی الصلوة حی علی الفلاح

یا الصلوة خیر من النوم یا صدقت و بررت که نماز باطل گردد و از بهر مؤذن و مستمع سنت است که بعد آخر اذان بر پیغمبر

علیه السلام صلوات دهد و این دعا بخواند که اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة آت محمدا الوسیلة و الفضیلة

و الدرجة الرفیعة و ابعثه المقام المحمود الذی وعدته یا ارحم الراحمین و سنت است که چون بانگ نماز شام بشنود بگوید اللهم

هذا اقبال لیلک و ادبار نهارک و اصوات دعاتک اغفر لی و میان بانگ نماز و اقامت دعا کردن مستحب است **فصل**

امامت کردن فاضلتر است از مؤذنی کردن [illegible] و جمع کردن میان امامت و مؤذنی مستحب است و مستحب است

که مؤذن متطوع باشد یعنی برایگان نه باجرت و اگر [illegible] بیت المال [illegible] باجارت گیرد و اگر [illegible]

جز غیر متطوع امین [illegible] و امام وقت [illegible] واجب باشد که [illegible]

و مستحب است که هر مسجد را [illegible] مؤذن باشند یکی پیش از صبح بانگ نماز دهد و یکی بعد از طلوع صبح و وقت اذان

[illegible] نباید نشست [illegible] و نماز [illegible] و چون [illegible] تاریک بود [illegible]

[illegible] از اذان فارغ گردد [illegible]

[illegible]

[illegible] و شرط است که مؤذن دانا باشد [illegible]

دانا نباشد بامارات [illegible] اوقات یا نابینا باشد بانگ نماز [illegible]

[illegible] باید [illegible]

ای علامت [illegible]

مستحب است که مؤذن هر دو انگشت مسبّحه را در هر دو گوش نهد در وقت اذان تا آواز جمع گردد و اگر بانگ نماز بر مناره کند مستحب نباشد

گرد مناره بیاید [illegible] و در اقامت آواز [illegible] و محتاج بجای بلند نباشد و هر که مردم را بخدای تعالی خواند چون واعظ

و قاری [illegible] مستحب است که در آواز وی لحن و ملاحی نباشد که [illegible] موذن [illegible]

اسلام باشد [illegible] ذکره الشیخ ابو اسحق فی المهذب

فصل روی بقبله آوردن در نماز شرط است مگر در دو حالت یکی در حالت خوف و دوم در نماز نافله و روایت فی الحلیة

و نماز نافله فریضه بر راحله روا نباشد [illegible] و اگر خوف بر حال یا بر نفس [illegible] و یا از قافله منقطع گردد

روا باشد بر راحله گزاردن اما اعادت واجب بود و نماز منذور و جنازه نیز بر راحله روا نباشد و در نماز فریضه شرط است که

قرار گرفته باشد پس اگر در هودج یا بر تختی بر چهارپای [illegible] نماز فریضه گزارد روی بقبله آرد و ارکان تمام کرد نماز

درست باشد و اگر بر چهارپای روان نماز گزارد درست نباشد و در کشتی روان [illegible] نماز درست باشد و سوار

پیاده در سفر دراز و کوتاه نماز نافله در حال رفتن روی بمقصد خود کردن روا باشد [illegible] قبله باشد چون توجه

بغیر جهت قبله بود و در کشتی [illegible] استقبال قبله روا باشد و در نماز نفل [illegible]

وقت تکبیر احرام روی بقبله آوردن واجب بود اگر سهل بود روی بقبله آوردن و اگر دشوار باشد واجب نباشد و در غیر

آن از ارکان واجب نباشد و اگر [illegible] چهارپای [illegible] بغیر جهت قبله نماز باطل

گردد و [illegible] باطل نگردد چون زمان دراز [illegible] باطل گردد

و [illegible] باطل نگردد [illegible] رکوع و سجود [illegible]

و امثال آن استقبال قبله در جمیع نماز و اتمام رکوع و سجود لازم باشد [illegible] نماز را اما [illegible] شرط است که رکوع و سجود بر

زمین [illegible] در حالت قیام و [illegible] و رکوع و سجود روی بقبله آوردن واجب بود و شرط است که

جامه و تن وی [illegible] از نجاست [illegible] پاک باشد و اگر [illegible]

[illegible] نماز باطل گردد [illegible]

فصل [illegible] کعبه نماز [illegible] روا باشد و اگر روی [illegible] کعبه آرد

روا باشد [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] نماز درست نباشد [illegible]

[illegible] نماز درست باشد [illegible] کعبه نماز گزارد و [illegible]

[illegible] نماز درست نباشد و اگر بیرون مسجد الحرام نماز گزارد اگر کعبه را معاینه بیند [illegible]

بر قبیس باشد روی بکعبه آرد درست نباشد [illegible] و اصحاب [illegible] کعبه [illegible] برابر قبله و عمل

جهاد [illegible] باشد چون میان وی و کعبه حایلی باشد و محراب رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] مدینه است

و دیگر شهرها [illegible] نماز [illegible] نصب کرده باشند در شهرهای اسلام [illegible]

ایشان [illegible] باشد استقبال آن متعین بود و اجتهاد در جهت ایشان روا نباشد اگر [illegible] رسول صلی الله علیه وسلم روا باشد

و هر که قادر باشد بر شناختن قبله بیقین بر اجتهاد کردن روا نباشد و هر که قادر نباشد اگر امینی که عالم بود بقبله خبر دهد اعتماد

بر قول او کند و اگر نیابد اگر قادر بود بر اجتهاد اجتهاد کند بادله قبله چون آفتاب و ماهتاب و ستارگان و بادها و کوهها و

رودخانها [illegible] روی بوی آرد و اگر قادر نباشد بر اجتهاد و عاجز بود [illegible] از تعلم ادله چون نا

بینا و نابینای که اهلیت آموختن ادله ندارد تقلید کند [illegible] مکلف عدل [illegible] قبله [illegible]

چون [illegible] غالب [illegible] از جهت نماز [illegible]

[illegible] قبله تقلید روا نباشد و چون در خانه [illegible]

[illegible] تقلید [illegible] نماز [illegible]

[illegible] است [illegible] نماز واجب بود [illegible]

نماز واجب نباید

باب صفة الصلوة

بدان که نماز را ارکان و شرایط و هیآت و ابعاض است و ارکان متفق علیها

هفده است نیت و تکبیر و قیام و قراءة و رکوع و طمانینه در وی و اعتدال و طمانینه در وی و سجود و طمانینه در وی و نشستن

میان دو سجده و طمانینه در وی و نشستن در آخر نماز و تشهد در وی و صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در وی و سلام و ترتیب

میان ارکان و ابعاض نماز شش است قنوت در نماز صبح و در وتر نیمه آخر رمضان و ایستادن از برای قنوت و تشهد اول

و نشستن از برای تشهد اول و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تشهد اول و [illegible] بر آل در تشهد آخر و هیآت سنتها است که غیر

از این شش است و واجب است که نیت مقارن تکبیر باشد [illegible]

آن واجب است از صفات نماز چون ظهر [illegible] و فرضیت و عزم [illegible]

مقارن اول تکبیر بود و دایم دارد تا آخر تکبیر و اگر در اثنای نماز نیت خروج کند یا متردد شود [illegible]

[illegible] در حال نماز باطل گردد [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

و متوجه [illegible] ادا و قضا [illegible] نماز قضا واجب است [illegible]

بود

و قضا نیت ادا واجب نباشد و اضافت به فضای ... کردن واجب نیست در نماز جمعه شرط قضی جمعه شدن واجب است و نیت ظهر مشهور
کفایت نباشد و نماز نافله کردن و قتی با سببی است بی تعین فعل غائب و تعیین وی چون نماز استسقا و خسوف و عید و جا شرط است
و در رواتب اضافه کردن نیکو است سنت غائب نیست ... اضافه کردن سنت نماز عصر و آجب است صحت نماز او در نوافل مطلقه
نیت فعل کفایت است در جمیع الصلاة نیت بدل معتبر است و نطق زبان با غفلت دل کفایت نباشد و مخالفت دل و زبان بد
رد نا اگر ... ظهر گردد مثلا و بر زبان عصر رفت نمازش منعقد شود و اگر مسبوق امام را در رکوع دریابد و بعضی نماز منعقد گر
دد و بعضی از تکبیر تحریم در حوالی از به رکوع در امکنه فرض منعقد نگردد اما نفل منعقد گردد با نه اگر عالم باشد بتحریم آن فیهم
منعقد نگردد و اگر جاهل باشد نفل منعقد گردد و اگر پیش از وقت نماز فرض چون ظهر مثلا نیت نماز فرض کند نمازش منعقد نگر
دد نه فرض و نه نفل **فصل** اما کلمه تکبیره الاحرام معنی است بر هر که قادر بود بدان و اگر گوید که الرحمن اجل یا الرب اعظم
یا الرحیم یا الرحیم اکبر یا الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس اکبر یا اکبر الله نماز منعقد نشود و اگر گوید که الله اکبر من کل شیء یا الله اکبر و
جل و اعظم یا الله الجلیل الاکبر یا الله عز و جل اکبر نمازش منعقد شود و واجب است که از و قفه میان هر دو کلمه تکبیر و آن زیادتی که
مغیر معنی بود چون الله اکبار یا الله اکبر و همچنین یا اکبر یا واو ساکن یا متحرک که میان هر دو کلمه زیادت کند ... و لازم است
و هر دو لب جو دا به تکبیر ... در تکبیرة الاحرام سنت است و چنان ... که اطراف انگشت
وی ... دو گوش و هر دو ابهام ... و کف ... واپس ... و دست کند با بند
تکبیر گفتن وی مستحب است ... و دست ... وی بعد از تکبیر دست راست بر دست چپ نهد
کلام بکف دست راست ... و بعضی از ساعد ... زیر سینه و شرط است که تکبیر را میان لام و ها الله ... و اگر در موضع
صحیح ... نمازش منعقد نشود ذکره البغوی فی التعلیق و واجب است که تکبیر چنان بلند ... که بخود بشنود ... تکبیر ... اند
هر جا که قیام واجب است و ایشان بتمام لفظ تکبیر واجب است تا اگر گوید الله اکبر نماز منعقد نشود **فصل** در بیان که قیام
در نماز رکن است و قعود در نماز نفل و در نماز فرض ... قیام انتصاب شرط است یعنی تمام راست ...
و اگر میل ... پیش کرد و یا ... نمازش درست نباشد و اگر ... که اگر ... اند وی بیفتد اما
نمازش درست باشد و لیکن ... است و اگر در نماز ... نمازش درست
باشد و چون در نماز فریضه از قیام عاجز گردد از ... تواند ... شد ... که ... قیام
... و ... بیماری ... رسیدن ... غرق ... و ... ضایع
نشسته نماز گزارد و فاضل است که ... نشستن ... گوید ... و افتراش ... و اقعا ...
... است که ... و ... است که ... دو ... الله ...
و یعنی نشستگاه

... و پایستن خود ... کسی که از نشستن نماز گزارد ... که ... نشستن ... و ... و پای ... ازان نو
... گزارد و ... با ... سجده ... سجود و اگر ... در ... فاتحه ... کند قیام ... الله گوید
و چون ... فاتحه ... از ... ان ... و چون از نشستن ... از ... گزاردن و عا
جز باشد ... و ... نماز ... که ... قیام با وجود ... روا است ... با وجود اگر
در قعود ... روا باشد و چون ... اگر ... قادر بر رکوع و سجود باشد ... و اگر ... اشارت کند به رکوع
و سجود ... و اگر عاجز باشد ... اشارت کند و اگر عاجز باشد ... اجفان ... نماز ... از الله
اگر ... فاتحه و ... الله و مادام که عقل باقی بود نماز از وی ... و اگر در قیام عاجز گردد
بنشیند و اگر ... قعود ... نماز نافله ... و ... اگر ... قیام قادر بود از ... و بر
... است که ... دعای استفتاح بخواند که وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له
و بذلک امرت و انا من المسلمین و اما ... بخواند ... الله که ... منفرد باشد ... که این
دعا ... بخواند اللهم انت الملک لا اله الا انت سبحانک و بحمدک انت ربی و انا عبدک ظلمت نفسی واعترفت بذنبی فاغفرلی انه لا
یغفر الذنوب الا انت و بعد از دعای استفتاح سنت است که بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و فاتحه بخواند و دعای استفتاح و تعو
ذ ... و در جمیع رکعات ... سنت است در رکعت اولی موکد تر است **فصل** و قراءة فاتحه در نماز رکن است و ...
... قیام است ... قیام بود اگر
از قیام عاجز بود و فاتحه بر امام و ماموم در انواع نماز ... و واجب است ... رکعت مسبوق و ماموم باید
فاتحه را چنان بلند بخواند که ... باشد غالب ... تا ... که ... شنود
نباشد صحت نماز ... بسم الله الرحمن الرحیم آیتی تمام است از فاتحه و قراءة فاتحه با جمیع حروف و تشدیدات واجب است
و اگر حرفی ... فاتحه ... نشد و اگر لحن خواند چنانکه
لحنی که مغیر معنی است چون انعمت علیهم ... نمازش باطل گردد
و ... قراءة ... فاتحه واجب
و اگر ... قراءة واجب ... قراءة اول
محسوب بود ... فاتحه ... فاتحه ...
و اگر ... فاتحه ... واجب بود و اگر ... قطع قراءة کرد ... و
اگر ساکت شد ... واجب ... و اگر فاتحه ... ترک کند ... و ...

واگر از حفظ الفاظ فاتحه و از امور دینی عاجز بود [illegible] هفت آیت [illegible] بخواند که حروف آیات کمتر از حروف
فاتحه نباشد و اگر [illegible] فاتحه تسبیح و تهلیل در قیام بخواند و اگر آن نیز نتواند بقدر فاتحه باستد و [illegible] و چون از فاتحه فارغ شود
سنت است که [illegible] آمین گفتن [illegible] و اگر [illegible] نماز را باطل کرده و
مستحب است که میان آمین و [illegible] سکتۀ سبک کند تا [illegible] و از بر امام و مأموم سکته و آمین گفتن مستحب است
و جهر گوید و مستحب است که [illegible] مأموم با تأمین امام بود [illegible] از آن نبود و سنت است که بعد از فاتحه چیزی دیگر از قرآن
در نماز صبح و در رکعت اولی از دیگر نمازها بخواند سورۀ کامله اگر کوتاه بود فاضلتر است از خواندن بعضی آیات از اول سوره
[illegible] مستحب است که در نماز صبح سورتها از طوال المفصل بخواند چون حجرات [illegible] در نماز ظهر نزدیک بآن و در نماز
عصر و خفتن اوساط مفصل بخواند چون سبح اسم و مانند آن و در نماز شام سورتها کوتاه که از اقصار مفصل گویند بخواند از سورۀ
الضحی تا آخر و مأموم در نماز جهری چون نماز شام و خفتن سوره نخواند چون قرائت امام شنود و در نوافل روز سر بخواند و در نوافل
شب میان جهر و سر [illegible] باشد [illegible] مستحب است در نماز [illegible] که چون این آیت بخواند
الیس الله باحکم الحاکمین [illegible] بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین [illegible] واجب است که بقصد قرائت
زبان در قیام بجنباند و سنت است که چون در رکعت اولی سورتی بخواند در رکعت دوم آن سوره بخواند که پس از آن سوره بود
و اگر سورۀ قل اعوذ برب الناس اتفاق افتد در رکعت اولی در رکعت دوم ابتدا از سورۀ البقره بخواند و اگر سورۀ [illegible]
[illegible] و اگر در رکعتی بعد از فاتحه دو سوره بخواند [illegible] نباشد و اگر مأموم موسوس بود و کلمات فاتحه را [illegible] تکرار
کند امام پیش از فراغ وی برکوع رود اتمام کردن فاتحه بر وی واجب بود و تخلف وی از امام بعذر [illegible] بود و اگر سوره
بعد از فاتحه چند بار بخواند زیان ندارد [illegible] البغوی فی التعلیق و اگر کلمات فاتحه چندان مکرر کرد که فصل دراز برآید
استیناف باید کرد **فصل** رکن [illegible] رکوع است کم ترین حد رکوع آنست که [illegible] و کمال در رکوع آنست
که پشت و گردن راست [illegible] و کف هر دو دست بر هر دو زانو نهد و هر دو زانو را
[illegible] و انگشتان [illegible] و روی های انگشتان بقبله کند و مرد هر دو مرفق [illegible]
[illegible] و سنت است که [illegible] تکبیرات [illegible] از رکنی برکنی و [illegible] اول تکبیر و در
رکوع سه بار سبحان ربی العظیم بگوید و اگر منفرد باشد این دعا نیز بخواند که اللهم لک رکعت و لک خشعت و بک امنت و لک اسلمت خشع لک
سمعی و بصری و مخی و عظمی و عصبی و شعری و بشری و ما استقلت به قدمی لله رب العالمین و مستحب است که تکبیر رکوع را [illegible]
[illegible] و طمأنینه در رکوع واجب است و [illegible] طمأنینه آنست که اعضا [illegible]
در [illegible] رکوع [illegible] اگر [illegible] رکوع [illegible]
و [illegible] حرکات متصل باشد طمأنینه حاصل نشود و زیادتی [illegible] بجای طمأنینه نباشد **فصل** و اعتدال فرض

[illegible]

و اعتدال آنست که بعد از رکوع با قیام آید اگر [illegible] باشد و در اعتدال طمأنینه
واجب است و اگر اعتدال را دراز کند نماز باطل [illegible] و در وقت اعتدال [illegible] هر دو دست [illegible]
سنت است و [illegible] امام و مأموم مستحب است که در وقت [illegible] بگوید سمع الله لمن حمده [illegible] ربنا لک الحمد ملء السموات
و ملء الارض و ملء ما شئت من شیء بعد و اگر منفرد باشد یا امام [illegible] اهل الثناء
والمجد احق ما قال العبد و کلنا لک عبد اللهم لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک الجد و اگر اعتدال [illegible]
[illegible] نماز نفل [illegible] درست باشد [illegible]
[illegible] و در رکعت دوم از نماز صبح و رکعت [illegible] در نیمۀ آخر رمضان بعد از رکوع قنوت خواندن سنت است و دعای
قنوت اینست که اللهم اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت و بارک لی فیما اعطیت و قنی شر ما قضیت فانک
تقضی و لا یقضی علیک و انه لا یذل من والیت [illegible] تبارکت ربنا و تعالیت [illegible]
[illegible] تبارکت و تعالیت [illegible] فلک الحمد علی ما قضیت استغفرک و اتوب الیک [illegible] اگر امام باشد
اللهم اهدنا و عافنا و تولنا و بارک لنا و قنا [illegible] و در آخر قنوت صلوة بر رسول
[illegible] سنت است [illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل**
و سجود کردن در نماز رکن است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واجب است [illegible]
[illegible]
[illegible] سبحان ربی الاعلی [illegible]
[illegible] اللهم لک سجدت و بک امنت و لک اسلمت سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و
بصره [illegible] تبارک الله احسن الخالقین [illegible]
[illegible]
[illegible] واجب است و طمأنینه [illegible]
[illegible] فرض است [illegible]

تا آنکه نشستن کامل شود و بگوید اللهم اغفرلی وارحمنی وعافنی واجبرنی وارزقنی واهدنی و سجدهٔ دوم در وی واجب است و سنت و باب سجده اول
و چون از سجدهٔ دوم فارغ گردد تکبیر گوید و بی تکیه دستها بر زمین نشیند و بر خیزد و الا حاجت استراحت کند و تکبیر را بکشد تا در قیام راست شود
و چون بقعدهٔ دوم رسد تشهد بخواند و سنت بر زمین نهد چون کسی که خیر کند و برخیزد **فصل** نشستن در تشهد اول سنت است و تشهد اخیر فرض است
و در تشهد اول معنی تشهد و در تشهد آخر معنی که واقع است که پای چپ را بخواباند و بر وی نشیند و پای راست برپا دارد و کف دستها
نگشتها بر زمین نهد روی بقبله آورد و نیکو آنست که هر دو پای از انگشتان راست بقبله آید و در کرسی دستها بر زمین نهد و مسبوق در آخر
تمام امام معنی نشیند و نیز که برود سجدهٔ سهو بود هم در آخر نماز معنی نشیند و نشستن در هر دو تشهد آنست که دست چپ بر ران
چپ نهد و دست راست بر ران راست و انگشتها دست چپ بکشد و از نیک ران انگشتان کشاده که سر انگشتها برابر زانو بود و در
سنت راست بر کنار زانوی راست نهد و انگشت خنصر و بنصر قبض کند و مبهم در دو کف و انگشت ابهام با انگشت وسطی قبض کند و در
زیر وسطی نهد چون نکتهٔ که بنجاه و سه را حصه کرده و سنت است که در کلمهٔ شهادت چون بلا اله الا الله رسد انگشت سبابه برداشته اند و نجنبانند
و اگر سبابه را نشستن باشد منحرف چون بلا اله رسد و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تشهد آخر فرض است و بر آل وی سنت است و آل وی بنو هاشم
هاشم و بنی مطلب اند و کامل ترین تشهد آنست که التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله و کمترین تشهد آنست که التحیات لله السلام علیک ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته تا جو بخواند و کمترین صلوات آنست که اللهم صل علی محمد یا صلی الله علی محمد یا صلی الله علی رسوله و کامل ترین صلوات اینست که
اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید
مجید و بعد از تشهد دعا کردن سنت است بهر چه خواهد از امور دنیا و آخرت و لیکن آنچه در خبر آمده است اولی تر است و از آن جمله یکی اینست
اللهم اغفرلی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت و اینست
که اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر ومن عذاب النار ومن فتنة المحیا والممات ومن فتنة المسیح الدجال و دعا از برای امام و ماموم مستحب است و افضل آنست
که دعا کم از تشهد باشد و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اگر عربی باشد نزبان تازی نماید و نیکو آنکه ماموم بود که کراهت باشد در آن خبر و دعا
فصل و سلام دادن از نماز رکن است و کمترین وی آنست که السلام علیکم یا سلام علیکم یا علیکم السلام خلافا که در سلام علیکم فانه قال
لا یجزیه و اگر گوید سلام علیک یا سلامی علیکم یا سلام الله علیکم یا سلام علیهم چیزی نباشد و اگر عمدا گوید نماز باطل کرده مگر که السلام علیهم که باطل
نگردد و نیت خروج از نماز سنت است و باید که نیت خروج مقارن سلام اول بود و اگر پیش از سلام نیت خروج کند نماز باطل کرده و کامل ترین سلام
آنست که بگوید السلام علیکم ورحمة الله و سلام دوم سنت است و ابتدا سلام کند چنانکه روی برابر قبله بود و بعد ملتفت شود چندانکه سلام
تمام شود تا هم اتمام التفات و چنان ملتفت شود از هر جانبی که رخسار وی دیده شود و مستحب است که در سلام اول امام نیت کند
که سلام میکنم بر اینها که بر دست راست اند از ملائکه و مسلمانان و جن و انس و در سلام دوم بر اینها که بر دست چپ اند از اینها و ماموم اگر بر
دست راست امام باشد در سلام اول نیت کند که سلام بر اینها میکنم که بر دست راست اند از فرشتگان و مسلمانان جن و انس و در سلام دوم
بر اینها که بر دست چپ وی اند و در برابر امام و اگر بر دست چپ امام باشد نیت کند در سلام اول که سلام میکنم بر اینها که بر دست راست اند و بر امام و از
مسلمانان و بر امام و در سلام دوم نیت کند که بر فرشتگان و جن و انس مسلمانان و اگر ماموم در برابر امام است نیت کند که سلام بر اینها میکنم که بر دست
راست و چپ اند از فرشتگان و جن و انس و سنت است که بعد از نماز بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی
لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد استغفر الله الذی لا اله
الا هو الحی القیوم واتوب الیه اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و مستحب است که اذکار که در عقب نماز
سنت است چون شام و غیره که آن است که کرده چنانکه روی با جماعت بود و پشت با قبله و در بیان ادعیه کتب فقه و تفاسیر
تذکیر مسطور است و سنت است که از پس هر فریضه نماز سی و سه بار بگوید سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و بعد
از آن ختم کند و بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر و اگر هر یکی ده بار بگوید بسنده که هم بروایت
صحیح آمده است و مستحب است که در نماز خاشع بود و نظر بجای سجده آرد و دل از شغل فارغ دارد و با نشاط باشد **فصل**
سنت است که چون بسجود رود جامه خود را گرد نکند و بر بالا نکشد تا بر زمین افتد و اگر منفرد باشد در سجده بگوید آنچه پیغمبر صلی
در سجده سبحان در سجده کند و آن اینست که اللهم سجد لک سوادی وخیالی وآمن بک فؤادی وهذه یدی التی جنیت بها علی نفسی یا عظیم یا
رجاء کل عظیم اغفر الذنب العظیم فانه لا یغفر الذنب العظیم الا الرب الکریم و بانگ گریستن در نماز بی حاجتی حرام است و اگر چنان ملتفت شود
که سینه وی از قبله بگردد نماز باطل کرده و اگر در تشهد گوید که اللهم صل علی محمد الرسول چیزی نباشد و اگر در سلام دادن سلام علیکم
بی الف و لام و تنوین گوید نماز باطل کرده و اگر بر بینی وی علتی باشد در وقت سجده پیشانی بر زمین نهد و بینی که ممکن
باشد و مستحب است که ماموم ابتدا بسلام نکند تا امام از هر دو سلام فارغ گردد و همچنین مسبوق بر نخیزد مگر بعد از فراغ امام از
سلام و اگر ماموم سلام کرده یا مسبوق برخواست بعد از آنکه امام گفته است که السلام علیکم روا باشد و اگر پیش از آنکه امام
گفته ماموم مسبوق بی نیت مفارقت بر خیزد نماز باطل کرده و اگر مسبوق پیش از فراغ امام از علیکم بر خیزد
و اگر چیزی در سجده گیرد یا بر جای نرم و همواری در بستر وی رفته باشد و وی ستوده است بکلی فوت برد
موضع سجده باشد و کبری بکند تا زیر وی رسد و سجده حاصل شده است یا نکرده و اگر باز کرده نماز باطل کرده و لکن عام با آن
نشیند و سجده کند که بالاحسن ... باشد و اگر قوت بران موضع سجده نکرده باشد و گرانی بکردن و سر بر سجده باز کرده
سجده کند و بعد از ... نماز باطل گردد **فصل** هر که وی را نماز فوت شود و با فوت کرده اند قضا واجب بود و اگر
بعذری چون نوم و نسیان فوت شده باشد تاخیر در قضا آن تا آخر عمر روا باشد و اگر بعمد فوت کرده باشد قضا علی الفور
واجب باشد یعنی بتعجیل و تاخیر روا نباشد و چون قضا کند فایته جون شام و عشا بشب کند قرائت بجهر خواند و فایته روز
بر روز چون ظهر و عصر بسر خواند ... چون ظهر و عصر بشب خواند ... روز بشب کند یا فایتهٔ شب بروز
اعتبار بوقت قضا باشد تا در صورت اولی بجهر خواند و در صورت دوم بسر و مستحب است که نماز قضا بر ترتیب گزارد و چون وقت
حاضر آید و مذکر فایته شود اگر وقت حاضره فراخ بود مستحب است که ابتدا بفایته کند و اگر تنگ باشد واجب بود که حاضره را مقدم

که وقت تنگ است قضا آن واجب بود و شروع در جماعت و اگر فایته [illegible]
اراده و اگر شروع در فایته کرده بطرز سجده وقت و بیند [illegible] که وقت تنگ است [illegible] شد و عدد آن
شد و جماعت اقامت حاضر میکنند و لیکن آن بود که فایته را اول [illegible] ادا کند و اگر نماز حنفیه فوت شد [illegible]
بی ادا [illegible] بایدکه کم از ده [illegible] از بیست نباشد مثلا قضا بیست نماز واجب بود [illegible] و اگر شخصی فرضیه نماز [illegible]
نماز درست نباشد اما اگر فرضیت [illegible] امام [illegible] نماز [illegible] اگر اعتقاد وی است که جمیع افعال نماز سنت است نمازش باطل
بود و اگر اعتقاد وی است که جمیع اعمال نماز فرض است نمازش درست باشد و اگر اعتقاد وی است که بعضی از اعمال نماز فرض است و بعضی
از آن سنت قاضی حسین و صاحب الهدایه [illegible] کرده الله [illegible] نماز وی [illegible] امام [illegible]
و غزالی رحمه الله علیهم در فتاوی [illegible] آنکه نماز عامی اگر چه تمیز میان فرض و سنت نکند درست باشد [illegible]
صحابه نقل نباشد و اگر [illegible] غافل بوده است [illegible] کفایت بود جمع نماز وی صحیح و ظاهر احوال الصحابه و من بعدهم موافق

باب فی شروط الصلوة

این و میل صاحب [illegible] بود است شرایط نماز هفت است روی بقبله آوردن و با
علم بدخول وقت نماز بودن باطل [illegible] هر دو گذشته است **دویم** طهارت از حدث و اگر در نماز حدث شد نماز باطل گردد و آن [illegible]
[illegible] و اگر در نماز [illegible] نمازش باطل گردد [illegible] و اگر عورتش برهنه گشته و [illegible] جامه [illegible]
[illegible] اگر [illegible] نمازش درست باشد و اگر [illegible] نماز باطل باشد اگر [illegible] باشد نمازش
باطل گردد **چهارم** طهارت است از خبث واجب است که [illegible] نماز کنند و هر چه ملاقی تن و جامه وی باشد پلید نباشد و اگر [illegible] در دست
خود گرفته و یاد [illegible] [illegible] آن [illegible] پلید است و یا متصل بپلید باشد نمازش باطل بود و اگر [illegible] متصل [illegible]
و جوب متصل بود [illegible] نمازش درست بود و اگر در نماز [illegible] باطل بود و اگر [illegible]
بساطی که در زیر وی نجاست بود نماز گزاردن [illegible] و [illegible] حمام و گورستان نماز کردن چون جای نماز پاک
باشد کراهت است و نمازش درست باشد و بدانکه [illegible] چون نجاست [illegible] معفو بود [illegible]
بود و بسبب وقت و مکان و موضع نجاست آن [illegible] حکم مختلف گردد و بدانکه [illegible]
[illegible] معفو است [illegible] اختلاف زمان و مکان مختلف شود و نماز [illegible]
[illegible] است [illegible] معفو است و اگر [illegible] باشد معفو
نباشد و اگر [illegible] معفو باشد [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] فصد و حجامت [illegible] امام شافعی [illegible]
[illegible] عورت است [illegible] و غیر [illegible] واجب است و عورت مرد
میان ناف و زانو است [illegible] عورت نیست و عورت زن آزاد همه تن وی است [illegible] تا بکوع [illegible]
و بیرون [illegible] نمازش باطل بود و [illegible] واجب است که بپوشاند
[illegible] بود که مانع ادراک [illegible] بود و بپوشاند [illegible] جامه تنگ [illegible] کفایت نباشد و اگر

مانع ادراک رنگ [illegible] باشد [illegible] و نماز [illegible] اگر عورت خود [illegible] نمازش درست باشد و بپوشانیدن [illegible]
و کنارها واجب است [illegible] اگر [illegible] نماز کند و کسی که در زیر [illegible] است عورت وی [illegible] نمازش باطل
نباشد و اگر [illegible] نماز [illegible] عورت [illegible] در قیام [illegible] رکوع و سجود [illegible] نمازش باطل بود و [illegible]
که [illegible] نمازش درست [illegible] و اگر بعضی از عورت [illegible] نمازش درست باشد [illegible] مستحب است که نماز در [illegible]
[illegible] ازار و عمامه [illegible] و اگر اقتصار [illegible] پیراهن و [illegible]
[illegible] پیراهن [illegible] و اگر اقتصار [illegible] مستحب است که [illegible] نماز در پیراهن [illegible]
[illegible] پنجم ترک کلام است و نماز [illegible] حرف باطل گردد و حرفی مفهم بود
مفهم چون ق و ع و ش [illegible] باطل گردد [illegible] نماز [illegible] باطل نگردد و اگر [illegible] فاتحه [illegible] باشد و اگر جهر [illegible]
بود عذر نباشد نماز باطل بود و اگر امام [illegible] [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] نماز باطل گردد [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نمازش باطل نگردد و اگر بسیار باشد باطل گردد و هر [illegible] عرف و عادت است و [illegible]
[illegible] نماز باطل نگردد و اگر [illegible]
و [illegible] واجب بود نماز باطل شود و چون [illegible] باشد با [illegible]
چون سهو کردن امام [illegible] سبحان الله گوید و اگر زن بود تصفیق کند و تصفیق آنست که کف
دست [illegible] الله [illegible] چون [illegible] امام [illegible] نماز
باطل نگردد و اگر بقصد افهام [illegible] نماز باطل گردد [illegible] و اگر کسی بر وی سلام کرد [illegible] اگر در
جواب گوید که وعلیک السلام نماز باطل گردد و اگر گوید وعلیه السلام باطل نگردد و اگر عاطس را یرحمک الله گوید باطل گردد و اگر یرحمه الله
گوید باطل نگردد و اگر [illegible] نمازش باطل نگردد **شرط هفتم** ترک افعال [illegible] است [illegible]
نماز چون رکوع و سجود [illegible] نمازش باطل گردد و از غیر جنس اعمال نماز بود [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باطل نگردد [illegible] و [illegible] عرف و عادت است [illegible]
[illegible] است و نماز باطل نگردد [illegible] که [illegible] فاحش بود که نماز باطل گردد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] انگشت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] انگشت [illegible] نماز [illegible]
بود و [illegible] نماز باطل نگردد و سنت است که نماز کننده روی [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد و [illegible]
جامه [illegible] و [illegible] باشد و اگر [illegible] از این مذکورات [illegible]

در پیش نماز ... حرام باشد و اگر ... صف اول جای خالی باشد
روا باشد که در پیش صف ... سنت است که ... در مقابله سنت راست یا دست
چپ صف شرط هشتم ترک ... است و اگر ... باطل کرد و اگر میان دندانها ... بود
و فرو برد ... نماز باطل کرد و اگر ... طعام خورد اگر اندک بود نمازش باطل
باشد و اندک و بسیار ...

باب السجدات

سجود سهو سنت است و ... دو چیز است ترک ... واجب بود و اگر ...
... باطل شود اما ترک ... اگر رکن باشد ... واجب بود و اگر رکن نباشد اگر از
ابعاض ... ترک کند سجده سهو کند اگر چه عمدا ... کرده باشد ... سجده سهو باید کرد اما ... عمدا مبطل
نماز نیست ... سهوش مقتضی سجده سهو نباشد ... مبطل نماز است چون ... رکوع و سجود
زاید سهوش مقتضی سجده سهو باشد ... ارکان نماز ... نماز باطل کرد و اگر سهو بود نماز باطل

[illegible]

در حالت اقتدا بکند امام تحمل کند و لکن بعد از سلام امام ... بر ... سلام ...
معلوم شد که امامش سلام نکرده بود سجده سهو نکند و اگر امام سلام کرد ...
در ... باشد ... کند و در آخر نماز سجود سهو کند ... که امام ...
که امام محدث بود ... سجود امام ... غلط کرده است ...
ترک کرده است و سجده کرد ماموم ... در سجده با وی موافقت نکند و در غیر این دو صورت چون امام سجده کرد بر
ماموم موافقت لازم بود و اگر عمدا ترک کند نمازش باطل شود و اگر امام سجده سهو ترک کند ماموم سجده کند و اگر امام حنفی مذهب باشد
و ... سجده سهو کند ... ماموم ... سلام سجده کند بعد از سلام ... ماموم مسبوق باشد و امامش ...
... سهو کند و در آخر نماز سجده کند ... در آخر نماز خویش ... در آخر نماز خویش سجده
... در آخر نماز امام ...

[illegible]

فصل سجده شکر سنت است چون ... [illegible]

و چون ... [illegible]

[illegible]

فصل سنت روایت ده رکعت است دو رکعت پیش از نماز صبح ... [illegible]

و دو رکعت پیش از نماز ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از نماز شام و دو رکعت بعد از نماز خفتن ... [illegible]

[illegible]

فصل ... [illegible]

[illegible]

و چهار رکعت پیش از آن سنت است و دو رکعت ... [illegible]

[illegible]

فصل ... [illegible]

[illegible]

باب الصلوة بالجماعة

[illegible]

باشد ابتدا نماز کند و اگر جامه نجس بود و با سیر و پیاز و گندنا خورده باشد و بوی آن زایل کردن ممکن نباشد و با جواب برود غائب
کرده تن کی جماعت برخیزد برود [illegible] باشد و کسی که برود و جامه وی نجاستی باشد روا نباشد

فصل

اقتدا بکسی که حنفی یا محدث باشد و کسی که شافعی مذهب از هروی درست باشد
و اگر حنفی [illegible] کرده و طهارت کرده نماز کند [illegible] با اعتقاد باطل باشد نماز شافعی مذهب از هروی درست باشد
واگر کسی زد و با جماعت [illegible] مذهب حنفی بود روا باشد و اگر سلطان و یا نایب سلطان امامت کند و بسم الله الرحمن الرحیم ترک کرده نماز
مقیم شافعی مذهب [illegible] باعتقاد وی [illegible] درست باشد خواه عالم بود و خواه عامی و مفارقت نشاید کرد که موقتی
شود بعینه و اگر حنفی مذهب [illegible] باعتقاد شافعی مذهب واجب است محافظت کرده باشد شافعی مذهب را اقتدا بوی درست باشد و اگر
مقتدی بود که حنفی محافظت از چیزها کرده است با نه هم اقتدا بوی درست باشد و اگر حنفی مذهب اقتدا کرد بر شافعی مذهب که جماعت
کرده است و طهارت نکرده اقتدا درست نباشد و در صورتی که اقتدا شافعی بر حنفی درست است چون در صبح اقتدا بحنفی کرده باشد اگر حنفی
بعد از رکوع در رکعتی کرد ماموم شافعی بخواند چون ممکن بود و الا متابعت وی کند و در آخر نماز سجده سهو بکند و در صورتی که اقتدا بحنفی
بر شافعی درست است چون در صبح اقتدا بوی کرده باشد و وی قنوت بخواند باشد و سجده سهو کند ماموم نیز سجده کند و اگر سجده نکند
ماموم سجده کند و اقتدا بقاری بامی درست نباشد و امی آنست که فاتحه یا بعضی از وی نداند و قاری آنکه تمام داند اگر چه اللحن خواند
بلکه اگر معنی نباشد چون الحمد لله بفتح ها نماز وی درست باشد و اقتدا بوی درست اگر معنی تغییر نباشد چنانکه انعمت علیهم بکسر و یا بضم تا یا مبطل
معنی بود چنانکه اهدنا الصراط المستقیم اگر زبانش فرمان برد و ممکن شد که از معنی و با موضع باشد اقتدا بوی درست نباشد و اگر
بر نرود یا ممکن نبود است از موضع نماز وی درست باشد و لیکن قاری را نبود که اقتدا روا نباشد و اقتدا مرد بزن و خنثی نیز روا نباشد
و اقتدا کی [illegible] مقیم بمسافر و مسافر بمقیم درست باشد و عکس نیز درست بود مگر که مقیم متمم بود و یا نمازی از
قضا معین باشد و اگر پیدا شود که امام وی محدث و یا جنب و یا امی بوده است و یا زن و جامه وی نجس نبوده اعاده نماز
لازم نباشد و اگر اقتدا بکودک ممیز و بنده و نابینا درست آید و نابینا و بینا هر دو یکسان اند و فقیه با امامت اولیتر بود از اقرأ و اگر هر دو
فقیه باشند افقه اولیتر بود و اگر هر دو مساوی باشند اقرأ درست و اگر حافظ اولیتر بود و اگر هر دو مساوی باشند انکه پرهیزگارتر بود
او اولیتر باشد و اگر هر دو مساوی باشند اکبر سن که کبر بود او اولیتر بود و اگر هر دو مساوی باشند انکه نسبش بزرگتر بود او اولیتر بود و اگر در نسب
مساوی باشند هجرت بیشتر [illegible] صاحب خانه [illegible] و حاکم در محل ولایت خود اولیتر باشد از غیری
اگر چه آن غیر [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] و اگر از اهل امامت نباشد انکس که وی مقدم دارد او اولیتر بود

و اگر شخص در موضعی که ساکن بود از غیر حاکم و فقیه و اولیتر [illegible]

فصل

[illegible] اولیتر بود در خانه وی و امام راتب اولیتر بود در مسجد وی و اگر حاضر نباشد مستحب است که بر سند تا حاضر شود
اول اگر ماموم پیش از امام باستاد نماز باطل شد و اعتبار بپاشنه است و چون با امام برابر باشد روا باشد

۱۸

دست نبود و اگر [illegible] باشد بصف باستد و اگر مردان و کودکان باشند پس کودکان از پس مردان باستند و چون کسی در آید و
جماعت در نماز باشند کراهت بود که تنها باستد بلکه در صف در آید و اگر در صف جای نباشد تنها نباستد بلکه یکی را بکشد باید که
جماعت با وی [illegible] امام از رکنی برکنی بدیدن امام یا بعضی از صفها بیند یا بشنیدن آواز امام یا آواز مکبر است که اجتماع امام و
ماموم در یکجای باستند پس اگر هر دو در یک مسجد نماز کنند به همه حال اقتدا درست آید و اگر مسجد متصل بمسجد دیگر شود و باشد هر دو در حکم
یک مسجد باشد و صفه مسجد که بیرون مسجد است حکم مسجد دارد و آنچه مسجد است و اگر هر دو در فضا نماز کنند از بعد اقتدا درست باشد بشرط آنکه میان
امام و ماموم زیادت از سیصد گز نباشد و اگر از پس امام دو کس یا دو صف ایستاده باشند این مسافت سیصد گز میان صف آخر و اول
معتبر باشد نه میان امام و ایشان و بدین قیاس اگر چه فرسنگی بکشد سلامت اقتدا درست آید و اگر امام در خانه باشد و ماموم در یکی دیگر و یا
یکی از ایشان در صحن خانه بود و آن دیگر بصفه آن خانه درست است و یا در دست و مسجد متصل اقتدا درست آید چون صف از پی یکدیگر بنا
متصل باشد بحدی که چنانچه جای خالی نماند که یکی در آن باستد و اگر ماموم از پس امام در خانه باشد اقتدا درست آید چون شخصی یا صفی در
آخر بنا امام و شخص و یا صفی دیگر در اول بنا که ماموم است و باشد چنانکه میان ایشان زیادت از سه گز نباشد حائل نباشد و اگر میان هر
دو بنا حائل باشد که مانع نظر و رفتن بود اقتدا درست نباشد قطعا و اگر امام بر جای بلند باشد و ماموم بر پست یا بعکس آن اگر سر یک
بر [illegible] بود اقتدا درست آید و الا درست نباشد و اعتبار بقامه مردی میانه باشد شرط چهارم نیت اقتدا است پس اگر کسی
نیت اقتدا نکرده متابعت کند نماز وی باطل بود و بایدکه نیت اقتدا مقارن تکبیر بود و الا نماز وی بجماعت منعقد نشود تنها منعقد گردد و اگر
بعد از آن در اول نیت اقتدا بکند روا باشد و اگر نماز ادا بقضا و فرض بنفل و بعکس اقتدا کند درست آید اگر چه تنها فاضله است و سبب اوقات است
که تفاوت فرض بنفل و نیت دو تنها فاضله و یا نیت بوده و اگر امام نیت امامت نکند نماز وی درست آید مگر در نماز جمعه و لیکن ثواب و فضیلت
جماعت نباشد شرط پنجم باید که نظم نماز امام و ماموم موافق بود در افعال و ارکان تا اگر نماز فرض بر کسی که نماز جنازه و یا کسوف
گزارد اقتدا کند درست نباشد و اقتدا کردن جنب بطاهر و بعکس آن روا باشد شرط ششم موافقت است و چون امام فرض را فرو نهد
نماز ترک کند ماموم را متابعت وی روا نباشد و اگر سنتی ترک کرد که در اشتغال آن بدان تخلف فاحش است چون سجود تلاوت و تشهد
اول ماموم بدان مشغول نگردد و الا نماز وی باطل گردد شرط هفتم متابعت است و متابعت آنست که بر اثر امام رود چنانکه ابتدا
کردن وی [illegible] از ارکان نماز متاخر بود از ابتدا کردن امام بدان و متقدم بود بر فراغ امام از آن و اگر با امام برابر بود فضیلت
جماعت نباشد و باید که تمام تکبیر ماموم از پس تکبیر امام باشد و الا نماز وی منعقد نگردد و اگر پیش از امام رود عامدا کرده در بعضی صور
نماز وی باطل کرده چنانکه بعد از آن بنا بنهد و اگر از امام بی عذری تخلف نمود [illegible] اگر تخلف بیک رکن تمام باشد نماز وی باطل نباشد
و لیکن نماز باطل باشد چون رکن طویل بود اگر چه رکن دیگر [illegible] است که [illegible] اعتدال طویل است میان هر دو
و اگر امام برکوع رفت و ماموم بقراءت است و یا تمام آن مشغول گشته و بعد از آن متخلف شد نماز وی باطل گردد و اگر امام به [illegible]
رفت و ماموم هنوز در قیام است نماز وی باطل نگردد و اگر فرو آید بسجود و هنوز بسجود نرسیده است و یا برسد نماز وی باطل گردد و اگر بعد
تخلف عذر بود چنانکه امام سریع القراءة بود و ماموم بطیء القراءة و امام برکوع شد پیش از آنکه فاتحه ماموم تمام گردد قراءة بتمامه واجب

و چون به سه رکن متخلف شد [illegible]

[illegible] تا خود را به امام برساند [illegible] ما دام که به رکن متخلف نشده باشد و چون به سه رکن متخلف شده باشد [illegible] و اگر ماموم موافق بدعا استفتاح [illegible]

[illegible] تمام واجب بود [illegible] امام [illegible] و بعد از سلام امام [illegible] شروع باشد و اگر ماموم مسبوق چون امام را در

[illegible] موافقت امام [illegible] در آن [illegible] و حکم وی [illegible] ماموم [illegible] قراءة بود و ماموم [illegible]

مشغول گردد و امام برکوع آید و بعض از فاتحه وی [illegible] فاتحه تمام کند [illegible] فاتحه بعد از احرام [illegible] از فاتحه

قیام در یابد بدعاء استفتاح مشغول نشود [illegible] ان دعاء استفتاح خواندن است

و اگر بدعاء استفتاح مشغول شد تا امام برکوع آمد [illegible] فاتحه لازم است و [illegible] که [illegible] امام در وقت احرام

[illegible] و اگر بخواند الله و امام را در رکوع دریابد مدرک آن رکعت نباشد و اگر ماموم [illegible] امام [illegible] بگوید

بخواند و بعد از آن برکوع آید و اگر بخواند و برکوع آید نماز باطل کرده و [illegible] مدرک آن رکعت بود باتفاق [illegible]

امام حاضر بود و تقصیر کرده و بعد از [illegible] تا امام برکوع آمد [illegible] و چون امام سلام کند [illegible]

اگر امام برکوع آمد [illegible] فاتحه [illegible] خواندن است [illegible] و اگر پیش از امام برکوع آید

[illegible] رکعت کند و اگر [illegible] امام برکوع [illegible] باشد [illegible] فاتحه مشغول گردد [illegible] نماز باطل کرده [illegible] ماموم

و هنوز در رکوع امام وی را در یابد نماز ماموم باطل نگردد و اگر [illegible] علم [illegible] امام [illegible] نماز [illegible] باطل کرده

پیش از امام برکوع آمد و چون امام خواست که برکوع آید [illegible] و چون امام خواند [illegible] سجود آمد و در رکوع [illegible]

[illegible] امام [illegible] و باعتدال آمد [illegible] تا امام برکوع شد و باعتدال آمد [illegible] نماز باطل نباشد و چون [illegible]

[illegible] و اگر پیش از امام برکوع آمد [illegible] فاتحه مشغول شود [illegible] الله و تکبیر [illegible] از برای رکوع بگوید و اگر [illegible]

امام را در رکوع [illegible] تکبیر احرام کند و [illegible] امام [illegible] درست نباشد و اگر امام [illegible] بعذری [illegible] نماز

تکبیر کرده و قصد وی بتکبیر تحریم بود [illegible] قیام [illegible] درست باشد و [illegible] و اگر در رکوع رکعت [illegible]

درست باشد و بی عذری [illegible] که امام را در رکوع از برای وی محسوب بود [illegible] مدرک آن رکعت بود و اگر ماموم [illegible] امام در ارتفاع [illegible]

رکوع [illegible] مدرک رکعت نباشد [illegible] امام محسوب [illegible] و اگر [illegible] رکوع رسید پیش از ارتفاع امام

و هوی ماموم [illegible] اول رکوع رسید باشد پیش از ارتفاع امام از حد اقل رکوع و اگر [illegible]

باب صلوة المسافر

[illegible] در سفر [illegible] مباح قصر نماز چهار رکعتی [illegible] و چون از باروی [illegible] بگذرد

شهر و بادیه [illegible] و اگر صحرا [illegible] باشد [illegible] از آبادانی در گذرد [illegible] چون [illegible]

[illegible] مقام [illegible] که در ابتدای سفر شرط بود [illegible] قصر [illegible] روا نباشد و اگر [illegible] راه [illegible] نیت [illegible] موضع [illegible]

[illegible] رفتن سفر منقطع گردد و قصر روا نباشد و چون از آن مقام [illegible] سفر کرد اگر از آن موضع تا [illegible]

[illegible] مقصد [illegible] قصر روا باشد

روا نباشد و اگر [illegible] که [illegible] و [illegible] قصر روا باشد [illegible]

و [illegible] روا نباشد و باید که مقصد مسافر معلوم باشد تا اگر کسی [illegible] و نماز صبح و شام را قصر نباید

گردد [illegible] روا باشد و نماز صبح [illegible] قصر [illegible]

دعا [illegible] که در سفر فوت شده باشد قصر باید کرد و چون در سفر قضا کند [illegible] قصر [illegible] است **شرط اول** آنکه اقتدا بکسی

چهار رکعت کرده [illegible] که امام [illegible] **شرط دوم** نیت قصر در اول نماز [illegible] **شرط سیم** [illegible]

بود [illegible] نماز [illegible] چهار رکعت باید [illegible] **شرط چهارم** [illegible] نماز [illegible] درست باشد

فصل جمع کردن میان ظهر و عصر و میان شام و خفتن در سفر [illegible] روا باشد و اگر [illegible] نماز اول [illegible] باشد [illegible] بود

[illegible] و اگر [illegible] فاضلتر آن بود که [illegible] جمع [illegible] که اول ظهر [illegible]

[illegible] شام [illegible] خفتن [illegible] احرام نماز [illegible] میان آن [illegible] سلام از [illegible]

هر دو نماز [illegible] اگر نماز اول [illegible] جمع باطل باشد و نماز دوم در وقت خود [illegible] و اگر جمع [illegible]

ترتیب و موالات شرط نباشد [illegible] نماز اول شرط باشد و اگر [illegible] قضا باشد [illegible] و در وقت [illegible] نماز

نیت جمع واجب است و چون جمع کرد میان ظهر و عصر [illegible] ظهر [illegible] عصر [illegible] است

سفر [illegible] فاضلتر بود [illegible] تمام [illegible] فاضلتر بود و اگر [illegible] قصر فاضلتر بود [illegible]

باب صلوة الجمعة

[illegible] نماز جمعه فرض عین است بر هر که عاقل و بالغ و آزاد و مقیم و تندرست و مرد است

و [illegible] جمعه [illegible] **شرط اول** وقت و نماز جمعه درست نباشد مگر در وقت ظهر **شرط دوم** [illegible] و مراد [illegible] است

[illegible] جمعه [illegible] نباشد و اهل [illegible] در صحرا [illegible] جمعه درست نباشد **شرط سیم** آنکه [illegible] جمعه [illegible]

بسیار بود و [illegible] جامع [illegible] جمعه [illegible] حاجت [illegible] و اگر حاجت نباشد [illegible] جمعه [illegible]

[illegible] که [illegible] سابق بود باشد **شرط چهارم** آنکه عدد اهل جمعه [illegible] و آن جمله شرط است که بالغ و عاقل و مرد و آزاد و مقیم

باشند [illegible] و [illegible] در زمستان و تابستان [illegible] موضع [illegible] اگر در زمستان [illegible] و تابستان [illegible]

[illegible] جمعه [illegible] **شرط پنجم** جماعت است [illegible] و نماز بجماعت [illegible]

[illegible] جمعه درست نباشد و اگر [illegible] رکعت دوم از نماز جمعه [illegible] باشد و اگر [illegible] جمعه نباشد

و بعد از سلام امام [illegible] رکعت [illegible] جمعه [illegible] **شرط ششم** خطبه است و واجب است که دو خطبه بر نماز جمعه مقدم بود و ارکان

خطبه [illegible] است الحمد لله و صلوة بر رسول صلی الله علیه و سلم و وصیت [illegible] و در هر دو خطبه [illegible] رکن است و دعا [illegible] در خطبه دوم و

خواندن یک آیت از قرآن در یکی از آن دو خطبه و شرط است که خطبه [illegible] باشد [illegible] چون [illegible] بود [illegible]

و میان هر دو خطبه بنشیند [illegible] و تن و جامه و جای وی از نجاست پاک بود [illegible] عورت [illegible] بود [illegible]

[illegible] خطبه [illegible] و [illegible] خطبه [illegible] و میان خطبه و نماز [illegible] که میان

خطبه و نماز [illegible] دیگر نباشد و سنت است [illegible] خطبه بر منبر [illegible] و چون بر منبر آید روی با قوم کند [illegible]

[illegible] و خطبه [illegible] بر زمین [illegible] در [illegible] سنت است [illegible] میان [illegible] خطبه

[illegible] شمشیر یا عصا [illegible] خطبه [illegible] **فصل** و بر نابینا نماز جمعه واجب [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] جون [illegible] بود [illegible] و بر ضعیف

واجب بود و بر تر ایب چون ... که از حکم مسافران بدر شود ... [illegible]

[illegible] ... جایی که ادای نماز جمعه ... [illegible]

[illegible] ... سوره جمعه و ... سبح اسم ربک الاعلی ... در رکعت دوم سوره المنافقین ... هل اتیک ... [illegible]

[illegible]

باب صلوة الخوف

نماز خوف چهار نوع است

نوع اول ... [illegible]

[illegible]

نوع دوم ... [illegible]

[illegible]

نوع سیم ... [illegible]

[illegible]

دوم دو رکعت و ... [illegible]

نوع چهارم ... [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible] ... جامه ابریشم ... [illegible]

[illegible]

باب صلوة العیدین

[illegible] ... الله اکبر ... [illegible]

با آمین دو دعا بشنید و نبود آنان را دو خطبه بجز آنکه خطبه آن بود در عید فطر احکام فطره و در عید اضحی احکام قربان یاد کند و مردم

بود از نماز عید در صحرا و مسجد روا باشد مگر در مکه و بیت المقدس که مسجد اولیتر بود و در شهرها دیگر بیرون در صحرا اولیتر بود مگر که مسجد

تنگ بود که صحرا اولیتر بود از مسجد و چون شب عید ... کند شب بیدار مستحب بود و احیای شب عید مستحب و احیا کردن بشب ... و فضیلت

احیا حاصل شود ... نماز عشا و نماز صبح روا باشد و بوی خوش بکار داشتن و موی و ناخن گرفتن و بوی ... و از

خود قطع کردن ... سنت است و ... سنت است و مستحب است که در عید فطر در بیرون رفتن آهسته تکبیر

چیز کند و در عید قربان ... در عید فطر پیش از خروج چیزی بخورد و دوست دارم که خرما بخورد طاق بود و برای شود و برای دیگر باز

گردد و از پس ... در عید قربان تکبیر ... مستحب است اول از صبح روز عرفه و آخر از عصر آخر ایام تشریق و از پس هر نماز که

در این روزها ... تکبیر مستحب است و اگر ... کند چون ... که ... مفاد ... باشد و فوت ... در این ... که تکبیر

باب در صلوة الکسوفین و الاستسقاء

نماز کسوفین ... سنت موکد است و ... نماز است که نماز بندد

بنیت ... فاتحه ... الله و برکوع آید و باز بقیام آید و فاتحه ... بر کوع آید و باز بقیام آید و فاتحه بخواند و برکوع

آید ... سر ... بسجود ... دو رکعت دیگر همچنین بگزارد

... در قیام اول بعد از فاتحه سورة البقره ... از قرآن ... رکوع ... آیات از سورة البقره تسبیح بخواند

... قیام آید در قیام دوم بعد از فاتحه ... آیت ... رکوع ... آیات از سورة ... تسبیح بگوید

و باعتدال آید پس سجده کند ... اول ... آیات از سورة البقره تسبیح کند باز بنشیند ... باز سجده دوم

... آیات تسبیح بخواند ... قیام ... فاتحه سورة آل ... رکوع ... آیات

از سورة البقره تسبیح بگوید ... قیام آید و بعد از فاتحه سورة المائده ... از قرآن ... رکوع آید و در رکوع ... آیة از

سورة البقره تسبیح بگوید و باعتدال ... و آرام بگیرد و سجده ... سجده ... آیات از سورة البقره تسبیح بگوید و باز بنشیند و آرام

بگیرد و باز سجده کند و در سجده ... تسبیح ... و سجده ... حدیث صحیح است ... صلع سجده ها را

... رکوع ... رکوع اول ... و سجده ... رکوع دوم

و چون از سجده ... فارغ شود ... بنشیند و ... سلام باز دهد و مستحب است که این نماز را بجماعت گزارند و در مسجد جامع و

از آن دو خطبه ... خطبه ... در خطبه مردم را ... بتوبه کردن و خیرات و آزاد کردن بندگان و دادن صدقات

... خسوف ... کند و در کسوف ... مسبوق ... رکوع اول ... آن رکعت ... رکوع دوم

... نماز ... جماعت ... دعا

و ... کند ... فصل چون باران نبارد و چشمه ها و جویها آب کم گردد اهل شهر و دیهها و بادیه باران ... افتد از

... که ... نماز ... خطبه ... دعا کند و باران ... و فاضلتر است که نماز استسقا بگزارند

کرده است و چون مردم ... زکوة مقدم باشد ... معین از حیوان و یا از ... ساخت و یک سال ... بکذشت

زکوة بر ایشان واجب گردد

فصل اگر مسلمانی از آدمی ... مسلمان آزاد خلط کرد ... سال تمام ... بود

همچون ... یکی بود و ... مقام ... گوسفند واجب گردد ...

... خلیط خویش و اگر ... باشد چون سال تمام شود ... گوسفند واجب ...

... و میوه و ... تجارت ... حیوان ... باشد که ... از ایشان ...

... اگر ... باشد ... محوطه ... باشد ... صندوق ... تجارت در یک خانه ...

... گردد و چون سال تمام شد و مال ... است و با غله و میوه ... باشد ...

زکوة علی الفور واجب بود ... واگر ... امت زکوة ...

... فاضلتر است که ... خواج کند ... عاجز بود ... امام عادل بود فاضلتر است

که بامام ... بنفس خویش و نیت ... زکوة واجب است و نیت است که ... فرض زکوة ...

مال ... صدقه ... مال ... زکوة ... واجب بود که نیت کند و چون زکوة

... واجب بود ... حاجت نباشد و ... امام ...

بود ... نیت ... باشد ... زکوة ... فاضلتر است که ... نیت کند ... وکیل

... مستحق و اگر موکل نیت ... وکیل ... و اگر وکیل ... موکل ... نباشد مگر ...

باشد و اگر مجموع مال ... زکوة ... مستحق زکوة ... مستحب است که ... آجرک الله

فیما اعطیت ... بارک الله ... شرط است ...

... باشد و چون ... رمضان ... روا باشد که فطره ... و غله ...

باشد که زکوة ... روا باشد و هر مالی که زکوة ... زکوة ...

زکوة ... باطل ...

نوع دوم زکوة ... است و میوها و از میوه ها زکوة واجب نباشد مگر در خرما و مویز و از دانها زکوة

در گندم و جو و برنج ... باقلی و ... واجب است و زکوة واجب نباشد تا ... پنج وسق برسد

و هر وسقی شصت صاع باشد و هر صاعی پنج رطل ... رطل بغدادی و مجموع ... رطل باشد ...

... باشد که خشک نشود و یا انگور ... چون در حال ... پنج وسق ... زکوة واجب ...

اگر با پوست ... زکوة واجب نباشد و اگر ... گندم و یا جو ... تمام ...

... تمام کند ... یک ساله ... تمام نکند و هر میوه و غله که ... باشد

... باران ... واجب ... باشد ... عشر واجب باشد و چون ... اول از ... مستحقان ... **نوع سیم** زکوة نوذر است

در بیست مثقال نیم مثقال واجب شود و در دو

و تا زر بیست مثقال نشود و نقره بدویست درم زکوة واجب نباشد و چون باین مقدار برسد [illegible] زکوة واجب نباشد و
بیست درم پنج درم و [illegible] حساب دهد و تا یکسال تمام نگذرد و آن در ملک وی نصاب تمام نبود زکوة واجب نباشد و
نصاب زر [illegible] تمام نکند و اگر [illegible] با مغشوش بخری نباشد و چون خواهد که بیهده جمع [illegible] شکسته
دهد و یا فلوس و یا [illegible] بکر طریق آن بود که مستحقان جمع کند با یک درم دهد و یکی بیاود [illegible]
کند و اگر زر و یا نقره مغشوش دارد زکوة واجب نباشد تا وقتی که خالص چندان بود که بنصاب رسد و [illegible] مغشوش معاملت کردن [illegible]
ابتر اگر امام [illegible] مغشوش کی اهت است و اگر بعضی ان نصاب در دست وی نباشد و بعضی بر عزات بود [illegible] مالک
[illegible] باشد نیم [illegible] ولیکن زکوة آن مقدار که [illegible] اخراج واجب نباشد
و در سبیکه زر و نقره زکوة واجب بود و در یاقوت و لعل و مروارید زکوة واجب نباشد و در حلی مباح زکوة واجب نیست و در ظروف واجب
است و در ابدان زر و نقره و ملعقه [illegible] زکوة واجب است و حلی مباح است که زنان [illegible] و یا انگشتری
زر و نقره از برای خود ساخته باشد و یا مردان برای زنان و کنیزکی و یا از برای آنکه بکسی باجارت دهد که استعمال آن از برای وی روا است و
حرام است که مرد از برای خود استعمال کند [illegible] باجارت دهد که استعمال آن از برای وی حرام است و یا زن زیور مردان
[illegible] حرام است و استعمال کردن زر و نقره بر مردان حرام
چون کمر و شمشیر [illegible] خود استعمال کند یا بکسی باجارت دهد که استعمال آن بر وی حرام است [illegible] و مردان را استعمال
اگرچه دندانه انگشتری بود و کسی که بینی [illegible] وی بریده باشد [illegible] انگشتان [illegible]
انگشتری نقره کردن حرام نیست و دستار [illegible] طوق نقره [illegible] بر مردان حرام است و [illegible] صاحب [illegible] و جمع [illegible]
زر [illegible] است که حرام نیست و [illegible] آلات جنگ چون شمشیر و تیغ و تیر و جوشن و کمر [illegible] و اراستن زین
و لجام حرام است و [illegible] اراستن آلات جنگ بزر و نقره حرام است و انواع [illegible] بزر و نقره چون طوق و انگشتری و دستار [illegible]
[illegible] و تعویذها و نعال روا است [illegible] استعمال آن از برای ایشان روا باشد و الا روا نباشد
و اگر درم [illegible] در قلاده اندازد و استعمال آن [illegible] حرام باشد [illegible] مباح است باید که [illegible]
شد که اگر اسراف کرده باشد [illegible] مثقال باشد و اگر مرد انگشتری [illegible] بسیار ساخته نباشد [illegible]
[illegible] روا باشد و اراستن [illegible] و دوات و [illegible] کعبه و مسجدها بزر و نقره و [illegible]
[illegible] حرام است

نوع چهارم در زکوة تجارت است و مال تجارت مالی است که قصد خرید [illegible]
[illegible] در وقت اکتساب بمعاوضه و نیت تجارت در مال [illegible] یا در وقت قبول بخشش و وصیت
[illegible] مال تجارت نشود [illegible] تجارت [illegible] معامله محتاج [illegible] مال تجارت [illegible]
زکوة در وی واجب [illegible] در آخر سال باید که بنصاب بود [illegible] زکوة واجب نباشد و اگر در میانه سال [illegible] و نصاب نباشد حول منقطع
[illegible] حول تجارت از وقت خرید [illegible] باشد [illegible] نقد بود
[illegible] حول [illegible] باشد

[illegible]

و اما بعد [illegible] حول آن حول اصل نباشد تا اگر عرض بدویست درم بخرید در میانه سال بسه صد درم بفروخت [illegible] داشت
تا آخر سال و یا بعرض دیگر [illegible] داشت تا آخر سال چون سال اصل تمام شود زکوة دویست درم [illegible] از وقت [illegible]
سیصد درم سالی بگذرد زکوة آن صد درم که ربح است [illegible] مال التجارة [illegible] زکوة واجب [illegible] چون [illegible]
و گوسفند اگر عین آن بنصاب رسد زکوة عین واجب بود نه زکوة تجارت مگر که حول تجارت سابق [illegible] زکوة تجارت
واجب [illegible] زکوة عین و اگر عین بنصاب نرسد زکوة تجارت واجب بود و در مال تجارت زکوة [illegible] تعلق گیرد چون سال تمام
شود اگر بنقد خریده باشد بدان نقد قیمت کند و ربع عشر یعنی از بیست مثقال نیم مثقال از دویست درم پنج درم اخراج کند و اگر بعرض خریده
باشد [illegible] قیمت کند و زکوة [illegible] و تفرقه [illegible] مال التجارة بیع بعد از وجوب زکوة [illegible] اخراج درست [illegible] و اگر مال
تجارت [illegible] بنده بر [illegible] باشند زکوة فطر واجب شد و با آخر حول زکوة تجارت و در [illegible]
چون میوه [illegible] صلاح شود عشر واجب شود و در آخر سال زکوة تجارت و اگر [illegible] بطریق قراض [illegible] ربح ظاهر شد چون
سال تمام کرده زکوة ربح و اصل بر مالک واجب کرده و اگر زکوة از مال قراض کند ربح باشد از راس المال

نوع پنجم در زکوة رکاز است

و رکاز زر و نقره است که بضرب جاهلیت در موات و یا ملک خود بیابد و نصاب تمام باشد در وی خمس واجب شود و مصرف آن مصرف زکوة
است و اگر بسکه اسلام باشد اگر مالکش [illegible] بروی رد کند و اگر نه لقطه باشد تعریف باید کرد و اگر ندانسته که بسکه اسلام است یا بسکه جاهلیت هم لقطه باشد
و اگر [illegible] باشد لقطه باشد و اگر در ملک غیری یافته باشد مالک [illegible] و یا [illegible] نزاع [illegible]
[illegible] صاحب ید بود [illegible] و در زر و نقره که از کان بدر آرند چون بنصاب رسد [illegible] از عین کان [illegible]
واجب شود و زکوة وی ربع عشر باشد و حول [illegible] باشم [illegible] کند چون [illegible]

نوع ششم زکوة فطر است

و زکوة فطر بوجوب [illegible] آفتاب شب عید واجب گردد تا اگر بعد از غروب آفتاب مالک بنده شد یا زنی در نکاح آورد یا فرزندش ولد آورد
فطر ایشان واجب نباشد و اگر بعد از غروب زن با ولد [illegible] زن را طلاق داد فطر ایشان واجب بود و فطر بر کسی واجب بود که
[illegible] فطر نفس خویش واجب باشد و اگر [illegible] باشد فطر بروی واجب بود [illegible]
وی وا [illegible] واجب نباشد بلکه فطر وی بر [illegible] و اگر [illegible] فطر زن وی بر [illegible] بود اگر کنیزک بود بر [illegible]
[illegible] بود و [illegible] فطر [illegible] واجب نیست [illegible] فطر نفس خویش و غیری لازم نیست و هر که
[illegible] خویش و قوت [illegible] در نفقه [illegible] عید [illegible] بباید که [illegible] از مسکن بعض از [illegible]
[illegible] و دستجامه و بنده [illegible] محتاج بود [illegible] فاضل بود و اگر [illegible] مال وی بود فطر واجب نباشد
و هر که نفقه وی بر دیگری واجب بود فطر وی [illegible] واجب بود [illegible] صورت [illegible] نفقه [illegible] واجب
است و فطر واجب نه صورت دوم [illegible] نفقه [illegible] واجب است و فطره واجب نه صورت سیم [illegible] نفقه و کسوه [illegible]
واجب است و فطره واجب نه و فطر بنده منقطع الخبر [illegible] واجب است و اگر فطر غیری باذن وی داد و یا [illegible] فطر [illegible]

[illegible] رطل است دو دانگ رطل و اعتماد [illegible]

[illegible] اخراج [illegible] فطره [illegible]

[illegible]

فصل اگر شخصی زکوة بکودکی دهد تا پدر [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

دعا بخواند اللهم اسقنا غیثا مغیثا هنیئا مریئا [illegible] اللهم اسقنا الغیث ولا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد [illegible]

[illegible] اللهم انبت لنا الزرع وادر لنا الضرع واسقنا من برکات السماء وانبت لنا من برکات الارض

اللهم ارفع عنا الجهد والجوع والعری واکشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرک اللهم انا نستغفرک انک کنت غفارا فارسل السماء علینا مدرارا [illegible]

[illegible]

کتاب الجنایز [illegible] والله اعلم

[illegible]

فصل

فصل

فصل

فصل

پس از آن

... وجنبيه ولقه برحمتك ...

... في حسناته وان كان مسيا فتجاوز عنه ولقه برحمتك رضاك وقه فتنة القبر وعذابه وافسح له في قبره وجاف الارض عن جنبيه

من عذابك حتى تبعثه الى جنتك يا ارحم الراحمين ... [illegible] ... دعاء ديگر هست و اكثر اهل خراسان ... [illegible]

... [illegible] ... كه اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرنا وانثانا

اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه على الايمان ... [illegible] ... عوف بن مالك

... [illegible] ... اسمعيل البخاري رحمة الله عليهم ... [illegible]

... [illegible] ... اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه واكرم نزله ووسع مدخله واغسله

بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطايا كما ينقى الثوب الابيض من الدنس وابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله وزوجا خيرا من زوجه

وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر وفتنته ومن عذاب النار ... [illegible] ... اللهم اغفر لحينا وميتنا ...

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

کتاب الزکوة

زکوة رکنی است از ارکان اسلام و بر کسی واجب آید که مسلمان و آزاد و عاقل و بالغ باشد و مالک نصاب تمام باشد [illegible] و دیون [illegible] که اخراج کند و که مال حیوانی واجب نباشد مال انواع است نوع اول حیوان

باشد و بر دو نوع واجب باشد که از مال کوسفند [illegible] و مکیدن [illegible] سنت [illegible] است و از حیوان در گاو و کوسفند [illegible] واجب باشد و در چیزی دیگر نه و کوسفند تا چهل نرسد زکوة واجب نیابد چون چهل رسید یک کوسفند واجب کرده تا صد و بیست چون صد و بیست و یکی کردد دو کوسفند واجب کرده تا دویست چون دویست و یکی کردد سه کوسفند واجب کرده تا بچهار صد چون چهار صد کردد چهار کوسفند واجب کرده و بعد از آن از هر صدی یکی دهند و در شتر زکوة واجب نباشد تا بپنج نرسد چون پنج رسید یک کوسفند واجب کرده تا به ده چون ده رسید دو کوسفند واجب کرده تا بپانزده و چون پانزده رسید سه کوسفند واجب کرده تا به بیست چون بیست رسید چهار کوسفند واجب کرده تا بیست و پنج چون بیست و پنج برسد یک شتر ماده یک ساله واجب کرده تا بسی و شش چون سی و شش برسد یک شتر ماده دو ساله واجب کرده تا بچهل و شش چون بچهل و شش برسد یک شتر سه ساله ماده واجب کرده تا بشصت و یکی چون بشصت و یکی برسد یک شتر چهار ساله ماده واجب کرده و در هفتاد و شش دو شتر دو ساله ماده واجب کرده و در نود و یکی دو شتر سه ساله ماده واجب کرده و در صد و بیست و یکی سه شتر دو ساله ماده واجب کرده و بعد از آن در هر [illegible] ماده واجب کرده و در گاو زکوة واجب نشود تا بسی نرسد چون بسی رسید یک ساله نری واجب کرده و در چهل یک ساله ماده واجب کرده و در هر سی یک ساله نری و در هر چهل دو ساله ماده واجب کرده و در چهل دو ساله ماده و چون شصت رسد حساب [illegible] کرده و بعد از آن در هر سی یک ساله نری و در هر چهل دو ساله ماده واجب کرده و در بزکوة واجب نباشد و ادنی [illegible] که یک ساله تمام شده باشد یا دو ساله تمام شده باشد مگر که [illegible] همه کوچک باشد آن جمله

و آن چنان باشد که شخص را چهل کوسفند باشد مثلا و در میانه سال همه بزایند و چون سال تمام شود مادر آن بمیرند اگر از آن یک برهٔ بماند روا باشد و نیز درهمهار و معیب روا نباشد و ادنی [illegible] باشد همه بیمار و یا معیب باشند تا واجب نباشد چون یک سال در آن بیکار و تا سال تمام نکردد چنانکه از حیوان از ملک وی نابود شده باشد زکوة واجب نکردد و اکر در میانه سال بعض وقت و یا مبادله کرد سال از سر باید کرفت و شرط است که از مواشی سائمه باشد یعنی یک سال تمام علف از صحرا خورند تا اکر آن مقدار علف از خانه خورد که اکر آن نبودی بمردی و یا ضرری ظاهر به رسیدی آن کاو زکوة نیفتد و در شتر و کاو و آن کار کنند زکوة واجب نباشد و در مال کم شده و دزدیده و غصب کرده بر مالک واجب بود اما اخراج واجب نباشد مکر وقتی که باز دست وی آید و اکر بر کسی دینی دارد اکر آن دین لازم نباشد چون مال کتابت و یا مواشی بود زکوة واجب نباشد و اکر زر بود و دینار بود و یا درهم یا عروض تجارت زکوة واجب بود و لیکن اکر دشخوار بود حاصل کردن که معسر بود اخراج واجب نباشد مکر وقتی که باز دست وی آید و اکر آسان توان حاصل کردن و دین حال بود حالا اخراج واجب بود و اکر مالی دارد اما غایب است اکر مقدور علیه نباشد بسبب آنکه راه بر وی بسته باشد یا بسببی دیکر در حال اخراج زکوة واجب نباشد و اکر مقدور علیه باشد اخراج واجب بود و اکر کسی را مال باشد و بر وی چندان دین باشد که مستغرق مجموع مال وی باشد و یا بیشتر زکوة واجب بود و دین مانع وجوب زکوة نباشد و چون نصابی از دیکری بعرض کرفت و سالی در دست وی بماند زکوة واجب بود و بر صاحب آن نیز و در حالتی اخراج باید کرد چون آسان توان حاصل کرد و اکر شخصی متوفی شد و زکوة بمال وی [illegible]

و تفریط و اکر قادر بود بر کسب و لیکن از حرفه [illegible] بود که عادت ایشان بنوعی باشد سبب [illegible] کوئی نه ابود که از زکوة بستانند و اکر فقیه باشد که بتحصیل علم مشغول است بواسطهٔ آن از کسب کردن [illegible] زکوة از برای وی حلال [illegible] حجة الاسلام الغزالی [illegible] که این برای تعلیم و تعلم و مطالعه بان محتاج است و بیان مسکنت بیشتر بر [illegible] و سبب آن [illegible] واجب نباشد و اکر و [illegible] بود و دخل عقار از کفایت وی کمتر بود و ابوه که از برای [illegible] کفایت زکوة بستاند **کروه سیم** عاملان [illegible] است و [illegible] و جمع کنندهٔ صاحب مال و حساب کنند [illegible] زکوة و امام و قاضی را در مال زکوة حقی نیست **کروه چهارم** مؤلفة الله و مؤلفة الله که مسلمان شده باشند و نیت ایشان در اسلام ضعیف باشد و یا ایشان [illegible] که میان قوم خود باشند که بهاری آن [illegible] اسلام دیکران باشد و یا خواهند که [illegible] تا آن جماعت [illegible] باشند و بهر یکی از آن [illegible] زکوة دوا بود **کروه پنجم** مکاتبان که خود را از خواجکان خویش باز خرید باشند روا باشد که زکوة مال خویش بمکاتب خود دهد و شرط است که عقد کتابت صحیح بوده باشد و اکر مکاتب را کسی قرض کرده [illegible] نجوم کرده [illegible] روا باشد که بقیهٔ مکاتبان [illegible] دهند و لیکن [illegible] وام دار آن روا باشد **کروه ششم** وام داران اند و دین انواع است نوع اول دینی است که از برای مصلحت نفس خود [illegible] باشد که بدان دین وفا کنند و وام اکر در طاعت یا در چیزی مباح صرف کرده باشد اکر در معصیت خرج کرده باشد اکر [illegible] کرده باشد [illegible] اکر بر این حال بود تا اکر [illegible] نوع دوم آن [illegible] مردم [illegible] [illegible] باشند و [illegible] مال تا [illegible] او [illegible] باشد که زکوة [illegible] نوع سیم [illegible] که بسبب ضمان بر وی لازم شده باشد که ضامن و مضمون عنه هر دو موسر باشند و یا ضامن موسر بود و مضمون عنه معسر زکوة بر وی ندهند اکر هر دو معسر باشند بهر دو روا باشد [illegible] و اکر ضامن معسر بود و مضمون عنه موسر اکر ضامن باذن وی [illegible] باشد [illegible] و اکر [illegible] وی [illegible] باشد [illegible] مصلحت نفس خود کرده باشد و اکر مدیون بصاحب دین [illegible] زکوة [illegible] تا بان [illegible] و صاحب دین [illegible] زکوة [illegible] بود و اکر [illegible] دین کفت [illegible] تا [illegible] زکوة [illegible] صاحب دین [illegible] و اکر [illegible] کفته که [illegible] زکوة [illegible] بنا شد [illegible] **کروه هفتم** غازیان اند و [illegible] [illegible] **کروه هشتم** ابن سبیل است و ابن سبیل آنست که از شهر خود [illegible] باشد و یا از شهری دیکر که در آنجا مقیم بود و یا کذرنده بر شهری بود و شرط است که سفر وی معصیت نباشد و با وی چندان مال نباشد که احتیاج او بر آید و زکوة [illegible] غازی [illegible] بنی هاشم و بنی مطلب و آن ادکان [illegible] بنی هاشم و بنی مطلب ندهند و اکر بدهند مجزی نباشد و اکر خمس [illegible] بنی هاشم و بنی مطلب منقطع کرده [illegible] که از زکوة [illegible]

فصل [illegible] زکوة [illegible] خواهد امام و صاحب مال داند که [illegible] زکوة بود [illegible] روا نبود و اکر داند که [illegible] و اکر حال وی [illegible] دعوی [illegible] [illegible] بی [illegible] اکر [illegible] مال بوده باشد [illegible] نتوانند و اکر کوید که عیال مندم و کسب [illegible] بکفایت ایشان [illegible] عیال [illegible] و اکر کوید که قادر نیم [illegible] یا

بیش باشد بی بینت و سوگندش بدهند و اگر قوی باشد و جلد هم نی سوگندش بدهند و غازی و ابن سبیل نیز بی بینت و سوگند بدهند بعد از
آن اگر نزدیک نشده باشد داد کنند و اگر عاملی مکاتبه و وام دار را بی بینت ندهند و اگر سید مکاتب بگوید یا صاحب وام داد اگر تصدیق کنند بدهند
و اما مولفة قلوب اگر گوید که نیت عزم اسلام ضعیف است بقول وی بدهند و اگر گوید که من در قوم خود شریف و مطاع ام بی بینت ندهند و در
جمیع این مواضع محتاج بینت است ... و عدل گواهی بدهند و محتاج بدعوی و انکار و استیلای و حضور قاضی نباشد و چون زکوة دهد
هند مکاتب و وام دار را بدهند و ... آن مقدار که حاجت ایشان کفایت کند و اگر ایشان کفایت حاصل کرده و اگر ...
و در باشد و ... حق خود مقدار بدهند که ... جز و اگر بازرگانی بود سرمایه اش بدهند و این امثال روشن کنیم
چنانکه اگر ... کفایت بود و با قلی فروش ... و میوه فروش ... بهشت و ... آن بنجاه و بقال ... و عطار ... هزار ... چنانکه ... کفایت یک سالش بدهند
و بقال ... هزار ... هزار و جوهر فروش ... ده هزار و هر که کسب نداند و ... حرفت ... تجارت کفایت یک سالش بدهند
و بقول کفایت ... عمر بدهند ... کفایت ... عمر ... بدهند ... بود که ... بدهند که عقار که
بخرد که غله اش سال بسال کفایت کند باشد و ابن سبیل را چندان بدهند که وی را بمقام ... مال وی برساند اگر ... اعمال بود و نفقه
و کسوه نیز ش بدهند چون محتاج بود ... در زمستان و تابستان ... برای وی ... اگر سفرش دراز بود و مرد ضعیف و اگر
کوتاه بود و یا مرد ... باشد ندهند و چون ... برای وی ... کنند ... مال زکوة و ... باشد ... تا چون بمقصد رسد
یا ... کنند ... باشد ... بدهند ... بدهند
راه ... بود و ... مقصد ... باشد و غازی را نفقه و کسوه ... و مقام ... اگر چه
از ... بدهند و اگر جنگ سوار کند آن مقدار ... اسب و سلاح بخرد چون ... و تا ... اسب و سلاح
با جارت بگیرند و اگر جنگ ... اسپش بدهند ... و نفس ... بدهند مولفه را آن مقدار که مصلحت
بیند بدهند و عامل را اگر اجرت معین نکرده باشند بعد اجرة المثل وی بدهند اگر از نصیب عامل چیزی زیاده آید بدیگر اصناف صرف کنند
و اگر در یک شخص دو صفت استحقاق موجود بود بیک صنفش بدهند بود و چون بیک صنفش داد ... فقیر و وام داشت و یا
فصل ... و چون ... بعکس آن و صاحب ... از وی ... که آن سهم فقرا اش بدهند
واجب بود که زکوة بهمه بشت گروه برساند و اگر بعضی ... صرف کند ... بیک ... باید ... بر برساند و اگر بعضی از ... بدست نیاید
بجمع زکوة برایشان که ... قسمت کند و اگر هیچ یکی از ... باید ... و چون ... امام کند واجب است که ... از
گروهی ... تمام ... اگر صاحب مال کند ... و اگر ... مستحق ... واجب بود و اگر ... واجب نباشد
مستحق ... بود که ... یکی ... که عامل ... باشد و اگر ... که ... عام ... بدست نیاید
باقی ... که از آن صنف ... و ... که بدست ... واجب بود ... که عامل را اجرة المثل ... بود که ...
بر ... واجب نیست اگر یکی از آن صنف ... بیکی ... روا باشد ... قسمت امام کند ...

واجب بود چون در حاجت متساوی باشند و چون در ... باشهرت ... از اصناف ... بدست نیاید واجب بود که زکوة نقل کند بشهر دیگر
شهرها و ... اگر ... بدست آیند و اگر بعضی بدست نیاید ... زکوة بر آنکه بدست آید صرف کنند و اگر در شهر ... بعضی از اصناف
بدست آید ... که زکوة از جای دیگر نقل کنند ... صرف کنند ... زکوة ساقط شود و زکوة فطر ... دیگر زکوة ها
است در نقل ... در شهر ... بود ... شهر دیگر ... حق مستحقان شهر بود که مال در آنجا است ... تمام شد ... سال در اهل خیام
اگر ... سال ... مستحق بود ... زکوة ... دهند و اگر ... و اگر واجب ... زکوة ... بادیه
... باشد که از ... آب ... مستحق ... کنند ... ایشان ... دهد و اگر
اجتماع ایشان متعذر بود روا بود که ... ایشان صرف کنند و اگر زکوة ... مستحق است و بعد از آن
فصل بدانکه مستحق ... از ... زکوة ... اخراج کنند ... زکوة ... دهد
صدقه تطوع سنت است و در ماه رمضان فاضلتر بود ... و در ... و در ... مکه و مدینه
و در ... فاضله چون ده ذو الحجه و عیدها و مستحب است که در ... ماه ... عیال ... فراخ کی وانند با خویشان
و همسایگان نیکی ... کنند ... مستحب ... صدقه تطوع بر پیغمبر صلعم حرام بود بر بنی هاشم و بنی مطلب حرام نیست و داد
آن پنهان فاضلتر است ... و ... فاضلتر ... زکوة ... ایشان ... صفت استحقاق موصوف باشند و فاضلتر
است که از اقارب ... محارم ... کنند ... خاله ... محارم خویشان ... باشد چون اولاد
عم و خاله ... محارم ... رضاع ... مصاهرت ... و همسایه ... مقدم
دادن ... است که چیزی ... مال ... باشد ... صدقه دهد و اگر مال دارد ... محتاج است ... نفقه عیال و از
نفقه ایشان فاضل نیست روا نباشد که صدقه دهد و اگر ... دادن ... فاضل نیست ... غالب ... آن دین
از جهت دیگر حاصل شود روا باشد و الا روا نباشد ... صدقه تطوع ... حقوق ... جمع
نکند ... اما سوال کردن ... محتاج باشد حرام نباشد و اگر ... سوال حرام بود و ...
حرام **فصل** چون زکوة ... از آن زکوة ... بعد از آن ... مالک ...
غیر مالک ... مالک ... بود و غیر مالک ... روا باشد که زکوة مال خود را
از سهم فقرا و مساکین و وام دار ... و ... سهم ابن سبیل ...
و ... روا نباشد ... و لیکن ... روا بود ... ظالم ... کرد ... آن
ظالم ... بود ... شخص ... و ... ظلم ... که ... زکوة
... از زکوة داد ... و ... زکوة از آن شخص ساقط شود و روا بود که زکوة ... صرف
و یا بدان مسجد بنا کنند و یا پل و رباطات ... روا بود که زکوة بنا با ... و ... دهند و ... ایشان ... کنند و

ای فروداشته

ايها الناس ان في يوم القيامة يحشر المتقين الى الرحمن وفدا وفدًا

ويسوق المجرمين الى جهنم وردا وردًا ويوقفون بين يدى الله فردا فردًا

ويسئلون عن اعمالهم حرفا حرفًا ويقاد الاولياء الى الرحمن ركبا ركبًا

ويرد العاصون الى عذاب الله عطشا عطشًا ويدخلون جهنم حزبا حزبًا

كلا اذا دكت الارض دكا دكًا وجاء ربك والملك صفا صفًا

ويجاء بجهنم يومئذ ويلا ويلا وهو يوم الرادفة ويوم الازفة ويوم الندامة

ويوم الحسرة ويوم المناقشة ويوم المحاسبة ويوم الموازنة ويوم المسائلة

ويوم الزلزلة ويوم الصيحة ويوم النشور ويوم الفصيحة ويوم الطامة [illegible]

الحاقة ويوم التغابن ويوم القارعة ويوم تبيض وجوه وتسود وجوه ويوم

لا يغنى مولى عن مولى شيئًا ولا يغنى عنهم كيدهم شيئًا ويوم

لا يجزى والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شيئًا ويوم يفر المرء

من اخيه وامه وابيه وصاحبته وبنيه لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه ويوم يكون فريق في السعير

وفريق على السرير ويوم تذهل كل مرضعة عما ارضعت وتضع كل ذات حمل حملها

کتاب الصیام

و بعض گویند چون اندر فرض ساقط شود ذکره السلطان الشیخ البغوی فی التعلیق

روزه ماه رمضان بود و چیز واجب شود بدین ماه و باید آن که شعبان سی روز تمام بکند [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

روزه کراهت است و روزه همه سال داشتن کراهت بود و اگر از بیماری یا فوت شدن حق ترسد و اگر نه کراهت نبود و اگر زن

روزه همه سال بی ترک کند شوهر را رسد که منع کند و چون منع کرد قضا و فدیه لازم نشود و اگر دستوری داد و روزه ناشته

بر چون پیر واجب شود و روزه دهه ذوالحجه و محرم و رجب بر سنت است و فاضلترین اینها محرم است **فصل** [illegible]

شوهر وی حاضر بود روا نبود که روزه تطوع گیرد مگر باذن وی و بعضی مردم را عادت است که در ماه رمضان با مردم سخن نمی

گویند و این بدعت است [illegible] زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هیچ یکی از اصحابه وی در رمضان ملازم صمت نبوده است و در شرح

[illegible] است و [illegible] روزه [illegible] نقل کنند

[illegible] است [illegible] فاضلتر است که همه سال روزه داشتن و اگر

[illegible] روزه فرض [illegible] قضای الفور واجب است [illegible] عاصی بود اگرچه در سفر باشد و مستحب است

[illegible] رمضان کفارت روزه دارانه و قیام کنندگان و عابدان [illegible] از ابن عباس [illegible] جمع کرده و چون

[illegible] تطوع کراهت [illegible] موافق [illegible] البغوی فی التعلیق و التهذیب خلافا

[illegible] و روزه [illegible] در رمضان [illegible] نفل است و اگر [illegible] منقیم بود و هیچ کس

[illegible] بر پیغمبر صلعم [illegible] روزه فرض واجب شود اگرچه [illegible] پیغمبر صلعم [illegible] است و

[illegible] و اگر چیزی [illegible] در دهان نهاد و [illegible] روزه باطل شود و اگر [illegible] باشد و از [illegible]

و یا از موضع [illegible] روزه [illegible] باشد که روزه [illegible] قضا کفارت بود

باب الاعتکاف

و روزه واجب [illegible] **باب الاعتکاف** اعتکاف سنت موکد است و در جمیع اوقات مستحب است و در عشر آخر از رمضان

موکدتر است اقتدا به پیغمبر صلعم و از بهر طلب شب قدر فاضلترین شبهای سال است [illegible] این امت [illegible] است

و نادر [illegible] باشد و در دهه آخر رمضان است و در [illegible] اول [illegible] است و میل امام شافعی رحمه الله [illegible]

[illegible] است و اگر [illegible] ثابت است [illegible] بود [illegible]

[illegible] بود و [illegible] باشد و مستحب است [illegible] دعا [illegible] اللهم انک عفو تحب العفو

فاعف عنی **فصل** ارکان اعتکاف چهار است **رکن اول** مسجد [illegible] اعتکاف [illegible]

و بیرون [illegible] کفایت نبود و [illegible] باعتکاف [illegible] درست آید و اگر

مطلق [illegible] باشد [illegible] معتکف [illegible] معتکف جماع [illegible] جماع [illegible]

و چون جماع کرد [illegible] اعتکاف [illegible] اعتکاف باطل شود اگرچه جماع خارج مسجد [illegible]

[illegible] بود و اگر [illegible] باطل شود [illegible] باشد [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] باطل نشود [illegible] باطل شود و اگر [illegible] اعتکاف باطل شود

واگر نه باطل نشود و معتکف را روا باشد که موی و ناخن [illegible] نه کند و [illegible]

[illegible] تا اصلاح معاش و [illegible] و چیزی بخرد و بفروشد [illegible] مسجد کراهت است معتکف

و غیر معتکف [illegible] حاجت [illegible] در مسجد کراهت [illegible] بخرد و بفروشد تجارت

[illegible] و اگر معتکف بخواندن قرآن و علم آموختن مشغول شود [illegible] در مسجد [illegible] روا باشد

و اولیتر است [illegible] در مسجد [illegible] بود [illegible] و یا چیزی

دیگر [illegible] و روا باشد [illegible] مطلق [illegible] و حجامت کردن و وضو

ساختن در مسجد [illegible] روا باشد [illegible] و اولیتر است [illegible] اعتکاف [illegible] روزه

[illegible] و در [illegible] **رکن دوم** نیت است و [illegible] اعتکاف [illegible] بود از نیت

و اگر اعتکاف نذر بود واجب بود [illegible] و اعتکاف مطلق [illegible] چون از مسجد [illegible] و باز

و اگر [illegible] نیت [illegible] کرده و اگر [illegible] از برای قضای حاجت [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] **رکن سیوم** معتکف است [illegible] مسلمان و عاقل و پاک باشد از حیض و نفاس و جنابت و اعتکاف کودک و [illegible] درست آید

و [illegible] زن [illegible] اذن شوهر [illegible] باعتکاف [illegible] اعتکاف [illegible] درست نباشد

و چون [illegible] جنب شود [illegible] غسل کردن و در مسجد [illegible] باشد غسل کردن اگرچه ممکن بود **رکن چهارم** جای اعتکاف

است و اعتکاف درست نباشد مگر در مسجد و در جمیع مساجد روا بود و در مسجد جامع اولیتر و [illegible] است که معتکف [illegible]

[illegible] اعتکاف باطل شود و معتکف را در مسجد [illegible] و تکیه کردن [illegible] و غیر معتکف [illegible] کراهت نیست والله اعلم

کتاب الحج

کتاب الحج بدان که در همه عمر واجب نیست مگر یکبار [illegible] الله [illegible] روا باشد [illegible] احرام

بندد [illegible] حج بجا آرد و اعمال [illegible] و [illegible] اعمال حج [illegible]

و بالغ حج کند [illegible] حجة الاسلام [illegible] واجب [illegible] و عاقل [illegible] استطاعت

[illegible] است استطاعت [illegible] و استطاعت [illegible] حج [illegible]

[illegible] بود در [illegible] حج واجب شود و اگر نه واجب نشود [illegible] راحله [illegible]

[illegible] مسافت [illegible] حج واجب شود [illegible] راحله [illegible] قادر بود [illegible] حج [illegible] فاضلتر است [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] راحله [illegible] شرط است [illegible]

[illegible] شرط است [illegible]

و اگر [illegible] مسافت [illegible] حج لازم بود و راحله شرط [illegible] و اگر [illegible] بود

[illegible] شرط [illegible] شرط است که زاد و راحله [illegible] نفقه [illegible] لازم

است فاضل [illegible] بود [illegible] و [illegible] مسکن و خادم [illegible] بود [illegible] باشد

وعظمه ممن حجه و اعتمره تشریفا و تعظیما و تکریما و برا اللهم انت السلام و منک السلام فحینا ربنا بالسلام و دعا کند بهر چه خواهد از مهمات دینی و دنیاوی
و مهم ترین مهمات امر آخرت است چون از دعا فارغ شود قصد مسجد الحرام کند و از در بنی شیبه در آید و ابتدا بطواف قدوم کند و اگر زنی جمیله باشد
طواف تا بشب تاخیر کند تا [illegible] طواف بر سه قسم است طواف قدوم و طواف [illegible] و طواف تحیت نیز گویند و طواف رکن و طواف افاضه و طواف زیارت نیز گویند
و طواف وداع و طواف صدر نیز گویند و طواف را انواع واجبات و سنن است **واجب اول** طهارت است از حدث و از جنابت و ستر عورت
و اگر محدث و یا جنب یا با جامه نجس [illegible] طواف کرد درست نباشد و اگر در میانه طواف وضو شکسته شود وضو سازد و بنا کند **واجب دوم**
ترتیب است و ترتیب آنست که ابتدا از حجر الاسود کند چنانکه [illegible] برابر حجر الاسود باشد و چنانکه [illegible] که خانه کعبه بر دست چپ
بود اگر چنان طواف کند که کعبه بر دست راست بود طواف درست نباشد و اگر روی با کعبه طواف کند چنانکه کعبه [illegible]
هم درست نباشد و اگر ابتدا بغیر حجر الاسود کند محسوب نباشد تا وقتی که بحجر الاسود رسد پس ابتدای طواف از آنجا بود **واجب سیم**
آنست که طواف بیرون کعبه بود چنانکه [illegible] خارج کعبه [illegible] اگر بر شاذروان کعبه طواف کند و [illegible] بالای شاذروان باشد
و دست [illegible] کعبه نهاده [illegible] طواف درست نباشد و باید که طواف [illegible] حجر الاسود کند و حجر محوطه است میان
دو رکن شامی [illegible] از آن [illegible] شش گز از حجر [illegible] مقدار محسوب نباشد
[illegible] **واجب چهارم** باید که طواف باندرون مسجد الحرام بود اگر بیرون مسجد طواف کند درست نباشد **واجب پنجم** عدد
است و باید که هفت بار طواف کند [illegible] طواف واجب نیست و چون از طواف فارغ شود سنت است که دو رکعت نماز
بگزارد و واجب [illegible] در رکعت اولی [illegible] قل یا ایها الکافرون [illegible] و در دوم رکعت قل هو الله [illegible] مقام ابرهیم علیه السلام [illegible] و اگر نه در حجر
و اگر نه در مسجد و اگر بیرون [illegible] و موالات نیز [illegible] طواف [illegible] واجب [illegible] سنت استلام [illegible] است
سنت اول آنست که طواف پیاده کند [illegible] **سنت دوم** آنست که دست بحجر الاسود [illegible]
طواف و بوسه دهد [illegible] و اگر ممکن نباشد [illegible] و سنت [illegible]
کند و [illegible] دست [illegible] استلام [illegible]
و حجر الاسود [illegible] استلام [illegible] بوسه [illegible] حجر الاسود [illegible]
و [illegible] مستحب است [illegible] طواف [illegible]
خالی بود [illegible] **سنت [illegible]** دعا است سنت است که در طواف [illegible] بگوید بسم الله و الله اکبر اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک [illegible]
[illegible] سنت [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] میان [illegible] بگوید اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا
[illegible] اسلام رحمة الله علیه [illegible] احیاء علوم الدین دعوات طواف و عرفه و [illegible]
سنت [illegible] رمل است [illegible] و رمل آنست که در طواف [illegible] سه [illegible]
[illegible]

ای بیعود رحمتی

ای دورد

روند و در جهار [illegible] باهستگی و سکون [illegible] رمل در طواف کند که در عقب آن سعی کند و در رمل این دعا بخواند اللهم اجعله حجا
مبرورا و ذنبا مغفورا و سعیا مشکورا **سنت [illegible]** اضطباع است و اضطباع آنست که میان رداء را در زیر دوش راست
در آرد و هر دو سر [illegible] بر دوش چپ اندازد و دوش راست برهنه بگذارد و در هر طوافی که رمل سنت است اضطباع هم سنت
است و لیکن اضطباع در [illegible] هفت شوط و در سعی نیز سنت است و رمل در سه شوط [illegible] در سعی [illegible]
اضطباع نکند **فصل** و چون از دو رکعت نماز طواف فارغ شود مستحب است که پیش حجر الاسود آید و دست [illegible]
از در صفا و مروه بیرون رود و ابتدا بکوه صفا کند و [illegible] مرد بالای آن بکوه صفا برآید چنانکه کعبه پیدا شود و چشم وی بخانه افتد
[illegible] با قبلۀ کعبه کند و بگوید الله اکبر الله اکبر الله اکبر [illegible] و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله
علی ما اولانا لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده
لا شریک له صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده لا اله الا الله و لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره الکافرون
[illegible] دعا [illegible] بگوید و دعا بکند [illegible] و دعا بکند
[illegible] صفا [illegible] مروه [illegible] چنانکه بر کوه صفا [illegible]
[illegible] مسجد است [illegible]
[illegible] مسجد است [illegible]
[illegible] عباس رضی [illegible] صفا [illegible] آهستگی [illegible]
آهسته رود و در هر بای سنت [illegible] مستحب است که در سعی این دعا بخواند رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم فانک انت
الاعز الاکرم [illegible] صفا و مروه [illegible] دعا [illegible] در سعی و موالات [illegible] طواف و سعی
سنت است و شرط صحت سعی آنست که بعد از طواف [illegible] ابتدا بصفا کند و اگر ابتدا بمروه کند [illegible] صفا [illegible] باشد و سعی
هفت بار بود [illegible] از صفا بمروه [illegible] از مروه بصفا یکی دیگر و طهارت و ستر عورت در سعی شرط نیست [illegible] فاضلتر بود و از اگر
سوار [illegible] در سعی [illegible] **فصل** و اگر امام حج حاضر شود مستحب است که
امیر حاج [illegible] تا [illegible] باشد و چون در مکه در آید مستحب است که امام یا منصوب امام روز هفتم از ذو
الحجه [illegible] بعد از نماز پیشین یک خطبه بخواند و در آن خطبه [illegible] امر [illegible] مناسک [illegible]
[illegible] و اگر روز هفتم روز جمعه بود خطبه جمعه بخواند و نماز بگزارد و بعد از آن خطبه بخواند و در روز هشتم با ایشان [illegible]
[illegible] و نماز ظهر [illegible] و منی [illegible] و چون روز نهم که روز عرفه است [illegible] طلوع [illegible]
بعرفات چون بعرفات رسند [illegible] امام [illegible] امام [illegible]
[illegible] در خطبه اولی [illegible] مناسک [illegible] دعا و ذکر و تسبیح و تهلیل در موقف
رغبت دهد و چون فارغ شود [illegible] سوره [illegible] بنشیند و بعد از آن برخیزد در خطبه دوم [illegible] و موذن در اذان [illegible]
آنست که [illegible] فارغ شود [illegible] موذن از اذان [illegible] و نماز ظهر و عصر جمع بگزارد و سنت
[illegible] سلام باز دهد [illegible] برخیزند و نماز [illegible] کنند و بعد از نماز بموقف روند و [illegible]

و [illegible] عرفات بازگردند و

روی بقبله باستند و ذکر کنند و دعا کنند تا آفتاب غروب کند چون آفتاب غروب کند از عرفات

[illegible] بمزدلفه آیند و نماز شام تاخیر کنند تا با نماز خفتن بمزدلفه جمع بگزارند چون بمزدلفه رسد امام با ایشان نماز

شام و خفتن جمع بگزارند و واجب در وقوف بعرفه آنست که یک جزو از اجزاء عرفه حاضر شود بیک لحظه بشرط آنکه از اهل

عبادت بود و اگر حاضر شد بعرفه و ندانسته که آن عرفه است یا بیهوش یا خفته حاضر شد با ایشان وقت وقوف

حاضر شد و بجفت تا وقت وقوف بیرون رفت جزا بود و همه عرفه از وادی عرفه است بضم عین و فتح را تا بکوهها

که مقابل عرفه اند تا بدیوار و حائط بنی عامر و وادی عرنه و مسجد ابراهیم علیه السلام و تمام از عرفات نیست و وقت

وقوف بعرفه از زوال آفتاب روز عرفه است تا بطلوع صبح روز عید تا اگر [illegible] وقوف [illegible] یا شب جمعه

سنت آید و مبیت بمزدلفه از نسک است و ترک او دم واجب نیاید اما مستحب بود [illegible] مزدلفه از راه عرفه

است تا بوادی محسر و چون شب بنیمه شود اولی آنست که زنان و ضعیفان از مزدلفه روانه کنند تا بمنا

صبح و نماز صبح چنان بگزارند که تاریکی آخر شب باقی بود بعد از آن روانه شوند و مستحب آنست که سنگ ریزه

را بجمره الله از مزدلفه برگیرند و اگر از جای دیگر برگیرند روا باشد و از مسجد و حرم مکه اهل بود برگیرد

شستن و سنگ ریزه که برگیرد صحیح است که هفت برگیرد از برای انداختن روز عید و چون بمنا آمد چون بمزدلفه

رسند وادی محسر است بجوشد باستند و ذکر و دعا و استغفار کنند روی بقبله و اول آنکه تا چندان که روشن شود بعد

از آن روانه شوند باسکینت و امام و اگر مجال یابند بشتاب بروند چون بوادی محسر رسند اگر سوار بود مستحب است

را حمار بیابان و رانند که بشتاب بروند و چون سنگ بیاندازند و اگر پیاده بود بشتاب بروند و بعد از آن بآرام بروند تا بمنا

چندان که بعد از طلوع آفتاب بانجا رسند چون برسند هفت سنگ بیندازند بجمرة العقبه و آن ریگ است و سنت است که با

هر سنگی تکبیر بیارد و لبیک قطع کند و چون سنگ انداختن تمام کند پس سر تراشد و یا موی کوتاه کند چون فارغ شوند

بمکه آیند و طواف زیارت کنند و آن طواف رکن است و سعی کند بعد از آن طواف و مقدم نکردن بود و آنجا با منا آیند و از بهر آن

میت [illegible] سنگ انداختن ایام تشریق بعد سر تراشیدن رکن است و حراک [illegible] کرد و زن سر نتراشد بلکه موی کوتاه کند

و کمتر [illegible] بود [illegible] موی است و بهر کند صحیح تراشیدن است و اگر احرام بعمره بسته بود باید که موی وقتی

تا استاده که از سعی فارغ شود و اگر بعد از سعی و پیش از تراشیدن سر جماع کرد عمره او بفساد آید و در روز عید جهاد

عمل است سنگ انداختن بجمرة العقبه و قربان کردن و سر تراشیدن و طواف کردن و ترتیب [illegible] شرط نیست و جهت

از سنگ انداختن و سر تراشیدن و طواف کردن از [illegible] و آنچه حلال او گردد جامه دوخته پوشیدن

و ناخن گرفتن و موی پوشیدن و صید کردن و نکاح کردن از برای وی مباح گردد و چون [illegible] بجای آرد همه محرم

حرام بود برو مباح گردد و از تحلیل دوم کوشیدن و چون همه را بعمل آرد سنگ انداختن ایام تشریق بعد [illegible]

[illegible] بسه جمره الله از حلق جمره العقبه سنگ [illegible] که [illegible] روز [illegible] ایام تشریق پیش از غروب آفتاب خواهد که

از منا بازگردد روا باشد و سنت است [illegible] و سنگ انداختن روز سیم [illegible] بروی تمام [illegible] شد و در سنگ

انواع جنایت بر ترتیب مذکور است یا بلکه اول بان جمره الله که در کنار منی و [illegible] بر جمره وسطی بعد بجمرة العقبه

و سنت است که در انداختن دست بلند دارد و روی بجمره کند و کعبه را دست چپ کند و عرفات را دست راست دارد

در سنگ انداختن ایام تشریق از زوال است تا غروب آفتاب و شرط است که [illegible] سنگ بیفتد بانداز [illegible] و اگر

انداز [illegible] سنگ بود و سنت است که بر [illegible] بود که [illegible] انگشت اندازند و اگر سنگ [illegible] واجب بود و اگر از

سنگ انداختن عاجز بود کسی بنیابت وی بیندازد و چون از اعمال فارغ شود و خواهد که بیرون آید طواف

وداع واجب بود و اگر بکند حج درست آید و لیکن گوسفندی واجب شود و اگر پیش از مسافت قصر بازگردد [illegible]

ساقط شود و اگر زن حایض بود طواف وداع نکند و دم واجب نیاید و مستحب است که از آب چاه زمزم بیاشامد و

بعد از فراغ مشهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم زیارت کند **فرع** اعمال حج و عمره سه قسم است ار

کان و ابعاض و هیئات ارکان حج پنج است احرام و ایستادن بعرفات و طواف کعبه و سعی میان صفا و

مروه و سر تراشیدن و ارکان عمره همه داخل است احرام و طواف و سعی و سر تراشیدن و ارکان را جبر [illegible]

[illegible] کردن بلکه تا ارکان بجای کردن [illegible] و از واجبات هرچه که جبر آن بدم واجب [illegible] مجاوزت از

میقات بی احرام و سنگ انداختن و طواف وداع آن ابعاض است و هرچه دم واجب نیست سنت مستحب است چون

مبیت بمزدلفه و جمع میان روز و شب بعرفات و با مستحب [illegible] است چون رمل و اضطباع و غیر ایشان از هیئات

است **تنبیه** ولی را روا باشد که از برای کودکی غیر ممیز احرام ببندد و کودکی که بحج [illegible] حاضر کند و

حج از برای آن کودک حاصل شود و از برای کودک ممیز روا نباشد و وی بنفس خود احرام ببندد باذن ولی و بنفس

خویش اعمال بجای آرد و اجیر بر محرم حرام است ترک کند و اگر بکند [illegible] فدیه در مال ولی واجب

شود **فصل** بر محرم هفت چیز حرام است و بدان فدیه واجب شود اول پوشیدن سر بر کو [illegible]

[illegible] بازار و پوشیدن تن بجامه دوخته و با بافته و یا ساخته همچو [illegible] و جوشن و جبه و غیر و احرام

زن در روی است و روا باشد که روی بپوشاند بجامه که از سر فرو آمده باشد برابر روی و دست اشاری چنان

که برو نرسد و اگر محرم را عذری بود چون گرما و سرما و روا باشد که جامه دوخته در پوشد و لیکن فدیه

واجب شود **نوع دوم** بوی خوش بکار داشتن قصدا چون گل و بنفشه و نرگس و ورس و زعفران حرام

است فدیه واجب کند و بعد از بوی خوش و با [illegible] استعمال کردن فدیه واجب شود **نوع سیم** موی سر و ریش و غیر

آن دور کند فدیه واجب کند **نوع چهارم** موی سر و ستردن و تراشیدن و سوختن و بر کندن و ناخن کردن فدیه

واجب کند و اگر موی سر و یا ریش را [illegible] که و مرک [illegible] کند [illegible] فدیه واجب شود و اگر سه موی [illegible] باید گند

[illegible] فدیه واجب شود و در سه موی [illegible] سه ناخن گوسفندی واجب شود و در یک موی و یا در یک ناخن مدی از

طعام و در دو دو مد **نوع پنجم** جماع است و بجماع حج تباه شود و قضا و کفارت واجب شود چون جماع

[illegible]

[illegible]

نوع ششم [illegible]

نوع هفتم [illegible]

فصل [illegible]

تم الربع العبادات بعون غافر السیئات

کتاب البیع

بدانکه در بیع سه چیز است رکن اول ایجاب [illegible]

[illegible]

رکن دوم [illegible]

[illegible]

یعنی آن جز که می فروشد زیاده از آن جز باشد که می فروشد

خته باشد باطل بود و بیع آب و سبزی نان درست است و اگر کسی [illegible] از برای [illegible]

[illegible] درست آید [illegible] شرط است که مبیع ملک [illegible]

[illegible]

بیع مجموع درست آید

[illegible]

و رؤیت وی کافی باشد و اگر نه درست نبود و دیدن ... و از آن کفایت نبود بلکه باید که ... و درست ...

[illegible]

باب الربا ...

[illegible]

باب فی البیوع المنهی عنها ...

[illegible]

با من حوائج ... واگر بیع باطل بود واگر کوید که ابزار ... فروختم بیع درست آید **ششم** فروختن ... با نقل
الحربی قطاع طریق حرام است و بیع باطل بود **هفتم** فروختن است با شرط و شرط دو نوع است شرط صحیح است و یا شرط
فاسد آنچه فاسد است ... شرط آنکه ... فروشد و یا چیزی بوی ...
وهمچنین بیع او باطل بود واگر چیزی ... شرط بوی فروشد ... اول باطل است و شرط فاسد این عقد
دوم درست آید ... بیع باطل ...
مثلا شرط آنکه ... درم ... بیع باطل بود ...
واجاره باطل بود ... دوم از شرطهای ... **اول شرط** اجل معلوم ...
[illegible]
نوع دوم [illegible]
نوع سیم [illegible]
فرع [illegible]

باطل بود واگر ... بشرط ... فروخت بیع درست آید ...
شرط ... باطل بود واگر شرط ...
... **فرع** اگر خانه ... فروخت بشرط آنکه ...
... باطل بود واگر ...
[illegible]
فصل [illegible]
نوع اول [illegible]
نوع دوم [illegible]
نوع سیم [illegible]
اول [illegible] **دوم** [illegible] **سیم** [illegible]
نوع چهارم [illegible]
نوع پنجم [illegible]
نوع ششم [illegible]
نوع هفتم [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

شخص متاعی بدیگری عرض کند که بفروشد و مشتری بدان بها بدان چیز رغبت نمی کند دیگری بیاید و بهای آن متاع زیادت کند تا مشتری را
رغبت در بیع شود و آن شخص بدین فعل عاصی شود اما اگر بیع میسر شود درست باشد نوع ششم جدایی کردن میان کنیزک و ولد وی پیش
از آن [illegible] حرام است و بیع [illegible] باطل نبود و جدایی کردن میان
بچه و ولد وی [illegible] حرام است و بیع باطل نبود [illegible] حرام نبود نوع هفتم [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

باب في الخيار

[illegible]

فرع عیوب

[illegible]

فرع

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

ولکن اگر او را بر قاضی رفع کند موکد بود و اگر فروشنده در آن شهر نباشد بر قاضی رفع کند صح

یعنی از فلان شخص غایب ... و عیب بوی ظاهر گشت و اکنون فسخ کردم و اقامت بینت کند بر آن در روی

مدعی علیه ... قاضی نصب کند ... و قاضی ... عدلی ... امانت ... مال بایع ادا

[illegible]

فرع ... بیع ... باطل ... کرده

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

شود و نه که عیب حادث نزد او شود و مشتری ارش عیب قدیم فرا گرفته باشد ... قاضی حکم کرده باشد و لیکن فرا گرفته مشتری ...

تا بیع فسخ کند اما اگر ... قاضی ... حکم قاضی فسخ ... و اگر عیب قدیم ... عیب حادث ...

[illegible]

فرع اگر ... جوز یا لوز یا فندق یا خایه ... باطل کرده

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

و منتجب است که چون یکی از بایع و مشتری پشیمان شود اقاله کنند

و صیغه اقاله است صحیح

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

نکن توانستن تصرف کردن و دستور داد

یعنی امتحان کرد و تصرف کرد در مبیع

فصل

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل في مسايل متفرقة

[illegible]

فی التتمة فی التعلیق و اگر بنده ... گفت ... [illegible] ... و آن بنده ... درست نباشد و اگر بنده

بیمار را ... آن چیزی است ... معلوم شدن ... قدیم است رحمه الله ... و اگر

[illegible]

ابو المکارم فی العدة و اگر ... [illegible] ... درست نباشد ... مختصر ...

[illegible]

ما اندر ... [illegible]

کتاب السلم

بیان که سلم را هفت شرط است اول تسلیم راس المال در مجلس عقد ... اگر در مجلس عقد متفرق شوند پیش از تسلیم راس المال سلم باطل بود و اگر بعضی تسلیم کرد و بعضی نکرد در آن بعض که تسلیم کرده است درست بود و در آن بعض که نکرده باطل بود ... [illegible]

[illegible] ... سلم درست باشد ... و چون فسخ سلم اتفاق افتد ... [illegible]

دوم ... [illegible]

نوع ... [illegible]

[illegible] باشد

سلم بالفن بیع و سلم منعقد شود و نه بیع و در سلم تا اجل [illegible] حال درست است [illegible] با اجل کم باشد

واگر مطلق عقد ببندد سلم درست است و در حال [illegible] لازم کرده [illegible] عقد سلم بسته شد [illegible] اجل کنند موجل گردد

شرط سیم آنست که چون سلم موجل و دهد باید که اجل معلوم باشد تا اگر سلم داده موجل کرده تا بوقت غله [illegible]

کوفتن یا تا وقتی که خیل [illegible] سلم درست [illegible] واگر سلم را موجل کند تا بعید درست است و مجهول بود [illegible] اگر سلم دهد

تا [illegible] یا تا [illegible] درست است واگر گوید تا اول فلان ماه یا آخر فلان ماه سلم درست نباشد واگر گوید [illegible] سلم داده ام تا در روز

جمعه [illegible] سلم [illegible] درست نباشد واگر سلم داده در جنس معین [illegible] وقت معین [illegible] معین بود

سلم کند سلم درست است **شرط چهارم** آنست که مسلم فیه در وقت [illegible] تسلیم بود تا اگر سلم در چیزی دهد [illegible] نبود سلم

اجل منقطع بود [illegible] سلم باطل بود [illegible] اگر سلم در گوشت [illegible]

[illegible]

شرط پنجم [illegible]

[illegible]

شرط ششم [illegible]

[illegible]

شرط هفتم [illegible]

[illegible]

شرط هشتم [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

کتاب الرهن

[illegible]

رکن دوم

[illegible]

رکن سیم

[illegible]

رکن چهارم

[illegible]

رکن پنجم

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

[illegible]

کتاب التفلیس

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

اول

[illegible]

دوم

[illegible]

سوم

[illegible]

چهارم

[illegible]

پنجم

[illegible]

کتاب الحجر

[illegible]

كتاب الصلح

نوع دوم

فصل

فصل

کتاب الحوالة

کتاب الضمان

کرده و عهده و دیناً یاد که ولیس با خلاص مال ان این ضمان درست آید حبت آنکه ... معلوم العدد بود و بعد از قبض یا ثمن ... ضمان است

ضمان کرده باشد ... بمجهول بود ... ضمانی که ... باشد ضمانی درست نباشد ... است ...

[illegible]

... و الله اعلم بالصواب

کتاب الشرکة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب الوکالة

بدانکه در موکل فیه یعنی آن کاری که در وی وکیل میسازند شرط است [illegible] بیع و شرا [illegible] و رهن و بخشش و صلح و ابراء و حواله و ضمان و کفالت و شرکت و وکالت و قرض و اجاره و جعاله و مساقات و ایداع و اعارت و شفعه [illegible] و وقف و وصیت [illegible] و قبول وصیت و نکاح و خلع و تنجیز طلاق و [illegible]

[illegible]

بما از مباشرت آن تعرض کرد روی وکیل حق ستاندن بنفس خویش متمکن بود بعد از آن کرد یا و چنانکه کسی را وکیل کرد [illegible] وکالت باطل بود و اگر

زن کسی را در نکاح وکیل کرد [illegible] وکیل باطل بود و اگر [illegible] کسی را در مال طفل و یا نکاح وی وکیل کرد [illegible] وکالت درست است اگرچه وکیل [illegible]

موکل و وکیل [illegible] روا باشد [illegible] چون شغل [illegible] باشند و [illegible] عاجز بود

روا بود و [illegible] عاجز بود وکیل [illegible] وکیل [illegible] روا باشد

بود وکیل ساختن [illegible] بیع و شرا وکیل ساختن روا باشد و وکیل کردن [illegible] آن تعرف از برای نفس خویش

متمکن بود [illegible] وکیل کردن [illegible] درست باشد [illegible]

[illegible]

فصل وکالت از جانب وکیل و موکل عقد جایز است تا اگر موکل وکیل را معزول کرد تمام بود و وکالت باطل گردد اسم و تصرف وکیل بعد از آن درست نباشد اگر چه وکیل را

و وقت غایب بود معلوم باشد و پیش از خبر عزل تصرف کرد وی را نافذ باشد و موکل را ثابت نشود و اگر وکیل گوید که موکل مرا معزول کرد پیش از تصرف

و پیش از تصرف معزول کرده بود معتبر نباشد و عزل ثابت نشود و اگر وکیل گوید که پیش از خبر عزل تصرف کرده ام با او وکالت

اقدام با وکالت کرد معزول گردد و اگر موکل با وکیل انکار وکالت کند یا نه عالم بود که وکالت خویش فی الحال ثابت نگردد

معزول گردد و اگر جاهل بود به وکالت فرض بر وی در غیبت او و اگر وکیل بود و وی در آن وقت دیگر کند هم چون غایب

و ما ننده آن وکیل معزول نگردد و اگر موکل و وکیل یکی مرده باشد یا دیوانه یا مرتد گردد وکالت باطل شود و دستی وکیل دست امانت

است تا اگر چیزی در دست وی بی تعدی و تقصیر تلف شود ضمانی لازم نیاید و اگر وکیل بجعل بود و اگر در آن مال تعدی کند ضمان

دارد و بر وی ضمانی بود و اگر بعد از آن چیز را بفروخت بی وی ضمان لازم آید ولکن بدان تعدی از وکالت معزول نگردد تا اگر بعد از آن چیز را بفروشد

فروخت در دست و چون تسلیم مشتری کرد ضمان زایل گردد و بهر چه بر ضمانی زایل شود و چون مشتری آن چیز را بعینه برد کند

ضمان عود کند و اگر وکیل در دست داشت ضامن است اگر موکل طعامی یا چیزی دیگر بخرد و وکیل بستاند در بهای آن

وی قرض باشد و از آن مال بر ذمه معلوم کرد و بعد از آن و پیش او بود که بدل اصل چون بر وی نفد شد از وی

موکل آن چیز را فرمان بود بخرد و اگر بخرید آن چیز را بر وی واقع شود یا تلف شود آن را موکل [illegible]

و چون بخرید ضامن باشد و هم که موکل با وکیل مطالبت نمود به مال موکل که در دست وی باشد بر وکیل تحلیه لازم بود

موکل را و اگر امتناع نماید ضامن وی در آید و چون صاحب مال که آن مال در دست وی باشد مطالبت مال خویش کند

و اگر وکیل گوید که مال تلف شد ... گواه بر قبض ... اگر صاحب ... معتبر بود و چون

کیل و مستاجر ... بیان ... امتناع نماید از تسلیم کردن آن و اگر کسی ... معتبر نبود و صاحب و مستعیر

و مدیون اگر بر وی گواه بود ... آن مال وی را داد باشد امتناع نماید تا وقتی که ... اگر نبرد و اگر

آن مال با کسی ... امتناع نماید ... وصی ... طفل ... معقول ...

رسد امتناع نماید تا وقتی که اشهاد کند و چون مال ... وکیل ... موکل ...

وین و اوم و صاحب ... انکار می کند ... صاحب حق ... موکل طلب دارد

وکیل ... موکل ... باشد ... صاحب مال

باشد موکل ... وکیل ... باشد ... بر وکیل ... اگر ...

نگرفته ... ضمانی وی ... موضع نقد ... وکیل ضمانی بر ... لازم نباید و چون شخصی

در ... در دست شخصی بود و شخصی ... صاحب ... وکیل ...

اگر صاحب ید ویرا در وکالت تصدیق کند دادن بوی واجب بود که آن چیز بوی تسلیم کند و چون آن چیز بوی داد بعد از آن صاحب حق آمد و انکار

وکالت کرد قول وی قول وی باشد با سوگند و چون سوگند خورد اگر آن حق عین بود و اگر تلف شده باشد اگر حق از وی

مت از صاحب ید مطالبه او و اگر چه از متعی و وکالت ... از مدیون ... امّا از مدعی وکالت ... شخص

آن دین ... و وکالت ... امتناع نماید ... و طالع ... تصدیق کند تا وقتی که اقامت

بینت کند بر وکالت خویش و اگر صاحب ید ویرا در وکالت تکذیب کند ... آن چیز ... صاحب مال حاضر

شد و انکار وکالت کرد ... باشد خواه دین بود خواه عین و اگر ... شخص در دست دیگری بود و شخص دیگر آمد و دعوی کرد

که من وارث اویم و صاحب ید تصدیق وی کرد ... لازم بود ... تسلیم کند و بر امتناع ... مدعی اقامت بینت کند

که اعتراف ... و آن ... اگر شخصی پیش دیگری آمد ... صاحب ... حوالت ... است و تصدیق

مدعی کرد ... لازم بود و امتناع ... اقامت ... حوالت ... اگر تکذیب کرد و مدعی بینت نیست

تا مدعی علیه ... صاحب

فروع ... وکالت ... صاحب مال ... وکالت و حوالت ... ثابت شد

تا وکیل ... مدعی وکالت و حوالت ... اختلاف ... وکیل و موکل ... وکالت ... شخصی ... وکیل

بودی ... انکار کند ... وکالت ... موکل ... متاع ... وکیل

تا ... قول موکل بود ... سوگند ... وکیل ... باشد ... وکیل مال موکل ... بفروشد و موکل ... دست

بود ... باشد و چون سوگند خورد ... انکار وکالت کرد ... آن چیز ... وکیل موکل محتاج بینت

باشد و چون بینت ... مشتری ... باشد با سوگند ... علم ... وکالت ... اگر ... وکالت ... موکل ... بیع

باطل بود و اگر تصدیق وکیل کرد ... موکل ... سوگند ... بیع ... و اگر ... مشتری ... سوگند ...

و موکل انکار ... وکیل ... و اگر شخصی ... وکیل کرد ... استیفا ... وکیل ... استیفا ...

بتلف ... موکل ... استیفا ... قول ... موکل بود ... شخصی ... وکیل ... بیع و نکاح و غیر آن

تا ... و نکاح ... معاملت و نکاح ... وکیل ... معاملت

و نکاح ... وکیل ... صورت ... فروختن وکیل ... مشتری ... وکیل

هم حکم بطلان نکند ... مشتری ... وکیل ... صاحب مال ... باشد ... حکم کنند به بطلان بیع

فصل اگر وکیل ... وکیل ... بود ... هزار

فروختن آن ... و اگر وکیل ... موکل ... معجل ... اجل تقاضا ... بر وکیل لازم

نباشد و لکن ... موکل ... وکیل لازم بود و اگر امتناع

[illegible]

والله اعلم

کتاب الاقرار

بدانکه اقرار اخبار است [illegible]

[illegible]

مستقر نبوده است [illegible]

نصف یا بسبب دیگر گواهی [illegible] حکم [illegible] و لیکن [illegible] از جمیع وجوه باطل نبود تا اگر اقرار
کند [illegible] قاضی [illegible]
از [illegible] است [illegible] بود [illegible]
[illegible] اقرار کرد [illegible] دیگری [illegible]
[illegible] مطالبت [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] اقرار بود [illegible]
[illegible] اقرار [illegible] اقرار بود [illegible]
[illegible] ضمان [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

ازوی بازگشت بعد از آن اقرار کرده که این جایست موزه معدوم بوده و گواهی بر اکراه مطلقا شنیده نشود بعد از آن فصل بران وجه باشد که

طلاق بعد از این بیاید انشاء الله تعالی و اگر گوید مرا فلانی را بر من هزار درهمست بجز آن که دعوی کند که امانت بوده اگر منفصل گوید بعد بشنوند و اگر

منفصل گوید ذکر بوده مسمی باشد بعد از اقرار هزار دینار بیارید و گوید که آن باتو هزار است که اقرار کرده ام و بدیگری امانت بوده و موزه گوید که

این و دیعت بوده و ام این یعنی هزار دیگر هست و آن او را بدان هزار آرد و اوراکنی انکار کند قول مقر و اقرار کننده بود با سوگند و اگر دعوی کند

که پیش از اقرار به مقر رد کرده ام و یا بی آن تلف شده است شنوده نشود اگر دعوی کند بعد از اقرار رد کرده ام و یا تلف شده است بشنوند

اگر گوید فلانی را بر من هزار درهمست و با هزار درهم دیگر مست بعد از آن بیاید و گوید که این هزار الا ست اقرار کرده ام و نزد دیگری بامانت بود و اگر

موزه انکار کند قول مقر بود با سوگند و اگر گوید که فلانی را بر من هزار درهمست بر وجه نعم ببشت با هزار درهم است انهاء گزارش آن بها خمر بوده است گیاه از

گوید که فلانی را بر من هزار درهمست که از آن بری کرده ام اقرار لازم شود و اگر گوید که فلانی را بر من هزار درهمست از ثمن بیع بود بر بنده بیع و اگر گوید که میراث

من پدر من چندانکه هزار درهم لازم بود و اسنادا لغو بود و اگر گوید که فلانی را در میراث پدر من هزار درهمست اقرار بود بر بنده و اگر گوید

من از پدر من انباز دریناشد

فصل اگر گوید که فلانی را نزدیک من شمشیری است در غلاف یا جامه است در صندوق یا خرما است در انبان اقرار بود بر

بود بشمشیر و بجامه و بخرما و اقرار نبود بغلاف و صندوق و انبان و اگر گوید که فلانی را از من غلافی است در او شمشیری یا صندوقی که در وی جامه

است یا انبانی که در وی خرما است اقرار بود بغلاف و صندوق و انبان و بشمشیر و جامه و خرما و اگر گوید که فلانی را استی پیش زین و بر که

آن شمع عمامه است اقرار بود بپیشه نه بعمامه و اگر گوید که فلانی را بیش من اسبی است با زین یا آن اسب با جامه است انکار اقرار بود هم با اسب

و زین و هم بجامه وطرائی و اگر گوید که فلانی راست این انگشتری است بعد از آن گوید که نگین آن مرا است نشنوند اما اگر گوید که فلانی راست نگین

من انگشتری و در وی نگینی است اقرار نبود مگر بانگشتری و اگر گوید که این کنیز که از آن فلانی است و کنیزک حامل است حمل در اقرار نیاید تا اگر گوید که

حمل او مرا است شنوده شود اقرار معلق باطل بود همچنانکه گوید که اگر سر این ماه بیاید زید را بر من هزار دینار بر حقوق گوید که زید را هزار دینار است

بود چون سر این ماه بیاید یا گوید زید را بر من هزار دینار است ان شاء الله و اگر گوید که فلان را هزار دینار بر من است چون سر این ماه بیاید با

چون زید بیاید اقرار باطل بود همچو ادیش تا جیل بود و اگر گوید که این سرای از آن زید است بلکه از آن عمرو است سرای را بزید تسلیم کنند و از

بهر عمرو قیمت آن را غرامت کنند و اگر چیزی بزید فروخت بعد از آن گوید که پیش از بیع بعمرو فروخته بودم یا این را از عمرو غصب کرده ام قول وی

بر مشتری شنوده نشود و از بهر مقر له غرامت کشد و اگر در روز شنبه گوید که زید را هزار درهم دینار بر من هست و باز روز یکشنبه گوید که زید را هزار دینار

بر من هست لازم نیاید مگر یک هزار اگر هم قباله بر روز شنبه باشد و بر روز اسمای گواه و قباله دیگر بر روز شنبه باشد و بر روز اسماء گواه و اگر

روز شنبه گوید که زید را بر من پانصد دینار هست یا روز یکشنبه گوید که مرا زید را بر من پانصد دینار هست و روز یکشنبه گوید که زید را بر من هزار دینار

هست کنند در تفسیر داخل بود هزار دینار لازم بود و اگر در روز شنبه اقرار کرده بهزار علیه آن بنده و روز یکشنبه اقرار کرده بهزار از آن بیع آن کنیزک

با روز شنبه اقرار کرده بهزار از صحیح و روز یکشنبه بهزار از مکسر یا روز شنبه بهزار بود و روز یکشنبه بهزار که هزار لازم بود و همچنین اگر گوید که روز

شنبه از زید هزار قبض کرده ام و در روز یکشنبه هزار آنان زید هزار قبض کرده ام دو هزار لازم بود و اگر گوید که فلان را هزار از قرض یا هزار از صحیح بر من هست

مطلق گوید که فلان را بر من هزار درهمست و اضافه و وصف نکند هزار لازم بود و اگر یک گواه گواهی دهد که زید بر روز شنبه بهزار اقرار بغصب خانه نسرای گواهی

اقرار کرده

دیگر گواهی دهد که این سرای بر روز یکشنبه اقرار کرده بهزار بعضی سرای او با عصب ثابت شود و اگر یک گواه گواهی دهد بهزار از ثمن

مبیعی و یک گواه دیگر گواهی دهد بهزار از جهت قرضی یا یک گواه گواهی دهد بهزار روز شنبه بر حق گرفته و یکی گواهی دهد بر یک گواهی دهد بهزار از

روز یکشنبه بقرض گرفته یکیا هیچ ازین چیزها ثابت نشود و لیکن مدعی را دو اباشد تا با یکی از ایشان سوگند بحجد و آن که تعیین

کرده بود طلب از دو با هر دو گواه دو سوگند بحجد و مجموع طلب دارد و اگر بر شخص بهزار ادعا کرد و یک گواه بهزار گواهی

داد و یک گواه بهزار ثابت شود و اگر خواهد که با آن گواه که بهزار گواهی داده سوگند بحجد و آن هزار دیگر ثابت شود و اگر بر شخص

بهزار آید بنا دعوی کند و یک گواه بهزار و پنج گواهی داد و یکی دیگر بدو هزار هزار ثابت شود و اگر گوید که هر چه بر مجد اند یا بر نسبت

بی دی همه حق فلان است اقرار درست آید و چون نمیداند تا اقرار کند و موزه را اختلاف واقع شود در چیزی که در دست وی بوده حالة الاقرار

و یا بعد از اقرار گرفته بود در قول موزه سبب باشد و اگر گوید که آنچه در دست من است فلان را مکی هر را اقرار درست آید

و اگر گوید که هر چه حق بیشتر از چه در دست فلانی است و بعد از آن دعوی کند بچیزی و گوید که نداشتم این چیز در دست او مصدق

بود بسوگند و اقرار مطلق بچیزی که بیشتر اقرار درست و لازم بود و اقرار کنند بیکی از اقرار معاهد بود و اگر گوید که فلان چیز را ببلال بخیده

ام و آن مال بر او آمده یا از وی بر او من است اقرار با شد بخیدن اما اقرار نبود بقبض و همچنین اگر گوید که بر آن بخیده ام و اما مالک

آن شخص هم اقرار نبود بقبض و اگر گوید که بخیده ام و بقبض وی دادم و بعد از آن گوید که اقرار بقبض از حقیقت نبود قول موزه

بود با سوگند و اگر اقرار کرد ببیع یا بهبه و قبض و بعد از آن گوید که آن بیع و هبه فاسد بود و من بنداشتم که صحیح است اقرار بر آن سبب کرده

قول موزه له بود و اگر گوید که این مالی است که تلف کرده ام بعد از آن گوید که من عزم کرده بودم بر آنکه تلف کنم و تلف نشد او را بوده ام و اقرار من از

سر حقیقت نبود همچو حال از وی شنوده و متمکن از تحلیف موزه بنود بخلاف آنکه اگر اشهاد کند بر نفس خویش بدینی و بعد از آن گوید که عازم بودم

بر آنکه قرض کنم و قرض نگرفته بودم و اقرار من از سر حقیقت نبود اینجا متمکن بود از تحلیف موزه و اگر بنده از سر خود بعین اقرار کرد و بعد

از آن از آن اقرار رجوع کرد در رجوع ضرر نیاید چون مطلق اقرار کرده بود و یا اسناد با جهتی کرده که متمکن بود از رجوع و از آن چون هبه

و امثال آن اما اگر اسناد با جهتی کرده بود که متمکن نبود از رجوع و از آن چون بیع و امثال آن رجوع درست نباید و اگر اقرار کرد و در کاغذی نوشت

یا در این دعوی و مطالبی نیست بهیچ وجه از وجوه و نزدیک بهیچ سبب از اسباب بعد از آن گوید که مراد فلان چیز بود که در این حجت باد

دعوی نیست نه فلان چیز را که امروز دعوی دارم این دعوی از وی شنوده نشود مگر از بر آن تحلیف موزه بر آنکه من معنی دانم مقصود وی با قرار آن نوع

فصل

است و اگر بطاعتی نوشته است که فلانی را بر من هزار هست و تلفظ نکرد این اقرار نباشد و اگر بنویسد که زید را بر من هزار درهم است

و بعد از آن بدو گواه گفت که شما گواهی دهید بر من با نجه در این کاغذ است ازین نوشتن و گواه کردن اقرار نباشد و اگر زید سرای بعمرو فروخت و

بعد از آن آمد و دعوی میکند که من این سرای از فلانی غصب کرده بودم و بعمرو فروخته و اکنون ملک وی است و از وی بر آن ده زر با بخیدن یا

بمیراث بمن انتقال کرده اگر در وقت فروختن گفته باشد که این سرای مرا است یا این ملک مرا است یا این سرای مرا است یا این ملک من است با بعمرو فروختم یا این سرای

ملک من است با جمع فیه اسنت بعد دعوی نشنوند و نه سوگند بنا ستاند و اگر از ین الفاظ اقرار چیزی نگفته باشد بلکه مطلق بیع کرده بود هم دعوی مبهم

الروضة

كتاب العارية

ارکان عاریة چهار است عار ...

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

كتاب الغصب

[illegible]

فصل

فصل

فصل

و با وی زد کرد و یا در پیش [illegible] و یا [illegible] زد کرد یا مال طفل بود و یا دست وی زد کرد از ضمان بدر آید و اگر با سرای وی زد کرد و

یا دابه بود یا اصطبل وی زد کرد اگر مالک آن عالم بود [illegible] باشد [illegible] ضمان بدر آید و اگر [illegible]

[illegible]

خوردن باشد در امثال کشند یعنی غایت جوع تواند کرد ذکر البغوی فی التعلیق و جلی متقوم است ذکر الشیخ ابو نصر القشیری فی المرشد و الامام محی السنة فی التعلیق

کتاب الشفعة

بدانکه شفعه را چهار رکن است [illegible]

[illegible]

کتاب القراض

رکن اول [illegible]

شرط دوم [illegible]

شرط سیم [illegible]

شرط چهارم [illegible]

رکن دوم [illegible]

شرط اول [illegible]

شرط دوم [illegible]

شرط سیم [illegible]

رکن [illegible]

شرط دوم [illegible]

شرط سیم [illegible]

شرط چهارم [illegible]

رکن چهارم [illegible]

رکن پنجم [illegible]

واگر معین کرده باشد بیع باطل بود و همچنین اگر مالی دیگری غصب کرده [illegible]

از آن غاصب [illegible] باطل بود [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

کتاب المساقات

شرط اول

[illegible]

واگر [illegible] تا سالی [illegible] اجاره [illegible] ادوم [illegible] باطل بود [illegible]

[illegible]

شرط چهارم

اگر منفعت [illegible] اجاره [illegible] باطل بود [illegible]

امام [illegible]

شرط پنجم

اگر منفعت معلوم بود [illegible]

[illegible]

و اگر کسی را بحمل کند ... واجب بود و اجاره ... حرام است و اجاره باطل بود و همچنان

که ... باجارت ... واجب بود ... واگر ... باجارت گیرد واجب بود که

[illegible]

... اجاره ... سال باجارت دهد

[illegible]

[illegible]

... باجارت داده ... اجاره باطل بود و همچنین ...

... اجاره باطل بود ... باجارت داده ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اجرت المثل ... لازم آید ... و اگر صاحب

... اگر ... لازم ...

اگر ... تمام ... لازم آید ...

و اگر ... لازم آید و اگر جامه

باجاره ...

جامه ... لازم شود ...

... ذکر ... امام ... ابو نصر ... مقام معین بمقام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل ... باجارت ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٦٨

… اجاره منفسخ شود و اگر … باجارت داده بود … [illegible]

… منفسخ شود تا اگر … [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

نیمی … حاصل … عامل بود و عقد مزارعه … باطل بود و عقد مزارعه … [illegible]

و مالک زمین … [illegible]

شرط دوم … شرط سیم …

رکن دوم … اول …

رکن سیم …

رکن چهارم …

[illegible]

فصل

[illegible]

[illegible]

کتاب الاجارة

[illegible]

اول [illegible]

رکن دوم [illegible]

رکن سیم [illegible]

[illegible]

رکن چهارم [illegible]

اول [illegible]

شرط دوم [illegible]

شرط سیم [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

واگر حجامه بکار [illegible] کنند کی اجرت [illegible] صحیح [illegible] اجر لازم

نیاید وچون مستاجر در آنچه در دست وی است بحکم اجاره بود کی صحیح آن حمار بای را کہ باجارت گرفته است [illegible]

[illegible]

[illegible] واگر [illegible] لازم نباشد [illegible]

[illegible] واگر [illegible] اذن مالک [illegible] در ضمان [illegible]

درایه [illegible] رحمة الله علیه در کتاب [illegible] نقل کرده است [illegible] الشیخ

[illegible] المذکورة فی [illegible] باجارت گرفت [illegible] بمقام معین [illegible]

[illegible]

کتاب الجعالة

[illegible]

جایز بود و چون ثمره مجهول باشد بلفظ جعاله درست آید و بلفظ اجاره درست نیاید تا اگر گوید با هر که کی بنده گریخته مرا رد کند وی را یک
[illegible] باشد کی است جعاله درست باشد و درین صورت اگر گوید که ترا باجارت گرفتم تا بنده مرا رد کنی اجاره باطل بود چون
عمل معلوم باشد بلفظ اجاره درست آید و هم بلفظ جعاله [illegible] گوید که ترا باجارت گرفتم تا این جامه مرا [illegible] بدوزی

رکن چهارم

وان [illegible] مقام [illegible] گوید که این جامه مرا [illegible] فلان مقام باز آرد وی را باشد چندین
[illegible] جعل آن مال است [illegible] عامل شرط کنی باشد شرط جعل آنست که معلوم باشد تا اگر گوید با هر که بنده مرا باز
آرد وی را باشد جامه [illegible] کردم جعاله باطل بود و چون عامل وی را باز آرد مستحق اجرة المثل باشد نه مسمی و اگر
گوید هر که بنده مرا از فلان شهر باز آرد وی را باشد دیناری [illegible] و عامل آن بنده را از نیمه آن شهر باز آورد مستحق نیم دینار گردد
و اگر از جای [illegible] دورتر از آن شهر باز آرد [illegible] از دیناری لازم نیاید و عقد جعاله عقدی جایز است [illegible]
[illegible]

کتاب احیاء الموات

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

کتاب الوقف

رکن اول

[illegible]

رکن دوم

[illegible]

رکن سیم

[illegible]

وقف کند باطل بود اما اگر چیزی بر فقرا وقف کند و بعد از آن تولیت بر خویش کند ... [illegible]

... وقف بر علما و مساجد ...

رکن چهارم [illegible]

... و الفاظ وقف حبس و سبیل صریح است ...

اول [illegible]

دوم [illegible]

سیم [illegible]

چهارم [illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

... مسجد کند اگر گوید که فلان چیز را بر مسجد وقف کردم ...

کتاب الهبة

و هبه آن باشد که چیزی ملک دیگری کند ... [illegible]

رکن اول [illegible]

رکن دوم [illegible]

رکن سیم [illegible]

رکن چهارم [illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

كتاب اللقطة

[illegible]

فصل

[illegible]

کتاب اللقیط

کتاب الفرائض

[illegible]

فصل [illegible]

مثال [illegible]

مثال [illegible]

مثال [illegible]

[illegible]

کتاب الوصایا

و وصیت را چهار رکن است **رکن اول** وصیت کننده و شرط وی آنست که بالغ و عاقل و آزاد باشد [illegible] درست آید [illegible] درست نباشد و اگر وصیت کند بمالی از بهر عمارت [illegible] درست آید **رکن دوم** موصی له است [illegible] و وصیت از بهر [illegible] درست آید و وصیت از بهر حملی [illegible] درست نباید و از بهر حملی که موجود است درست آید [illegible] منفصل کردد [illegible] و وصیت موجود بوده است [illegible] از شش ماه [illegible] و وصیت از بهر مسجد درست آید و چون مطلق [illegible] و وصیت از بهر [illegible] درست آید

فصل [illegible]

[illegible]

وصیت از بهر آنکه چون ورثه اجازت دهند درست آید و اگر از بهر بنی وارث بعد بنفس وی وصیت کند درست نباید **رکن سیم** موصی به است [illegible]

و وصیت بجمله میوه بستان و بمنفعت درست آید [illegible] و شرط موصی به است که [illegible]

[illegible]

رکن چهارم لفظ است و صیغه وی آنست که بگوید [illegible]

[illegible]

فصل و وصیت [illegible]

[illegible]

فصل [illegible] **رکن اول** [illegible]

[illegible]

[illegible] **رکن دوم** وصیت کننده است و شرط وی آنست که [illegible]

[illegible]

رکن سیم موصی [illegible]

[illegible]

رکن چهارم صیغه است و صیغه آنست که بگوید [illegible]

[illegible]

کتاب الودیعة

[illegible]

سبب اول [illegible]

[illegible]

سبب دوم [illegible]

[illegible]

سبب سیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

سبب چهارم [illegible]

[illegible]

سبب پنجم [illegible]

[illegible]

سبب ششم [illegible]

[illegible]

سبب هفتم [illegible]

[illegible]

سبب هشتم [illegible]

[illegible]

سبب نهم [illegible]

[illegible]

کتاب النکاح

[illegible] الربع المبایعات [illegible]

قسم اول [illegible] که خصایص پیغمبر صلی الله علیه و سلم در نکاح [illegible]

قسم دوم [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible]

قسم سیم [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم

هذا دعاء قدح

[illegible] الله الرحمن الرحيم

انس بن [illegible] رضى الله عنه

روايت قلور بيغمبر حضرتندن

صلى الله عليه وسلم بيوردیکی

که یا انس بر بشارت ویرین

سکا کیم یکرکدر دنیادن ودنیا

ایچنده کیدن بن ایتدم اتام

انام سکا فدا اولسون [illegible]

الله بیوره ایتدی [illegible]

کیم جبرائیل رب العالمین دن وحی

کتوردی ایتدی یا محمد تکری تعالی

سکا سلام ایدر وبیوردی که

بو کیجه وصال کیجه سیدر دوست

ایچنده كيدن

سر دعاء قدح

دوشنه ایرشدی ● قدم قاب
قوسین اوادنینه قوویدی قات
کوکی قدمکله مشرف ● و روشن
قلدی ● حضرت عزت جل جلاله
جبرائیلی و میکائیلی و اسرافیلی و
عزرائیلی ● هر بریله یوز بیك
فرشته و تاج و براق و علم کوندردی

ویجان

گناهی یدی بیك قاف طاغنجه اولسه
بو دعایی بر کز اوقسه الله تبارك و
تعالی گناهنی عفو ایلیه ● یا محمد بو دعا
صغیر و اوتهدینه اوقسه لر شفا بوله
اکر بر قول وفات اولسه بو دعایی
انك کفننه بر کر جوق اول قولی کوره
قویدیلر حق تعالی بر فرشته ویریه

اول قولك قبرینه کله اوچمقدن بر دوشك
کتوررلر كه تمام دنیا انارستانی
نورله طوله پیغمبر حضرت علیه
السلام بیورر کیم هر کیم بو دعایی صو
اوزرینه اوقیه دخی بر قولك قبرینه صاچه
الله تعالی اول قولك عذابلرین قالدره
تا قیامته دکین اول قولك حسنات یازیله
ودخی پیغمبر حضرت علیه السلام

بیورر

بیورر هر کیم بو دعایی جمیع
عمرنده بر کز اوقیسه اوله قیامت
کوننده حضرت عزت جنتده
بر تخت انك کوری اوزرنده وبیره
یوز بیك فرشته ایله بو قول اول
تخت اوزرنده اوتوره اول فرشته
لر تمامت انك اردنجه اوکنجه یوریلر

قیامت کونندە اول قوله حساب
اولمیه تا جنته دکن الله لو
رسول الله حضرت علیه السلام
بیوردیکیم هر کیم بو دعاء اوقیه
چون باش طوبرا قدن قالدره
بنك فرشته انك قبر اوزدنه طوره
هر برینك الندە نوردن بر طبق

طو

وصال آن زنان و حکم کردن از بهر نفس خویش و ولد خویش و گواهی دادن از بهر نفس خویش و ولد خویش و ستدن طعام و شراب از اصحاب

طعام و شراب اگر چه محتاج بودی مباح بوده است [illegible]

[illegible]

قسم چهارم [illegible]

[illegible]

که مهر المثل لازم گردد و اگر شوهر اقرار کند [illegible] شوهر را در اسقاط مهر اعتبار نباشد [illegible] مسمّی واجب گردد [illegible]

از [illegible] بود و تمام مسمّی اگر بعد از دخول بود و [illegible] میان ایشان جدائی کنند [illegible]

رکن چهارم [illegible] عاقله بالغه است و آن ولی [illegible]

[illegible] و نکاح [illegible] ولی [illegible] حنفی مذهب [illegible] حکم کند بصحت این نکاح [illegible]

[illegible] مهر المثل واجب گردد [illegible] ولی نکاح [illegible] طلاق [illegible]

[illegible] منهب [illegible] شافعی مذهب [illegible] حکم [illegible] معین [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

و اگر [illegible] ضمان لازم نباشد و اگر [illegible] بالغ [illegible]

[illegible] ضمان لازم نباشد [illegible]

[illegible] ضمان [illegible] عاقله [illegible] لازم [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

و پاپوست یا قلاده در ملک خود انداخت یا در هوا انداخت پای شخصی بدان بلغزید و تعلق کرد [illegible] ضمان لازم نباشد و اگر [illegible]

انداخته باشد ضمان لازم آید اگر آن شخص آن را ندیده باشد [illegible] و اگر دیده باشد [illegible] ضمان لازم نباشد

و اگر آب را بر راه [illegible] چیزی بدان تلف آید اگر از برای مصلحت عامه خلق [illegible] بود [illegible] لازم نباشد و اگر

برای مصلحت نفس خود [illegible] بود ضمان لازم [illegible] باشد [illegible] ضمانی لازم بود [illegible]

و یا گل ساخت [illegible] ضمانی لازم است و اگر [illegible]

وی بود [illegible] ضمان لازم آید و اگر [illegible] ضمانی لازم نباشد و اگر [illegible]

که بخت [illegible] ضمانی لازم باشد و اگر [illegible]

مردم صح

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

حد دوم [illegible]

نبی باشد و یا باشد اما اگر از آن چیزی زیادت آید بر آزاد کنندهٔ باشد و اگر آزاد کنندهٔ نباشد و یا باشد و از وی چیزی زیادت آید بر عصبات او کشتن [illegible]

باشد **جهت سیم** [illegible] بیت المال [illegible]

[illegible]

فرع [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فرع کفارت [illegible]

[illegible]

کتاب القسامة و دعوی الدم

و دعوی کردن [illegible] **شرط اول** آنست که مدعا علیه [illegible]

[illegible]

شرط دوم آنست که دعوی [illegible]

[illegible]

شرط سیم آنست که [illegible]

[illegible]

شرط چهارم آنست که مدعا علیه مکلف باشد [illegible]

[illegible]

شرط پنجم [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

مدعی سوگند خورد در قسامه و قاضی حکم کرد بموجب قسامه و بعد از آن مدعی علیه اقامت بینت کرد ... [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

کتاب الحدود

[illegible]

[illegible]

صفت دوم

[illegible]

فصل

[illegible]

طریق اول

[illegible]

طریق دوم

[illegible]

طریق سیوم

[illegible]

و اگر شخصی دیگر وقتی چون وی باین شروط متفرد باشد نیز جز دانکه این شرطها در وی موجود بود و کسی دیگر باین صفتها موصوف نه بود یعنی و ار
مستخلف و استبداد امام نکرده و فرمان بردن امام در اوامر و نواهی واجب است مادام که خلاف شرع نفرماید چون امامان [illegible] و دعا و جور کنند
و چون امامت بقهر و غلبه ثابت شده باشد اگر دیگری بیاید و بر وی غالب شود وی را معزول کند آن اولی متغلب معزول گردد و دوم امام شود
و نصیحت کردن با امام بحسب قدرت و توانائی واجب است و روا باشد که امام را بگویند امام یا خلیفه یا خلیفهٔ رسول خدا یا امیر المؤمنین اگرچه
فاسق بود

کتاب الردة

بدانکه ردت فاحش‌ترین انواع کفر است و ردت آنست که شخصی قطع اسلام کند و در هر دو قسم تکلیف و اختیار شرط است تا اگر کودک یا دیوانه
و آن اسلام با کفر بود و آن گاه بود که بقول حاصل شود گاه بود که بفعل [illegible] بالغ و عاقل کافر شوند و اگر مکلفی را اکراه کنند بر جنایت فعلی که موجب [illegible]
کلمهٔ ردت بگویند و یا فعلی کفایت از آنکه آن فعل ردت بوده آن بالغ و عاقل [illegible] مسجدی از برای آفتاب
بدان [illegible] تمام نماید نه باختیار کافر نشود و افعالی که آن موجب کفر است آنست که از سر قصد و استهزا آدمی صریح بدین خدا در شود
یا بت سجده کند یا مصحف در نجاست اندازد یا جادوی بکند [illegible] و چون کلمهٔ ردت گفت خواه از سر اعتقاد گفت
و خواه از سر عناد یعنی ستیزه کفته باشد و خواه از سر استهزا کافر گردد و هر که اعتقاد کند که عالم قدیم است یا صانع عالم حادث است یعنی قدیم نیست
یا نفی کند آنچه صفت او از صفات وی که باجماع ثابت است چون علم و قدرت یا اثبات کند از بهر وی چیزی که باجماع از وی منفی است چون رنگ یا
یا نفی کند [illegible] پیغمبری را انکار کند یا یک پیغمبر را دروغ زن دارد یا یک آیت از قرآن
انکار کند از بهر وی اتصال و انفصال را کافر گردد و اگر [illegible] پیغمبری را یا نبوت یک پیغمبر را انکار کند یا یک پیغمبر را دروغ زن دارد
یا مجمع علیها بود انکار کند یا یک کلمه از قرآن زیادت کند و یا حلال کند آنچه حرام است یا حرام کند آنچه حلال است که اجماع است بر آن
یا باجماع حرام است حلال دارد چون خمر و زنا و لواط یا چیزی که باجماع حلال است حرام داند یا چیزی را که اجماع است [illegible] واجب است نفی کند
و واجب بود چون پنج نماز یا یک رکعت از پنج نماز یا اعتقاد کند چون چیزی را که واجب نیست باجماع چون نماز ششم [illegible]
صدیقه را رضی الله عنها نسبت دهد بفاحشه یا در زمان دعوی پیغمبری کند یا کسی را که دعوی پیغمبری کند راست گوی دارد یا تعظیم کند بت را
سجده کند [illegible] از برای وی یا بعد از حسین [illegible] بنام وی قربان کند کافر شود و اگر عملی یا نماز [illegible] کافر نشود
کرده و اگر عزم کند که فردا کافر شوم یا امروز دیگر [illegible] دیگر کافر شوم یا متردد شود که کافر شوم یا نشوم یا تعلیق
کند بر چیزی آینده چنانکه گوید اگر [illegible] کافر شوم [illegible] کافر گردد و اگر پیکر را
حرمت [illegible] کافر گردد یا اگر کافری [illegible] اسلام [illegible] یا مسلمانی [illegible] تو به نما
اسباب ردت کرده کافر شود در حال [illegible] یا مسلمان شود یا [illegible] کافر
دیگر کافر نگردد و اگر مسلمانی را اکراه کنند تا کافر شود اکراه کننده کافر شود و اگر کافری را اکراه کنند تا مسلمان شود [illegible] حکم بکند
[illegible] مسلمان شود در اسلام باشد و اگر شخصی مسلمان در دار حرب بود و [illegible] از صفات
وی نکند و قیام نمودن [illegible] فاسق چون [illegible]
وی یا مادر وی یا برادر وی [illegible] کافر شود [illegible]
کافر گردد و اگر گوید که اگر خدای [illegible] بهشت [illegible] کافر شود

یعنی خدا ام کافر گردد و اگر زن شوهر کند [illegible] که وی نباشد [illegible] کویند [illegible]
که نه کافر شود و اگر یکی دیگری را گوید که [illegible] آن شخص گوید که اگر خدای تعالی مرا بگیرد بایت بیمار [illegible]
شستن بر نظم [illegible] باید که دیگری گوید که خدا با [illegible] که گوید خدای تعالی [illegible] کند وی که
که خدای تعالی [illegible] مظلوم گوید [illegible] عدل برخدا است ظلم گوید [illegible] کافر شود و اگر
مردی بزن خود گوید که [illegible] و بعد از آن [illegible] گوید که اگر [illegible] و پیغمبران گواهی دهند
بیست [illegible] کافر گردد و اگر شخصی گوید که آدم صلی الله علیه [illegible] بود و دیگری گوید که پس
خود که [illegible] کافر گردد و اگر گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون طعام بخوردی [illegible] و دیگری گوید که [illegible]
است کافر گردد و اگر یکی دیگری را گوید [illegible] سنت پیغمبر است و آن شخص گوید [illegible] است کافر شود [illegible]
و اگر کسی گوید که فلان در چشم من [illegible] در چشم خدای تعالی [illegible] بعض [illegible]
کافر گردد و بعض [illegible] اگر مراد وی آن [illegible] بود و اگر نه پس [illegible] اگر مراد وی عضو بود کافر
گردد و جسمی کافر بود و اگر گوید که خدای تعالی [illegible] اسلام است کافر گردد و اگر کسی
که من با تو [illegible] حکم [illegible] حکم کنند کافر
گردد و اگر گوید من [illegible] کافر گردد و اگر [illegible] والله من [illegible]
ام و [illegible] کافر گردد و اگر یکی دیگری را گوید که [illegible]
[illegible] کافر گردد و اگر یکی دیگری را گوید که خدای تعالی [illegible] کافر گردد و اگر [illegible] کند که از
[illegible] کافر شود و
[illegible] کافر شود
و اگر مردی [illegible] نام وی عبد الله بود [illegible] عبد الله [illegible] کافر شود و اگر شخصی [illegible] گفته است
[illegible] و دیگری [illegible] منبر [illegible]
بینم کافر شود [illegible] ملک الموت [illegible] کافر شود و اگر [illegible]
[illegible] ملک الموت [illegible] کافر شود و اگر یکی دیگری را [illegible]
[illegible] کافر شود و اگر
[illegible] کافر شود [illegible] عام کرده
و اگر یکی گوید که قل هو الله احد [illegible] سوره
[illegible] کافر شود و اگر [illegible]
[illegible] کافر شود و اگر [illegible] کافر شود و اگر [illegible]

دعوت کند وی کوید ابعد ازین کلمه ... کافر کردد واکر زن بشوهر خود کوید یا کافر بودن به از با تو بودن کافر کردد واکر

شخصی مسلمان شود مسلمانان بمال بوی عطا کنند مسلمانی دیکر کفت یا کاش کی من نیز کافر بودمی تا مسلمان شدمی تا مرا نیز عطا کنند ...

بعضی از مشایخ علما ... کافر کردد و ... است واکر ... حرام ... کافر شود

[illegible]

آن کند یا بوصفی نه آید اگر چه دعوی بهتری نکند یا باجماع کافر شود و اگر کسی گوید که در بهشت هم روم و از میوهای بهشت هم خورم و یا
حور یا ان معانقه می کنم باجماع کافر شود و هر شخص که منافقی کند نص قرآن یا سنت معلوم عیان اگر جاهل باشد بر ظاهر [illegible] ایشان باشد
و باجماع کافر شود هر که کسی را بغیر دین اسلام یا بدین دیگر متدین شده است چون یهود و نصاری کافر نداند و تکفیر نکند یا در شک باشد در کفر
ایشان یا تصحیح مذهب ایشان کند کافر بود اگر چه اظهار اسلام می کند یا اعتقاد اسلام می دارد و اگر کسی سخنی گوید که مراد از آن سخن تضلیل همه
این امت بود و یا تکفیر همه صحابه یا فعلی کند که اجماع مسلمانان باشد که آن فعل صادر نشود مگر از کسی که کافر بود چون سجده کردن از بت یا
آتش یا رفتن بکنشت یا باری اهل کنشت بقطع کافر بود و اگر شخص انکار مکه یا کعبه یا مسجد الحرام یا حج یا صفت حج کند و گوید این بنیعت نیست که
کرده اند معروف است یا گوید نمی دانم این شهری که نام وی مکه کرده اند مکه است یا غیر مکه کافر باشد حکم کافر [illegible] بود یا اسلام یا بمخالطت مسلمانان
تا تعریف کرده و بعد از تعریف معذور نباشد و اگر کسی چیزی از قرآن بگرداند یا گوید که معجز نیست یا گوید که اگر خدای آسمانها و زمینها
دلالت بر وجود خدای تعالی نیست کافر باشد و اگر کسی انکار کند که بهشت یا دوزخ یا حشر یا حساب است یا گوید که هست ولیکن مراد بهشت و دوزخ
و حشر و حساب ثواب و عقاب غیر از آن معنی دیگر است کافر باشد و اگر گوید که ائمه افضل اند از پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین کافر گردد

فرع في مسائل منثورة زايدة على ما في الكبير والروضة و هر شخصی که انکار صحبت ابو بکر

یا عائشه کند کافر شود و اگر کسی انکار عائشه رضی الله عنها کند کافر شود و اگر یکی از صحابه صلوات [illegible] کافر باشد و اگر صحابه را
دشنام دهد صلوات الله کافر نشود ولیکن فاسق باشد مستحق که دشنام داده بغیر صحابه و اگر کسی خلافت ابی بکر را انکار کند کافر نباشد و مبتدع
باشد و اگر کسی علم خدا را بجزو نفی کند کافر باشد و اگر شخصی گوید که کافر شدم بخدا ان شاء الله در حال کافر شود و اگر شخص گوید که خدا است یا غیر
کفر دوست می دارم کافر شود و اگر کسی در ضعیف وطی کردن مباح داند کافر شود و اگر پیغمبری الا بر آنکه پیغمبر سبب ترغیب آن پیغمبر یا عیب آن او کی [illegible]
بغض و ضد یا مخالفت او کی و یا کند عیب و بد و یا تعبد استخفاف کافر گردد و اگر چیزی که باجماع مباح بود چون نکاح حرام داند کافر شود
و اگر حج را بعد از معرفت فرض بودن واجب [illegible] کافر شود و اگر شخصی گوید که نبایستم ببطریق عبودیت تو برسد پس جنانکه او امر می بنا رود
و نواهی دشت باز دارد کافر بود قطعا و اگر شخصی گوید که من معبود [illegible] و لیکن بمرتبه رسیدم که از عبودیت آزاد شدم و تکلیف از من
از من برخاسته کافر بود و اگر گوید که معبود بتحقیق ابر و هست و لیکن از دست نفس و شیطان آزاد شدم این خبر است و بدین کافر نشود و لیکن
مدعی محذور است و اگر کسی گوید که ولی فاضل است از نبی کافر گردد و اگر کسی گوید که امت فاضل تر باشد از پیغمبری که با بنا آمده باشد از آنکه
مرسل الیه هم پیغمبر بعد از رسول این شخص مصحان است کافر و فاسق است یا تفضیل دهد بر پیغمبر فرزند یقیع و دون باشد و اگر کسی گوید
تا روح آدم و مخلوق است و نامه و اگر کسی گوید که من خدای الحج هم بیشم یا بنا [illegible] من [illegible] کافر گردد و اگر کسی گوید تا جون بنی خدا
ابدا است مقصود بذات [illegible] و علیه حجاب بود کافر گردد و اگر کسی گوید که خدای تعالی و فاعلی است و در حال [illegible] و محل خود
است یا صفتی از صفات خدای تعالی است یا فاعلی است و در وی حال شده این شخص کافر و اعتقاد کردن کافر شود
اگر شخص گوید که روح از نور خدا است چون نور بنور متصل که قطعا تو باشد و آن نعمت هر دو یکی کرد نداند که صریح است و لیکن از روح
بعدم روح و اگر کسی گوید که دنیا تا چون ظاهر شود و پنهان چون بستر از آنکه در خدای تعالی احکام شرع از وی برخیزد کافر گردد و اگر گوید که

[illegible] من از صفات آدمیت فانی شدم و بصفات الهیت موصوف کردم یا صفاتی که فانی گردد و بصفات حق [illegible] شود کافر
گردد و اگر کسی گوید که چون بخدمت نقل کرده ام و من از وی بهشت کافر گردد و اگر کسی گوید که هنوز تو درصورتها حلول کرده شود
یا حال شده است کافر گردد و اگر کسی گوید که اضافت وی را طعام و شراب می دهد یعنی کردن میان حلال و حرام از وی افکند
است و بر داشته چنانکه همه از برای وی مباح است و وی از عبادت کرده و حلول کافر گردد و اگر کسی گوید که من خدا ام یا خدا منم
کافر گردد و اگر کسی گوید که دست از نماز و روزه و قرآن و اعمال خیر بدار که کار درد عمل اسرار است کافر شود بعضی از بزرگان می گویند اگر
چه از وی معنی باشد نزدیک الله و بعد آن صورت کفر می نماید و لیکن از بعض وجوه چون مخالف ظاهر شد بعد از مقاصد و افهام
مردم این دیگر صورت کفر براند و المسایل المشهورة من اول النوع الی هاهنا منقولة في التعليق البغوي والتتمة للمتولي وشرح التنبيه
للجيلي وشرح المقول للقونوي والنجاة لابن سعد والمنهاج للشهروردي رحمة الله عليهم كما رتبه [illegible] وظانه في المعتبر بان

فصل في [illegible] الى الكتب المذكورة بحالها نعوذ بالله من المعرة بنفاقها فراد من شيء في الاحكام خصوصا في تكفير اهل الاسلام

حكم المرتد چون کسی مرتد کرد یعنی از اسلام باکفر رود توبه از وی در حق عصمة توبه درخواستن واجب است و چون توبه
در خواستند اگر باسلام آید اسلام وی درست باشد خواه با کفر ظاهر رفته باشد و خواه با کفر باطن چون زندقه اگر باطنی آن و مستحب است
که وی را سه روز مهلت دهند اگر بعد از سه روز باسلام نیاید بکشند و هر ولدی که وی را پیش از کفر منعقد شده باشد و یا منعقد حکم اسلام
باشد و هر ولدی که از وی حادث شده باشد اگر یکی از مادر و پدر وی مسلمان بود حکم باسلام کنند و اگر هر دو از اسلام برگشته
باشند هم ولد را حکم باسلام کنند خلاف الروضة و هر که از شخص از اسلام برگردد ملکی وی از اموال وی موقوف بود اگر بمرد ثابت
هلاک شود یعنی اگر دو ملک برود از وی زائل شده است و اگر باسلام آید بیند که در ملک وی نایل شده است و هر تصرف که کرده باشد
از آن مال نکرد اند و در مدت توقف نفقه وی و عیال وی از آن مال بدهند و هر تصرفی که قابل توقف بود چون آزاد کردن و مدبر
کردن بند و وصیت کردن اگر در آن مدت از وی صادر شود و آن نیز موقوف بود اگر مسلمان شود نافذ بود و اگر نه باطل بود و هر تصرف
که قابل توقف نبود چون بیع و هبه و امثال آن باطل بود و اموال مرتد را پیش عدلی بنهند و کنیزک او را پیش زنی که امینه بود بسپارند و عقار
و بدل آن وی را با جارت بدهند اگر باسلام نیاید هر را بیت المال برند و اگر شخص در حالتی مستی از اسلام برگردد و بفعل یا بقول درست آید
و اگر در حالت مستی باسلام آید هم درست آید و اگر دو کس بر ردت شخص مطلق گواهی دهند و تفصیل نکنند گواهی قبول آید بر اگر دو کس گواهی
دهند وی کو بیند کافر نشدم با آن دار و غیرت کو میدان انکار وی سود نبود با سلام و بر وی واجب بود که با سلام آید و اگر
گوید که بکراه کرده بودند و یا ضابر نکلمه ام اگر اجاهر قرینه باشد که دلالت کند بر آنکه در دست کافران اسیر بود باشد
بی تعرف قول وی باشد بلا سوگند و اگر هیچ قرینه نباشد بعد نعیین نکنند و اگر آن گواهی چنان دهند که وی مرتد شد و چنین گواهی دهند
که وی کلمه کفر تلفظ کرد و وی گوید که مکره بودم خواه قرینه اکراه بود و خواه نبود قول وی بود و اگر شخص با ختیار مرتد گردد و
بعد آن وی را ابتدی نماز می گزارد اگر در دار حرب گزارد حکم وی باسلام بکنند و اگر در دار اسلام گزارد نکنند والله اعلم بالصواب

كتاب حد الزنا اگر مردی بالغ عاقل مختار ذکر خود را در فرج

دنی یا دبرکی زن با مردی بالغ عاقل مختار [illegible] اشتها آن باشد [illegible]
باشد [illegible] صدر تا زیانه [illegible]
[illegible]

فصل

[illegible]

ماننو پسل یعنی [illegible] تاخیر نکند ولیکن حد [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بعض [illegible]
[illegible]

فصل حد [illegible] واجب [illegible] بالغ و عاقل و مختار [illegible]

[illegible]

کتاب حد السرقه

شرط اول [illegible]

شرط دوم [illegible]

شرط سیم [illegible]

شرط چهارم [illegible]

شرط پنجم [illegible]

شرط ششم [illegible]

[illegible]

قطع لازم نباید و اگر هردو نقب کنند و یکی از ایشان بدر آرد و قطع بر بیرون آرنده واجب گردد نه بر آن دیگر و اگر مال از حرز بیرون انداخت قطع

واجب گردد خواه بعد از آن فرا گیرد و خواه نگیرد و اگر متاعی در حرز بر آب نهاد تا آب ببرد و قطع واجب گردد و اگر از کنجی از آن خانه ...

[illegible]

قطع ... در دست ... باشد ... واجب ...

[illegible]

کتاب قطع الطریق

[illegible]

... از ... طلاق ... واقع شود ...

[illegible]

فصل ... ارکان طلاق ... **اول** طلاق دهنده

[illegible]

رکن دوم لفظ است ... الفاظ طلاق ...

[illegible]

فصل ...

[illegible]

با ظهار حاصل گردد و اگر نیت هر دو کرده بود مخیر شود ان شاء الله [illegible] اختیار کند ثابت گردد و اگر نیت حرام عین کرده باشد
و یا هیچ نیت نکرده بود حرام نشود و کفارت سوگند لازم شود و اگر گوید این جامه یا این طعام بر من حرام یا بر صوم حرام کرده ام این
لفظ لغو بود چون صریح حرام شود و کفارت لازم نیاید و تعلیق لفظی کنایه بود در طلاق باید که نیت مقارن وی باشد تا طلاق واقع
شود پس اگر مقدم بوده باشد بر لفظ و بعد از آن تلفظ کرده بود بی نیت طلاق یا از لفظ فارغ شده باشد و بعد از آن نیت کند
طلاق واقع نشود و اگر نیت مقارن اول لفظ بوده باشد و آخر نه یا آخر لفظ بوده باشد و اول نه طلاق واقع شود و هرگاه که تلفظ کرد
[illegible] سوگند بی اگر نکوه کرد و زن [illegible] کند باکرد حکم کنند به وقوع طلاق
ملفظی کنایه و میگوید نیت طلاق نداشتم قول او مقبول [illegible] باشد
و اگر گوید [illegible] است و نیت طلاق کرد طلاق واقع شود و اگر گوید [illegible] کنایه باید و اگر گوید
و اگر گوید [illegible] و نیت طلاق کرد طلاق واقع شود و اگر گوید [illegible] چیزی نیاید
[illegible] کنایه بود و اگر [illegible] نیت طلاق داد [illegible] طلاق واقع شود
[illegible] کنایه بود و اگر گوید [illegible] و نیت یک طلاق یا دو طلاق [illegible]
[illegible] و اگر گوید [illegible] طلاق [illegible] طلاق واقع نشود و اگر
[illegible] است [illegible] اگر گوید [illegible] طلاق [illegible] طلاق واقع شود
[illegible] طلاق [illegible] سوگند [illegible] طلاق واقع شود
[illegible]
[illegible] و حلال و حرام [illegible]
بحلال و حرام بود [illegible] طلاق [illegible] کنایه
[illegible] طلاق [illegible] حلال و حرام [illegible]
[illegible] و لیکن [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
و حرام بود [illegible] طلاق [illegible] کفایه [illegible] بود و اگر
[illegible] طلاق واقع شود [illegible] نیت [illegible]
[illegible] کنایه بود و اگر [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] واقع شود و اگر
[illegible] بیک طلاق واقع شود
[illegible] یک طلاق واقع شود [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] صریح بود [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] اگر گوید [illegible]
طلاق [illegible] اگر گوید [illegible]
واقع نشود و اگر گوید [illegible] یک طلاق [illegible] طلاق واقع نشود اگر [illegible] نیت طلاق کرده بود و این اختیار [illegible]
[illegible] رحمه الله علیه و اختیار قاضی [illegible] رحمه الله علیه [illegible] صریح است [illegible] اختیار محیی السنه رحمه الله علیه [illegible]
و اگر [illegible] یک طلاق صریح بود طلاق واقع شود [illegible]

زمان بر آمده باشد و طلاق واقع شود و اگر [illegible] باشد [illegible] طلاق واقع شود
و اگر [illegible] مطلق گفته باشد و طلاق واقع شود و اگر [illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] طلاق [illegible] واقع شود و اگر گوید
[illegible] طلاق [illegible] طلاق واقع شود [illegible] طلاق [illegible] یک طلاق
واقع شود [illegible] طلاق [illegible] طلاق واقع شود و اگر گوید [illegible] طلاق واقع شود و اگر گوید [illegible]
ان شاء الله [illegible] ان شاء الله [illegible] باشد ان شاء الله [illegible] طلاق واقع نشود و لیکن بشرط چند
شرط اول آنکه قصد تعلیق داشته باشد بلفظ ان شاء الله شرط دوم آنکه لفظ ان شاء الله [illegible] باشد [illegible] بود تا اگر [illegible] گفته
باشد طلاق واقع شود شرط سوم آنکه اگر [illegible] بلفظ طلاق گفته باشد شرط چهارم آنکه اول لفظ طلاق [illegible] ان شاء الله [illegible] باشد
تا اگر در میان الفاظ طلاق قصد گفتن ان شاء الله [illegible] باشد طلاق واقع [illegible] شرط پنجم آنکه ان شاء الله گفتن از پس کلام [illegible]
باشد تا اگر [illegible] آمده باشد [illegible] و طلاق واقع شود [illegible] طلاق
[illegible] طلاق [illegible] اگر [illegible] واقع است [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] زن [illegible]
[illegible] طلاق [illegible]
[illegible] طلاق [illegible]
[illegible] حکم [illegible] زن [illegible]
[illegible] زن [illegible]
[illegible] زن [illegible]
فصل و اگر [illegible] زن [illegible] طلاق واقع شود و اگر گوید
[illegible] طلاق واقع شود و اگر گوید [illegible] طلاق [illegible] تعلیق کرده بود
[illegible] طلاق واقع شود [illegible] تعلیق کرده بود [illegible]
[illegible] طلاق واقع شود و اگر گوید [illegible] طلاق [illegible] طلاق واقع شود و اگر [illegible] تعلیق [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] تعلیق [illegible]
[illegible] طلاق [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] طلاق واقع شود [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] طلاق واقع شود
[illegible] تعلیق [illegible]

وطلاق واقع نشود حمل بر کردن آن کار ... بستن دستار در کی الفاحشین وعین و نرکه تا اثبات کرده بود هیچ یکی از آن کلمات اقتضا آن نکند مگر وقتی که تعلیق بحصیل مال کرده بود تا عطا کنی ... تو بطلاق باشی چنانکه در خلع ذکر رفت ... مثبت ... نکند ... بطلاق ... اگر ... شرط بود و از این کلمات هیچ یکی از ... صفت طلاق متعدد نشود مگر لفظ کلما ... بطلاق ... بسیار ... صفت طلاق متعدد شود ... اگر ... تو ... بطلاق باشی ... یکی طلاق ... اگر در خانه روی ... چون ... باشد ... طلاق ... واگر تعلیق ... کرده بود ... تعلیق کرده بود ... باشد ... اگر ... بلفظ ...

تو بطلاق باشی اقتضا ... طلاق واقع شود ... از ... در خانه ... بود یا ... تعلیق ...

اذا یا بلفظ دیگر تعلیق کرده بود اقتضا ... اگر آن ... بعد از تعلیق ... ممکن بود تحقیق کردن آن صفت ...

بیان کرده است ... طلاق واقع کرده ... ونام زن ... و ... دیگر ...

... تعلیق طلاق بر صفت زن کرده بود ... بسیار ... باشد اگر ...

تو بطلاق باشی ... من ... بدیدم ... باشد ... واگر تعلیق ... کرده بود ...

... از ... بود ... واگر ... آن صفت ... است ...

فصل اگر مردی ... در ... باشد ... محتاج بود ... تعلیق ...

هم بطلاق ... پیش از آن ... طلاق بسته باشی ... وبعد از آن زن ... طلاق ... طلاق ... تعلیق ...

مکروهی ... هذا الحکم ... حکم کرده بود که طلاق واقع نشود ... اصحاب مجتهدان ...

ابن سریج وابن حداد ... وابن ... واختیار ابن علی طبری ...

اسحق ... امام شافعی ... اصلا طلاق واقع نشود واگر ...

... طلاق ... واگر طلاق ... در فرع ...

در باطن ... باشد ... طلاق ... طلاق ...

وطلاق واقع شود واگر ... طلاق کرده بود ... طلاق واقع نشود ...

کنایه بود ... طلاق ... کنایه بود واگر ... تعلیق

طلاق ... واگر تعلیق طلاق بر فعل زن کرده باشد

... طلاق ... اعلام ...

... تعلیق ... طلاق ... واقع شود ...

واگر ... تعلیق طلاق بر فعل ... کرده است ... تعلیق ... تعلیق ...

... از آن فعل ... یا ... طلاق واقع شود واگر تعلیق ... طفل ... کرده بود ...

بود اگر ... طلاق واقع شود واگر نه واگر ... بطلاق بود ... باشی ... طلاق واقع

نشود ... است ... پنهان ... طلاق واقع شود ... کرده بود ...

... در ... است ... صورت است واگر ... گفت ... بطلاق ... باشد ...

و ... انکار کرد ... اگر ... تو ... طلاق ... باشد ... باشد ...

طلاق واقع نشود واگر ... بود **فصل** طریق دوم در اشارت است وکنایت اما اشارت ... در طلاق ... جمیع

عقود ... چون بیع وسلم ... ونکاح ... است واشارت وی در طلاق بر دو قسم است صریح است وکنایه وصریح وی آنست که هر کس

از مردان ... طلاق فهم کنند وکنایه وی آنست ... آن اشارت طلاق فهم کنند ... وایشان

... صریح است ... کنایه باشد کنایه بود ... کنایت ...

صریح بود طلاق واقع شود واگر بلفظ ... کنایه بود واگر ... نامه طلاق ... انکار کند ...

... انکار ... طلاق کند ... باشد ... طلاق ...

... طلاق ... طلاق واقع نشود ... طلاق واقع نشود بلکه محتاج بود ...

... طلاق واقع شود واگر ... طلاق ... اگر ... حال ...

طلاق ... طلاق ... واگر ... طلاق ... طلاق ...

رکن قصد است و شرط است ... قاصد ... طلاق بود ... قاصد ... طلاق بود ... قصد ...

... اما قاصد ... طلاق ... طلاق واقع نشود ...

... طلاق ... طلاق واقع نشود ... زبان ...

... باشد ... طلاق ... طلاق ...

... حکم ... واگر طلاق ...

... طلاق کند ... صورت ... طلاق ...

... طلاق ... طلاق واقع شود ...

... طلاق ... طلاق واقع شود واگر ...

... طلاق واقع نشود ... اکراه ...

فصل ... اکراه ... طلاق ... طلاق واقع ...

... مال ... طلاق ...

اما الکره ... نفذ فی طلقة ...

[illegible]

شرط دوم

[illegible]

شرط سیم

[illegible]

شرط چهارم

[illegible]

شرط پنجم

[illegible]

رکن چهارم

[illegible]

رکن پنجم

[illegible]

فصل

[illegible]

رکن دوم

[illegible]

رکن سیم

[illegible]

رکن چهارم

[illegible]

کتاب الظهار

[illegible]

رکن اول

[illegible]

رکن دوم

[illegible]

رکن سیم

[illegible]

کتاب الکفارة

[illegible]

شرط اول

[illegible]

شرط دوم

[illegible]

شرط سیم

[illegible]

[illegible]

فصل دوم

[illegible]

فصل سیم

[illegible]

کتاب اللعان

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل دوم

[illegible]

یا کمتر از شش ماه بود و باشد یا زیاده از چهار سال یا اجنبیه ورثه ماتت میان ایشان یا سبب آنکه شوهر کم از نه سال بود یا شوهر
ممسوح بود یعنی ذکر وی هر دو خایه بریده و از بوت لاحق شود صحیح بلوغ آن بود [illegible]
[illegible]
دیگر [illegible]

کتاب العدة

عدة نکاح دو نوع است یکی آنست که میان زن و شوهر فرقت
هر دو حیات [illegible] بطلاق [illegible] **دوم** [illegible]
[illegible]

اول [illegible]

شرط دوم [illegible]

فصل اگر مردی با زن خود گفت [illegible]
[illegible]

کتاب الرجعة

اول [illegible]

رکن دوم [illegible]

رکن سیم [illegible]

و آن بر دو قسم است صریح است و کنایه و صریح وی آنست که بگوید که باز گردانیدم ترا باز آوردم با نکاح خود یا نگه داشتم در نکاح خود یا فلانه را

و کنایه آنست که بگوید که خواستم بزنی یا حلال کردم ترا [illegible] و نیت رجعت کند درست باشد و حضور گواه و رضای زن

در رجعت شرط نیست رکن چهارم محل است یعنی زن و وی را دو شرط است شرط اول آنکه محل استحلال بود [illegible] رجعت کند [illegible]

[illegible] شرط دوم آنکه در عدت مانده بود تا اگر عدت منقضی گردد رجعت نتوان کرد [illegible]

[illegible] اول [illegible] دوم [illegible]

فصل [illegible]

کتاب [illegible]

نوع دوم [illegible]

فصل [illegible]

فصل [illegible]

کتاب الرضاع [illegible] اول [illegible]

پنج بار یکی از دهان حرمتی تا رضاع ثابت نگردد **رکن دوم** شیر است و فرق نیست که آن شیر در حال خود باقی بود یا [illegible]
باشد و ترش گشته یا جوش داده باشد و با دارو [illegible] آمیخته باشد [illegible] حرمت رضاع ثابت گردد **رکن سیوم** محل است و
آن معده کودک است پس باید که در معده رسد باشد تا اگر پنج بار شیر در بینی کودک ریزند و به دماغ وی رسد حرمت ثابت [illegible]
یا کودک شیر بعضی خویش خورد و باز در حلق وی ریزند حکم رضاع ثابت گردد و شرط آن کودک دو چیز است **اول** آنکه زنده بود تا اگر
شیر بمرده کودک دهند حرمت ثابت نشود **دوم** آنکه سن وی بدو سال نرسیده باشد تا اگر رسیده باشد و شیر بخورد [illegible]
رضاع ثابت نگردد و شرط رضاع آنست که پنج بار شیر خورد بیک بار از [illegible] پنج بار حرمت ثابت نشود و [illegible] در علت شیر خوردن
عادت بود و پس خوردن [illegible] و پستان از دهان [illegible] باز کرد [illegible] از پستان باز [illegible]
موجب [illegible] پستان [illegible] روی از شیر خوردن بگرداند موجب تعدد بود و اگر شک در [illegible]
تا پنج بار شیر خورده است یا کمتر و یا شک [illegible] دو سال رسیده بود [illegible] حرمت ثابت [illegible]
و هر کرا حرمت ثابت شود [illegible] شیر دهنده مادر [illegible] شیر خورنده شود [illegible] از وی است [illegible]
شود و اولاد وی [illegible] خواهر و برادر شیر خورنده [illegible] پنج [illegible] باشد [illegible]
از ایشان ولد [illegible] از شیر آن مرد [illegible] آن ولد [illegible] ولد شود [illegible]

ولد حرام شوند [illegible] **فصل** و چون حرمت رضاع ثابت شود [illegible] شیر دهنده [illegible] رضاع [illegible]
آن طفل شیر خورده باشد [illegible] آن زن حرام بود و [illegible] آن طفل [illegible]
تا اگر [illegible] طفل حرام بود [illegible] رضاع [illegible] خواهران آن طفل [illegible]
و خواهران و برادران آن زن خاله و خال آن طفل شوند [illegible] آن طفل [illegible] برادران [illegible]
عم و عمه شوند [illegible] آن طفل از رضاع [illegible] شیر دهنده [illegible]
و بد آن طفل برادر [illegible] باشد [illegible] شیر دهنده [illegible]
کم باشد [illegible] حرمت رضاع میان شیر خورنده [illegible] کنند [illegible] ثابت نشود و اگر [illegible]
دهد [illegible] شیر [illegible] باشد [illegible] شیر [illegible] آمد [illegible]
شیر [illegible] کند [illegible] دوم [illegible]

شوهر اول [illegible] حمل ظاهر نشده باشد [illegible] **فصل** اگر [illegible]
صغیره [illegible] کمتر از دو سال [illegible] مادر [illegible] صغیره [illegible]
صغیره را پنج بار شیر داد نکاح میان ایشان منفسخ گردد [illegible] صغیره حرام گردد [illegible]
مهر مسمی اگر [illegible] لازم گردد [illegible] نیمه مهر المثل [illegible]
[illegible] نیمه مهر المثل لازم گردد و اگر [illegible] گوید [illegible] فلانه خواهر منست از رضاع [illegible] فلان [illegible]

رضاعی [illegible] است نکاح میان ایشان روا نبود و اگر اقرار کنند [illegible] رجوع کنند قبول نکنند و اگر [illegible] اتفاق کنند بر آنکه میان
ایشان رضاع ثابت است جدائی میان ایشان واجب بود و مهر المثل لازم و اگر دخول [illegible] لازم [illegible]
و ثابت نباشد اگر شوهر دعوی رضاع کند و زن انکار کند حکم ببطلان نکاح [illegible] میان ایشان [illegible] مسمی لازم گردد اگر صحیح بود
و دخول نرفته و بعد از دخول تمام مسمی لازم گردد و اگر زن دعوی رضاع کند و شوهر انکار کند اگر نکاح [illegible] باشد [illegible]
قول شوهر بود [illegible] رضاع [illegible] باشد [illegible] شوهر [illegible]
باشد و اگر دعوی رضاع زن کند [illegible] مطالبه مهر مسمی کند اگر پیش از دخول بود و اگر [illegible] باشد مطالبه مهر المثل [illegible]
زن دعوی رضاع وقتی کند که شوهر [illegible] باشد چون شوهر کند [illegible] اگر [illegible]
رضاع بود [illegible] میان ما رضاع هست [illegible] اگر منکر رضاع بود [illegible] میان [illegible]
رضاع هست [illegible] رضاع [illegible] اگر منکر رضاع بود [illegible] میان ما رضاع هست [illegible]
منکر رضاع بود [illegible] ثابت است [illegible] رضاع بگواهی دو مرد و بگواهی [illegible]
ثابت گردد و اقرار برضاع ثابت نشود مگر بگواهی [illegible] گواهی دهند بر رضاع میان ایشان و اگر دعوی رضاع
زن کند رضاع ثابت نشود و اگر مرد کند ثابت شود و لیکن وقتی که گواهی بطریق حسبت داده باشد تا اگر بطریق حسبت داده باشد اگر
هم دعوی کننده [illegible] باشد [illegible] گواهی [illegible] رضاع ثابت شود و بعضی [illegible] گواهی دهند بر رضاع ثابت شود
و اگر [illegible] گواهی دهد [illegible] دعوی [illegible] گواهی وی مقبول نباشد و اگر [illegible] گواهی وی مقبول باشد [illegible]
باشد [illegible] شیر داده ام و اگر گواهی دهند [illegible] رضاع [illegible] رضاع [illegible]
رضاع ثابت است این گواهی مقبول نباشد بلکه شرط است که گواهی مفصل دهند [illegible] رضاع [illegible] فلان [illegible]
فلانه پنج بار [illegible] کمتر از دو سال بود شیر خورده [illegible] پنج بار شیر [illegible] کمتر از دو سال بود و شیر
[illegible] رسیده [illegible] رضاع [illegible] شرطست [illegible] گواهی دهد بر رضاع **شرط اول** آنکه [illegible] زن شیر دهنده
ذات لبن است یعنی [illegible] شیر است **شرط دوم** آنکه [illegible] باشد [illegible] **شرط سیوم** آنکه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] **شرط چهارم** آنکه [illegible]
[illegible] گواهی [illegible] شرطست **اول** [illegible] پنج بار [illegible] **دوم** [illegible]
[illegible] دو سال [illegible] **سیم** [illegible] استفسار کنند
[illegible] نفقه [illegible] ثابت شود [illegible] نکاح برضاع
معلق کرد

کتاب النفقات

بدان که اسباب نفقه سه چیز است نکاح و قرابت و ملکیت **سبب اول** نکاح
است و نفقه زن بر شوهر واجب است و واجبات نفقه شش است **اول** طعام است و اندازه آن [illegible] بر معسر [illegible] مد و نیم بر متوسط
[illegible] باشد [illegible] مسکینان [illegible]

مسئله اگر دختر خود را و یا کنیز خود را تزویج کرد بعد از آن ولی دعوی محرمیت می کند میان دختر خود و شوهرش و یا میان کنیز خود و شوهر [illegible] این دعوی از وی نشنوند والله اعلم

[illegible]

بود اگر تکلیف طلب کند زن بمد یا درهم ملکیت اید و موسر کسی است اگر تکلیف کنند بمد یا درهم مسکنت ... چون طعام غالب قوت

آن شهر بود و اگر در آن شهر قوت غالب نباشد آنچه لایق بود بحال وی **واجب دوم** نان خورش است و مبنی وی غالب نان خورش

آن شهر بود از ربت و خرما و بیز و امثال آن و باختلاف فصلها نان خورش نیز مختلف گردد و نان خورش نیز معتبر نیست لیکن ... با حیله

[illegible]

واجب سیم نفقه خادمه است چون منصب آن زن اقتضا خادمه کند بر شوهر واجب نیست که خادمه

[illegible]

٩٦

[illegible]

فصل [illegible] نکاح [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

[illegible] کنیزک با مهر مثل بود [illegible]

واگر کنیزک آبستن شود و ولدی بیارد [illegible] و نسبش با وطی کننده ثابت بود [illegible]

واجب گردد [illegible] واجب [illegible] باشد مهر [illegible]

پس [illegible] حرام است [illegible]

فرع [illegible]

واگر کنیزک [illegible]

حرام است [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

از آن زن دعوی محرمیت آن مرد کرد [illegible] میگوید که این مرد برادر رضاعی منست [illegible] نکاح [illegible]

[illegible] است [illegible] نکاح [illegible]

[illegible] دعوی [illegible] باشد [illegible]

واگر مردی دختری [illegible] الکتب المعتبرها

[illegible]

[illegible] نکاح [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

بزن والله اعلم

تا وقتی که اجازت کرد ... آن ... است ... باشد که از صداق

باب الصداق

بدانکه صداق ... نکاح ...

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

شرط باطل بود ولیکن چون ... ایجاب ... باشد اما اگر ... نکاح باطل بود ...

[illegible]

شرط اول ... شرط دوم ... شرط سیم ... شرط چهارم

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

و مردی که نسب عرب و هاشمی و مطلبی کفو زن هاشمیه و مطلبیه نباشد و نسب عجم بر عجم معتبر است همچنانکه در عرب

است تا اگر مردی را پدر عجمی و مادر عربیه باشد کفو زنی نبود که پدر وی عربی باشد ... معتبر است و اعتبار در نسب

... باشد کفو زن نباشد ... در اسلام بوده باشد و مرد فاسق کفو زن عفیفه نباشد ...

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

حرام است و نکاح دختر زن برادر [illegible] حرام است و نکاح عمات و خالات حرام است و نکاح دختر عمه و خاله روا بود [illegible]

حرام است از رضاع نیز حرام است و اگر زن بیگانه [illegible] حرام نباشد [illegible]

حرام است [illegible]

برادر رضاعی [illegible] حرام [illegible] نکاح [illegible]

نکاح آرد و صورت رضاع [illegible] حرام [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

[illegible] طلاق [illegible]

بالاکراه فوجب [illegible]

از مهر [illegible] و مهر المثل لازم گردد و اگر طلاق [illegible] عقد نکاح [illegible] باشد [illegible]

مهر المثل واجب گردد [illegible] مهر المثل لازم گردد [illegible]

و مهر المثل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

… که مهر مرا تسلیم کن تا من …
[illegible]
… **فصل** …
[illegible]
… **فصل** …
[illegible]
… **شرط** [illegible] …
[illegible]

هر کدام … دیگر بود **شرط ششم** آنست که در آن دعوت کسی نباشد که …
… واجب نباشد **شرط هفتم** آنست که در آن دعوت منکری نباشد
مثل … ملاهی چون طنبور و رباب و امثال آن …
… واجب نباشد …
… از منکرات …
… شافعی مذهب … منکرات دیگر
جامه ابریشم است …
[illegible]
… **فصل** …
[illegible]

کتاب القسم والنشوز

کتاب الخلع

فرع

رکن اول

رکن دوم

رکن سیم

رکن چهارم

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

کتاب الطلاق

بدانکه طلاق بر دو قسم است طلاق سنی است و طلاق بدعی [illegible]

اول [illegible]

[illegible]

وخلع با جمیع کنایات طلاق بائنه درست آید و [illegible] فسخ در خلع کنایه است [illegible]

[illegible]

فصل چون شوهر ابتدا کند بطلاق بلفظ معاوضه [illegible]

[illegible]

کتاب الطلاق بدانکه طلاق بر دو قسم است [illegible]

اول [illegible] حرام [illegible]

[illegible]

دوم [illegible]

[illegible]

سیم [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

بود و اگر وصول نفقه نباشد و مهر حال بود از آن قبل کام نفقه واجب شود و اگر زن بیمار بود و یا ریش بی فرج داد تا وطی ممکن است بیان د
را امتناع رسد از وطی و نفقه ساقط نشود چون پیش شوهر باشد و اگر از شوهر خود بگریزد یا از خانه [illegible] بی رخصت شوهر برود یا
[illegible] کند نفقه بیفتد [illegible] خانه خراب شود یا [illegible] باشد و [illegible] شوهر [illegible] کند اگر با شوهر باشد ما تنها بود
و لیکن [illegible] نفقه [illegible] و اگر [illegible] زن را بغصب و [illegible] نفقه از شوهر
ساقط شود و همچنین اگر زن را بظلم یا بحق حبس کنند نفقه از شوهر بیفتد و اگر رغبت شوهر از خانه خود [illegible] بخانه بدر [illegible]
از بهات زیارت یا عبادت [illegible] نفقه ساقط شود و اگر زن صغیره باشد [illegible] جماع نکند نفقه وی بر شوهر واجب نباید خواه
شوهر کوچک بود خواه بزرگ و اگر زن بزرگ باشد نفقه واجب [illegible] شوهر بزرگ بود و خواه کوچک و زن را روا نباشد [illegible] دست شوهر
[illegible] تا [illegible] نفقه [illegible] بیفتد و شوهر [illegible]
از [illegible] روزی دو شنبه و پنج شنبه منع کند و شوهر را رسد
[illegible] زن [illegible] عیب و کسوف و اگر در خانه [illegible] مستحق نفقه و کسوه و
[illegible] نفقه و کسوه [illegible] و اگر
[illegible] نفقه [illegible] نفقه تا بود از
[illegible] نفقه [illegible] **فصل** [illegible] شوهر از نفقه زن عاجز گردد زن را اختیار ثابت
[illegible] نفقه [illegible] نکاح فسخ کنند و اگر شوهر [illegible] بود از نفقه زن و نفقه
[illegible] اختیار ثابت شود [illegible] نفقه [illegible] اگر شوهر غایب [illegible] باشد و [illegible]
از نفقه و کسوه [illegible] اختیار ثابت شود و اگر [illegible] اختیار ثابت نگردد و [illegible]
[illegible] نکاح فسخ کند و اگر [illegible] نفقه [illegible] شوهر
وی عاجز است [illegible] نفقه [illegible] ثابت نبا
[illegible] نفقه [illegible] شوهر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نفقه [illegible] و اگر شوهر [illegible] نفقه [illegible] وفا [illegible] کند زن
واجب [illegible] و اگر شوهر [illegible] عاجز گردد [illegible] صحت [illegible] فسخ ثابت نباشد
و اگر [illegible] ثابت شود و اگر [illegible] نفقه زن متعذر گردد [illegible]
[illegible] نفقه [illegible] اختیار ثابت [illegible] و اگر غایب [illegible] ثابت شود و اگر شوهر [illegible]
[illegible] نفقه [illegible] اختیار [illegible] ثابت
شود [illegible] نفقه [illegible] عاجز گردد [illegible] از نفقه [illegible] سلطان عاجز است زن را اختیار ثابت نباشد و اگر [illegible]
[illegible] عاجز گردد [illegible]

117

و اگر از کسوه و یا مسکن عاجز گردد زن را اختیار ثابت گردد و اگر از نفقه خادمه عاجز گردد اختیار نباشد و اگر از مهر زن عاجز گردد اگر
پیش از دخول بود اختیار ثابت گردد و اگر بعد از دخول بود اختیار ثابت نشود و چون شوهر عاجز شود از نفقه و یا کسوه زن را
[illegible] نکاح [illegible] فسخ کردن محتاج بود [illegible] قاضی [illegible] کند و عجز و اعسار وی پیش قاضی ثابت کند به بینه چون شوهر انکار کند و
چون عجز وی ثابت گردد قاضی نکاح وی فسخ کند [illegible] فسخ کند و قاضی شوهر را [illegible] چون
[illegible] نکاح فسخ کند اگر نفقه [illegible] تسلیم زن نکرد و اگر تسلیم کرد [illegible] گذشته است فسخ
نکند [illegible] شوهر [illegible] باشد زن را روا باشد [illegible] از خانه [illegible] واجب بود [illegible]
[illegible] شوهر خود و اگر زن راضی گردد با عسار شوهر و بعد از آن [illegible] نکاح فسخ کند [illegible]
اگر دانست [illegible] در نکاح وی [illegible] از آن نکاح [illegible] فسخ کند [illegible] و اگر شوهر از
مهر عاجز بود [illegible] آن سبب [illegible] ثابت [illegible] با عسار شوهر [illegible] راضی گردد و بعد از آن [illegible] نکاح فسخ کند [illegible] فسخ
کردن از آن زن است و اولیای وی را [illegible] نکاح فسخ کنند و یا اعتراض کنند [illegible] فسخ نمی کنند و [illegible] نکاح [illegible]
فسخ کند و لیکن [illegible] چون شوهر از نفقه وی عاجز گردد [illegible] نفقه [illegible] تا نکاح فسخ کند از عجز و [illegible]
[illegible] نفقه دادن [illegible] عاجز گردد [illegible] و لیکن [illegible] واجب بود [illegible]
خود نفقه کند و اگر [illegible] عاجز بود [illegible] واجب بود **باب دوم** [illegible] نفقه [illegible] و [illegible] نفقه
[illegible] نفقه [illegible] و خاله و عمه و [illegible] نباشد و نفقه مادر
مادر [illegible] و اجداد و جدات [illegible] واجب باشد [illegible] و [illegible]
وارث [illegible] و نفقه [illegible] باشد [illegible] نفقه خود و نفقه عیال [illegible]
روزانه [illegible] نفقه [illegible] و عیال وی باشد و آن مقدار
[illegible] نفقه [illegible] واجب [illegible] مال نباشد [illegible] نفقه [illegible] کفایت بود و آن مقدار [illegible] کرد
و چون [illegible] ممکن بود [illegible] واجب بود [illegible] نفقه کند و
لیکن اگر [illegible] نفقه [illegible] واجب بود و نفقه [illegible] کفایت وی است تا اگر [illegible]
روزها [illegible] نفقه وی [illegible] نفقه [illegible] و نفقه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و امتناع [illegible] باشد و اگر نفقه [illegible] تسلیم کرد [illegible]
از دادن واجب [illegible] متاع [illegible] نفقه [illegible] روا باشد [illegible] و اگر [illegible] نفقه [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] نفقه [illegible] حاصل کردن و چون نفقه [illegible] لازم آید
روا باشد [illegible] قاضی از مال [illegible] و اگر [illegible] صغیر کسب کنند [illegible] باشد روا باشد [illegible] نفقه [illegible]
[illegible] مادر [illegible] روا [illegible] باجازت قاضی [illegible] واجب [illegible] چون [illegible] بود [illegible]

عرب لیکن اگر شوهر دیگر پارسی خواه بود آن ولد را بنده باشد بدهد تا بحکم غالب ولد بین آن ... بعد از دادن لیکن اگر شوهر بیگانه شیر دهد
بدست بنا بیگانه آن ولد را بزرگ یا بیش سیر شیر دهد هم بر مادر واجب بود شیر دادن وی و اگر بدست ایشان مادر را جبر نکنند بر شیر دادن وی
خواه مادر در نکاح پدر آن طفل باشد و خواه نباشد و اگر مادر رغبت کند در شیر دادن آن ولد را بغیر خود او را شیر دهد اگر در نکاح پدر
آن طفل بود روا باشد که وی را منع کند حال ... وضع و اگر در نکاح وی نباشد و یا باشد و هر دو متفق اند بر آنکه آن ولد را شیر مادر
طفل دهد با جارت اگر زیادت از اجرة المثل طلب کند جبر لازم نباشد و اگر بقدر اجرة المثل طلب کند او بیش بود از غیری
اگر زن بیگانه بدست آید که بی عوض یا کمتر از اجرة المثل آن ولد را شیر دهد پدر را لازم نباشد ... طفل دادن وی را ... و ولد را از مادر
در استرضاع کند و بر آن زن بیگانه دهد **فصل** در اصلی که وی را دو ولد باشد و یا زیادت پسران و وی محتاج بود بنفقه و کسوه و هر یک از ایشان
دو ولد مالدار اند و یا مکتسب اند اگر در قرب و ارث برابر اند ... نفقه وی را ... واجب باشد و اگر ...
نادیکی و یا وارث یکسان نیستند چون پسر و پسر پسر ... و دختر نفقه ... واجب بود ... در صورت دوم بر پسر
پسر واجب بود ... اگر در قرب و ارث ... باشد ... نفقه بر ایشان ... پدر
واجب کرده باشد ... محتاج ... اصول باشد ... مکتسب باشد اگر مادر و پدر
باشند نفقه وی بر پدر باشد ... پدر ... بود چون ... پدر و پدر
در و پدر پدر مادر نفقه بر ... باشد چون پدر ... پدر مادر نفقه ... پدر باشد
و وارث و اگر محتاج ... مکتسب باشد ... اصول ... فروع ... نفقه ... اصل خواه فرع وا
رث باشد خواه نه و اگر ... محتاج ... نفقه ... نکند نفقه ... مقدم دارد
بر نفقه اقارب و بعد از آن اگر چیزی دیگر دارد نفقه هر کدام ... مقدم دارد ... نفقه ... لازم نباشد
فصل بدانکه ... سلطنت است ... لایق
نیست ... هر کدام ... مقدم ... حضانت وی را باشد **اول** حق حضانت مادر راست و بعد از آن مادر ...
در یا ... مادر ... اگر ... معدوم ... دختران
دختران ... خواهر ... مقدم ... باشد و خواهر ...
... مادر ... مقدم باشد و خاله و عمه ... حضانت ... دختر
خاله و عمه ... حضانت ... و اگر از زنان هیچ کس نباشد حق حضانت پدر را باشد و بعد از آن جد را و بعد از آن ... عصبات ... میراث
و ولایت نکاح ... حضانت ... بود و
... تسلیم ... کنند ... محرم ... وارث ...
چون خاله ... و عمه ... حضانت ... مادر ... مقدم بود ... مادر ... مادر باشد
و ... اولی بود از جدات ... خاله و خواهران مادر ... نباشند ... اصل ... انتقال

هر کدام ... مقدم بود بر آن که دور تر باشد و حق حضانت کسی را بود که در وی شرطها جمع بود **شرط اول** آنکه مسلمان
باشد اگر ولد مسلمان بود تا اگر مسلمان ... ولد ... باشد ... شیرخوار حق ... ولد مسلم است مادر کافر را
وی حق حضانت نیست **شرط دوم** آنست که وی عاقله باشد تا زن دیوانه را ... حق حضانت نباشد ... مگر وقتی که
... **شرط سیم** آنکه زن آزاد بود ... کنیز را ... حق حضانت نبود ... سپرده
نبود ... **شرط چهارم** آنکه عدل بود و فاسقه را حق حضانت نیست **شرط پنجم** آنکه در نکاح کسی نباشد تا اگر زن ... بیگانه بود
وی را حق حضانت نبود ... شوهر ... حضانت ... و اگر ... آن طفل شود و در نکاح وی
در اینجا حق حضانت باطل نشود **شرط ششم** آنست که مادر و پدر ... یک شهر ... مقیم باشند تا اگر پدر ... نقل کند ... مقیم
کرده حق حضانت پدر را بود **شرط هفتم** آنست که اگر ولد شیرخوار بود و مادر ... شیر دهد و اگر ... حق حضانت نباشد **شرط**
هشتم آنست که ... باشد تا اگر ولد ... رسیده باشد ... مادر ... پدر ... ولد ... میان
ایشان ... باشد ... مادر و پدر ... باشد ... مادر
... پدر باشد ... مادر ... کنند ... پدر ... اختیار کند
... پدر ... مادر منع نکند و اگر مادر ... و اگر ولد ... بود ... رسد
... مادر ... منع نکند ... پدر ... ولد ... مادر
... بود ... ولد ... و ... مادر ... ولد
... کند ... اختیار ... مادر ... باشد ... بیاموزد
... مادر ... بود ... پدر ... بالغ ... رشید بود
... مادر و پدر باشد ... از آن ... نکند ... و اگر
رشید نباشد ... اصلاح ... نفس ... حکم ... صغیر بود ... صلاح
... باشد ... بالغ ... شوهر ... باشد و اگر
شوهر نباشد ... مادر و پدر باشد ... و چون ... مادر و پدر ... و اگر
باشد ... مادر و پدر باشد ... و اگر ... نکنند ... باشد پدر
و جد ... رسد ... باشد ... خود آید و
هر که ... محرم ... نباشد ... باشد ... حال وی دارد و اگر ... مادر و پدر
... باشد ... منع کنند ... مادر و پدر ... و اگر ... جای
کان ... مولی ... معتبر باشد ... محتاج ... باشد **باب سیم** ... نفقه

غلام و کنیزک واجب است اگر چه مستولده و یا مدبره باشند و کسوه و نان خورش و دیگر حوائج [illegible] واجب است [illegible] اگر [illegible] از بهر
وضو ساختن [illegible] بر سید [illegible] واجب بود و نفقه [illegible] کفایت وی باشد [illegible] نفقه [illegible] غالب
[illegible] باشد [illegible] غالب کسوه و نان خورش [illegible] انتفاع [illegible] نکرده
واگر سید [illegible] واجب است [illegible] آن [illegible] دهد واگر [illegible]
[illegible] نفقه [illegible] بود [illegible] غالب [illegible] واگر شخصی [illegible] است [illegible]
در حق [illegible] واگر کنیزکان باشند مستحب است [illegible] نفقه [illegible]
کنیزک [illegible] واگر سید [illegible] دهد [illegible]
[illegible] را [illegible] و دیگر [illegible] دهد
[illegible] شیر دادن [illegible]
[illegible] روا باشد [illegible]
[illegible] دو سالگی [illegible] روا باشد
[illegible] دو سال [illegible] روا باشد [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] طعام قناعت کند [illegible] دو سال [illegible] شیر دادن [illegible] روا باشد [illegible]
[illegible] روزی یا هر هفته یا هر ماهی یا هر سالی [illegible] خراج [illegible] باشد
[illegible] سید [illegible] خراج [illegible] نفقه و کسوه
وی باشد [illegible] نفقه [illegible]
[illegible] سید [illegible] قاضی وی را منع کند [illegible] الا که یکی از آن دو
فصل [illegible] سید را روا نبود [illegible] تکلیف کند [illegible] روزی یا دو
روز [illegible] آسایش کند
واگر [illegible] واجب است [illegible]
[illegible] نفقه و کسوه [illegible] حاکم [illegible] نفقه و کسوه [illegible]
[illegible] نفقه
[illegible] واگر [illegible] واجب باشد [illegible] چهارپای [illegible] علف [illegible]
[illegible] چهارپای [illegible] لازم [illegible] علف [illegible]
[illegible] علف [illegible] روا باشد [illegible] علف [illegible] چهارپار
[illegible] علف [illegible] حرام است [illegible] چهارپای [illegible]

[illegible] باشد اگر چه روزی یا دو روز [illegible] روا [illegible] چهارپای [illegible] منفعت [illegible]
دوشیدن [illegible] روا [illegible] دوشیدن [illegible]
[illegible] چهارپای [illegible] رها کنند [illegible]
رها کنند واگر [illegible] رها کنند [illegible]
[illegible] واجب
[illegible] واجب نیست
و [illegible] کردن زراعت [illegible] کراهت [illegible] دادن [illegible] بود کراهت [illegible]
[illegible] کردن عمارت [illegible] کراهت بود

تم الربع [illegible] المناکحات بعون [illegible] [illegible] والعقوبات

کتاب الجراح

[illegible] قتل [illegible] عمد [illegible] خطا [illegible] شبه عمد [illegible] شخص
قاصد فعل شخص باشد [illegible] واشال آن [illegible] باشد قصاص و دیه
مغلظ و کفارت [illegible] لازم [illegible] خطا [illegible] شخص [illegible] قاصد [illegible] شخص [illegible]
[illegible] قصاص لازم نباشد [illegible] عاقله [illegible] لازم [illegible]
[illegible] قاصد فعل [illegible] شخص [illegible]
واشال آن [illegible] دیه مغلظ بر عاقله [illegible] لازم [illegible] کفارت [illegible] مغلظ و مخفف [illegible]
[illegible] آهن [illegible] واشال آن [illegible] قصاص
واجب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] واجب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] قصاص واجب [illegible] قصاص لازم [illegible]
ولیکن دیه مغلظ بر عاقله واجب آید [illegible] قصاص واجب [illegible]
[illegible] دیه [illegible]
[illegible] قصاص واجب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] قصاص واجب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] قصاص واجب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] واجب [illegible]
[illegible] قصاص واجب [illegible]
[illegible] لازم [illegible]
واگر [illegible] باشد [illegible]

فرو برد و اگر کسی را در خانه محبوس کرد و آن شخص در آن خانه از گرسنگی یا از تشنگی بمرد اگر نزد وی طعام و یا آب موجود باشد و وی از آن منع [illegible] قصاص و ضمان لازم نیاید و اگر حبس کند

[illegible] باشد بر حبس کننده [illegible] غالبا بگرسنگی یا بتشنگی [illegible]

[illegible] قصاص واجب بود و اگر چندان مدت نگذشته باشد [illegible] و نیمه دیه مغلظ بر [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

مثال اول [illegible] **و مثال** [illegible]

دوم [illegible] **و مثال سیم** [illegible]

مرتبه اول آنست که [illegible]

[illegible] **مرتبه دوم** آنست که [illegible]

[illegible]

[illegible] قصاص واجب گردد و اگر ممکن است [illegible]

[illegible] ضمان لازم نیاید **مرتبه سیم** آنست که سبب [illegible] معتدل باشد و صورتی آنست که شخص را اکراه کند بر قتل

دیگری [illegible] قصاص بر هر دو واجب گردد [illegible]

[illegible] دیه [illegible] قصاص [illegible] واجب گردد [illegible] دیگر واجب نگردد

[illegible] اگر اکراه کند بر کشتن [illegible] مسلمان را اکراه کند [illegible] قصاص [illegible] واجب [illegible]

[illegible] دیه مغلظ بر عاقله [illegible] واجب آید و اگر اکراه کند [illegible]

اکراه کننده [illegible] لازم نیاید **فصل** و اگر سلطان کسی را [illegible] فلان را بکش و حال آنست که بظلم [illegible]

[illegible]

فرع [illegible]

[illegible] قصاص واجب آید و اگر [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible] شرط اول [illegible]

[illegible]

شرط دوم [illegible]

[illegible]

شرط سیم [illegible] شرط اول [illegible]

[illegible]

فصل [illegible] قصاص [illegible]

[illegible] نوع اول [illegible]

[illegible] نوع دوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب الدیات

[illegible]

[illegible]

نوع چهارم

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

آید و دیه مجوسی شش سُبع و جهار دانگ سُبعی است و دیه مجوسیه سه سُبع و دو دانگ سُبعی است و ... [illegible]

و لکن اگر کسی ... [illegible] ... واجب آید ... دعوت اسلام ... [illegible]

آن ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

لازم گردد **فصل** در ... [illegible] ... موضحه باشد ... [illegible]

... [illegible] ... سُبع لازم بود ... [illegible]

... [illegible] ... موضحه ... باشد

... [illegible] ... لازم آید ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... لازم گردد و اگر ... [illegible]

... [illegible] **فصل** ... [illegible]

... [illegible]

111

واجب گردد

و اگر منفعت ... [illegible] ... حکومت ... و ارش نقصان منفعت لازم آید اگر مضبوط بود و اگر منفعت ... [illegible] ... کامل ... دندان

لازم آید و اگر ... [illegible] ... یعنی ... دندان ... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... واجب گردد و اگر کسی ... [illegible] ... واجب گردد

و اگر ... [illegible] ... انگشت ... [illegible] ... واجب گردد و اگر ... [illegible] ... دیت با حکومت ...

... [illegible] ... لازم گردد ... [illegible] ... لازم آید ... [illegible]

... [illegible] ... لازم آید ... [illegible] ... حکومت لازم ...

و اگر ... [illegible] ... لازم آید و اگر ... [illegible] ... باشد و اگر

... [illegible] ... لازم گردد و اگر ... [illegible] ... لازم گردد و اگر ... [illegible]

... [illegible] ... لازم گردد ... [illegible]

... [illegible] **فصل** ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

کتاب حد الخمر

هر شخص که بالغ و عاقل باشد [illegible]

شرط اول آنکه بالغ و عاقل و ملتزم باشد [illegible]

شرط دوم [illegible]

شرط سیوم [illegible]

شرط چهارم [illegible]

شرط پنجم [illegible]

وحد خمر [illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فرع [illegible]

[illegible]

کتاب موجبات الضمان

فصل اول ضمان [illegible]

[illegible]

فصل دوم [illegible]

[illegible]

فصل پنجم [illegible]

[illegible]

بسبب آنکه داده‌اند و بیرون برده‌اند کشته آنچه درین تلف آید ضمانی آن لازم آید و آنچه در سبب تلف آید ضمان آن لازم نیاید و این که گفتیم حکم کشتی

[illegible]

و اگر بشکست وی با چهارپای بوده باشد [illegible]
چهارپای لازم آید اگر اعلام نکرده بود [illegible]

بهیمه اعلام نکرده بود و اگر صاحب جامه [illegible] چهارپای [illegible] ضمان لازم [illegible]

[illegible]

نوع دیگر

نوع دیگر

نوع دیگر

نوع دیگر

کتاب السیر

بدانکه جهاد کردن در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر وجه فرض کفایه بوده است و بعد از پیغمبر صلی ... دو حالت است

حالت اول آنست ... فرض کفایه است ...

نوع اول ... نوع دوم ...

قسم اول ...

قسم دوم ...

نوع دیگر

نوع دیگر

و مانند آن و مستحب است که اگر کسی را دوست دارد ... **حالت دوم** آنست که کافران در شهری از شهرهای مسلمانان

در آیند ... [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل مهمان ... [illegible]

[illegible]

كتاب الجزية

ركن اول [illegible]

ركن دوم [illegible]

ركن سيوم [illegible]

ركن چهارم [illegible]

ركن پنجم [illegible]

فصل [illegible]

تا اگر کسی قصد آن کند از ایشان منع کنیم و بیع [illegible] واجب بود **واجب اول** آنکه شهرها که بنا کرده مسلمانان باشند یا اهل آن شهر [illegible]
مسلمان شده باشند یا به قهر گشوده باشند و در آن شهر کلیسا بنا نکنند [illegible] اگر بنا کنند و ابن [illegible]
و اگر به صلح گشوده باشند [illegible] باشند و ایشان خراج [illegible] اگر شرط [illegible] کلیسا که بوده باشد [illegible] و اگر مطلق [illegible] بود
روا نبود و اگر [illegible] گشوده باشد [illegible] آن باشد [illegible] **واجب دوم** آنست
ایشان [illegible] و اگر [illegible] منع کنند و اگر [illegible] منع نکنند و لیکن [illegible] بلکه [illegible] که [illegible] باید که [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سلاح [illegible] منع کنند [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] باشند و اگر [illegible] منع نکنند [illegible] و ابن [illegible]
[illegible] کنند [illegible] بر سلام کنند **واجب سیم** آنست که [illegible] جامه ظاهر [illegible] از جامه [illegible]
[illegible] جامه [illegible] و اولیتر آن باشد [illegible]
[illegible] سیاه و سبز [illegible] و مسلمانان [illegible]
[illegible] حمام [illegible] مسلمانان [illegible] و اگر [illegible]
باشد [illegible] و اگر [illegible] روا باشد [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] و روا باشد [illegible]
عمامه [illegible] **واجب چهارم** آنست که [illegible] مسلمانان [illegible] باشند نکنند
و اگر [illegible] کنند و اگر [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] نکنند **واجب پنجم**
آنست که [illegible] حکم اسلام [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]

فصل

[illegible] اگر [illegible] شرط کنند که چون
ایشان در شهری [illegible] باشند اگر مسلمانان [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] مقام [illegible] مستحب است که جزیه از ایشان [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] اهل کتاب [illegible] امام جزیه [illegible]
[illegible] امام [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible]
درم [illegible] دینار [illegible] امام [illegible] مسلمانان [illegible]

بود و روا باشد که [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] اگر غله [illegible] باشند [illegible]
[illegible] حربی [illegible] و فروخت کنند و از مال تجارت [illegible] باشند [illegible]

فصل

[illegible] است [illegible] کافران [illegible] مسلمانان [illegible] باشند
[illegible] اسلام [illegible] و مال [illegible] باشند **و غنیمت** آن مالی است
که [illegible] مال [illegible] کنند [illegible]
[illegible] مصالح مسلمانان [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible] بنی هاشم و بنی مطلب [illegible]
و [illegible] پنجم [illegible]
[illegible] رسول [illegible] اگر [illegible]
[illegible] جهاد [illegible] امام [illegible] غنیمت [illegible] سلب [illegible] باشد
[illegible] سلاح [illegible] و در [illegible] نفقه و
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] مستحق سلب [illegible]
[illegible] غنیمت [illegible] قسمت کنند [illegible]
خمس [illegible] مصالح است [illegible] امام [illegible]
[illegible] غنایم
[illegible] جنگ [illegible] باشد [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] باشند [illegible] باشد [illegible] مستحق سهم
باشند و اگر [illegible] باشد [illegible] قسمت [illegible] نصیب [illegible]
[illegible] نصیب [illegible]
[illegible] نصیب [illegible] کنند [illegible]

فصل

[illegible] صلح کردن با کافران [illegible] امام [illegible] کند
[illegible] باشد و با اهل [illegible] امام [illegible] مصلحت باشد [illegible] ضعف
مسلمانان [illegible] اسلام [illegible] جزیه [illegible] مسلمانان را ضعیفی نباشد [illegible]

[illegible]

كتاب الصيد والذبائح

[illegible]

رکن اول

[illegible]

رکن دوم

[illegible]

رکن سیم

قسم اول

[illegible]

قسم دوم

[illegible]

قسم سیم

[illegible]

119

[illegible]

رکن چهارم

[illegible]

مرتبه اولی

[illegible]

مرتبه دوم

[illegible]

مرتبه سیم

[illegible]

فصل

[illegible]

رکن دوم

رکن سیم

رکن چهارم

کتاب الضحایا

رکن اول

[illegible]

فرع

[illegible]

فصل

[illegible]

[illegible]

کتاب الاضحیة

[illegible]

یعنی جیده

[illegible]

گونهٔ دوم

[illegible]

حرام بود و اگر طایفهٔ اهل پاک شمرند و طایفهٔ پلید ... باشند و اگر دو طایفه متساوی باشند ...
[illegible]
[illegible]
حرام ... حرام بود ... [illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب السبق والرمی

فصل اول [illegible]

شرط اول [illegible]

شرط دوم [illegible]

[illegible]

فصل دوم

[illegible]

شرط دوم [illegible]

[illegible]

بعض از رسانیدن این بشانه ببعضی از رسانیدن آن حظ کی وند بعض بیند بعضی و یکی از ایشان بیخ پیر نیل آمد با هم حظ نکی [illegible] لیکن یک
بیخ تیر بشانه رسانیده است [illegible] بیخ ویحط کشتن بیخ زیل بود سبق و راببود و بیان تعداد ارشاق بهمه تیرها شرط است وان انست که
معین کند که تیر زدن یکی از بنیاد اند و یکی از آن بادواین ببند ا نحه دوان بمعنی هر باری که نوبت بوی رسد جند تیر انداز حد شرط است که معین
کند که ابتدا باید حق کدام کند و اگر تیر بر تابد [illegible] نه بر سانیدن آن بشانه عدد رسانیدن **شرط هشتم** آنست که تیر اندازی که
معین باشد و جیاد دو کی [illegible] روا باشد و اعتبار کرد بر هنا باشد به بر عه و شرط است که عدد هر یکی از آن دو کی [illegible] است راست باشد بود
و عدد تیرها معین است راست بود جون [illegible] از آن حکم [illegible] از حال ایشان بر عدد و پس ایشان قسمت کشته بر عدد رسانیدن
تیر بشانه مکر از جنس شرط کی [illegible] باشد با حیات قسمت کشتن **فرع** با ایشد از انداختن تیر بر رسانیدن بشانه صفت وی از آن [illegible] و خرق و
خنق و مروق بیان بکنند و اگر شرط کی [illegible] باشند که آن تیر با بشانه [illegible] بود و حساب بود و [illegible] باشند روا باشد و [illegible]
آنست که تیر بشانه بر سد و هیچ اثر در وی نکند و خرق آنست که سوراخ بکند و در وی نماند یعنی از وی بیفتد و خسق آنست که سوراخ بکند و
در وی بماند و خرق آنست که سوراخ بکند و در وی نماند و بکذرد و اگر مطلق عقد بسته باشند صحیح باشد که شرط معین [illegible] کار
بیند آن تیر بشانه مطلق [illegible] باشد یا وصفی از اوصاف [illegible] و صفهای شرط آنست که بعد از آن تیر بشانه برسد و [illegible] اندر سا
نیدن نبود و اگر [illegible] نیک یا شخص یا [illegible] تیر آمد و [illegible] بشانه [illegible] و اگر بشانه [illegible]
آن وقت محسوب نبود [illegible] و اگر باد نشانه [illegible] بجای دیگر انداخت [illegible] بجای نشانه اصابت بود محسوب باشد و اگر بجای دیگر
اصابت محسوب نباشد

کتاب الایمان

سوگند خوردن تحقیق کردن
کاری است یا تاکید کردن وی بنام از نامهای حق تعالی یا صفتی از صفات ذات وی و سوگند بر جهت گذشته یا بر چیزی [illegible] در آینده تا اگر
سوگند خورد که فلان کار نکرده ام یا فلان چیز نگفته ام و حال آنست که کرده است یا گفته است و میداند و بیاد دارد عاصی گردد و کفارت
واجب آید و اگر بر خلاف یا بیاد ندارد عاصی نبود و کفارت نیز واجب نگردد و اگر کسی را زبان سبقت کرد با لفظ سوگند و وی را قصد
سوگند نباشد همچنانکه در حال غضب یا در حال [illegible] گوید لا والله یا بلی والله این سوگند نباشد و کفارت بدان تعلق نگیرد و اگر [illegible]
سوگند خورد و بعد از آن [illegible] گوید با قصد سوگند نداشتم مصدق [illegible] و اگر طلاق یا اعتاق یا ایلا سوگند خورده بود و گوید قصد
طلاق یا عتاق یا ایلا نداشتم مصدق نباشد و اگر [illegible] یا جنبی یکی یا جنسی یکی اگر قصد وی شفاعت بود و یا سوگند
خاطب این سوگند نباشد و اگر قصد وی سوگند نفس خود بود سوگند منعقد گردد و اگر مطلق گفته باشد محمول باشد بر شفاعت و سوگند
بحلق [illegible] یا جان [illegible] یا پیغمبر یا جبرئیل یا [illegible] یا کعبه [illegible] یا [illegible]
و حرام است و اگر [illegible] گفته باشد کفارت واجب نباشد و اگر کسی سوگند بحلوق [illegible] کس را [illegible] سوگند خورد
از اعتقاد تعظیم [illegible] در حدیث [illegible] من حلف بغیر الله فقد کفر محمول است [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] سوگند خورد [illegible] آن [illegible] در صحیح ثابت است پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت [illegible]

محمول است [illegible] و اگر شخص گوید اگر [illegible] کنم [illegible] یا کافر باشم [illegible] یا [illegible] مسلمان بیزار باشم
این سوگند نباشد و کفارت [illegible] تعلق نگیرد و لیکن اگر [illegible] باشد [illegible] کافر گردد [illegible]
[illegible] که [illegible] بکوید لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] **و حروف** سوگند خوردن
است **ب** **و** **ا و** **ت** همچنانکه گوید والله بالله تالله و آنچه بدان سوگند خورده میشود بر انواع است **نوع اول** آنست که معنوم از آن ذات حق تعالی
و احتمال غیر وی ندارد همچنانکه گوید [illegible] بی آنکس [illegible] که اول و آخر [illegible] و اول ابدی [illegible] و [illegible]
این سوگند [illegible] بود [illegible] سوگند [illegible] و [illegible] مطلق گفته [illegible] مقدم [illegible] نوع است
[illegible] ظاهرا و باطنا **نوع دوم** آنست که سوگند بنامها خورد که اغلب [illegible] بحق تعالی [illegible] همچنانکه الله والرحمن
و رب العالمین و مالک یوم الدین و خالق الخلق و الحی الذی لا یموت و حکم [illegible] آن نوع اول است **نوع سیم** آنست که سوگند بنامها خورد که [illegible]
[illegible] همچنانکه جبار
و رب و متکبر و قادر و قاهر [illegible] سوگند [illegible] مطلق [illegible] سوگند باشد و اگر نیت غیر خدا [illegible] بود سوگند
نباشد و [illegible] و رحیم از این نوع است **نوع چهارم** آنست که سوگند بنامها خورد که اطلاق وی [illegible] خدا و غیر خدا [illegible]
استعمال وی [illegible] همچنانکه حی و موجود و مومن و کریم و غنی و امثال ایشان [illegible] سوگند خورد اگر
نیت سوگند کرده بود سوگند بود و اگر [illegible] سوگند نباشد و سمیع و بصیر و علیم و حکیم از این نوع است **نوع پنجم** آنست که سوگند بصفات
خورد و در [illegible] صورت جند هست **صورت اولی** آنست که گوید بحق خدا که من فلان کار نکنم یا نکرده ام اگر [illegible] سوگند دارد و یا مطلق [illegible]
[illegible] سوگند بود و اگر [illegible] سوگند نیت دیگر دارد سوگند نباشد **صورت دوم** آنست که گوید بقدرت خدا یا بعلم خدا یا [illegible]
خدا یا [illegible] خدا اگر نیت سوگند دارد و یا مطلق گفت سوگند باشد و اگر [illegible] معلوم [illegible] باشد [illegible] سوگند
نباشد و اگر گوید بعظمت خدا [illegible] یعنی [illegible] همچنانکه [illegible] **صورت سیم**
اگر گوید بکلام خدا یا بکتاب خدا یا [illegible] یا بحق قرآن یا بحق کلام یا بحق [illegible] یا کلام یا مصحف [illegible] سوگند باشد و اگر
گوید [illegible] یا بجرم آنچه مکتوب است [illegible] سوگند بود **صورت چهارم** اگر گوید [illegible] خدا اگر نیت سوگند داشته باشد
سوگند بود و اگر [illegible] سوگند نباشد **و کفارت سوگند** آنست که ده مسکین را طعام یا پوشش بدهد و یا بنده آزاد کند و
جون سوگند بدروغ خورد [illegible] این سه خصلت مخیر است [illegible] ده مسکین را طعام دهد و یا پوشش و جون طعام دهد
هر مسکینی را مدی از غالب قوت آن شهر بدهد و اگر جامه دهد هر مسکینی را یک جامه بدهد [illegible] نام جامه بر وی [illegible]
[illegible] عمامه [illegible] و شرط نیست [illegible] جامه [illegible]
[illegible] شلوار [illegible] و جامه [illegible] و کتان و ابریشم روا باشد دادن خواه [illegible] و اگر جامه
[illegible] اگر از این سه خصلت عاجز گردد [illegible] واجب بود که سه روز روزه بدارد و [illegible]
شرط نیست و اگر مال [illegible] غایب باشد [illegible] و اگر [illegible] کفارت [illegible]
فصل

اگر شخصی سوگند خورد که در سرای فلان نرود اگر در رود ... آن سرای باشد بعضی از خانها و غرفها وی در آن ... سوگند بشکند و کفارت واجب گردد

اگر بر بام ... از بیرون آن سرای بر آید سوگند بر نشکند و اگر در طاق آن سرای ... باشد ... سوگند حانث شود و اگر ...

سوگند ... در آن سرای ... سوگند بشکند و اگر ... سوگند بر نشکند و اگر سوگند خورد که ...

[illegible]

[illegible]

ابدار وا باشد واگر سوگند خورد که با فلان سخن نگوید و بعد از آن بر وی سلام کرد سوگندش را شکست واگر بر قومی سلام کرد که وی در میان ایشان بود اگر

نذر درست [illegible] و رفتن و اتیان لازم [illegible] حجی یا عمره لازم بود [illegible] حرام [illegible] درست نباشد مگر [illegible] بیت الحرام

[illegible] و اگر [illegible] نوع ششم [illegible] است و اگر [illegible]

[illegible] واجب [illegible]

[illegible] درست نباشد و اگر نذر کرد [illegible] درست آید و اگر [illegible]

[illegible] صدقه دهم [illegible] معین [illegible]

کتاب آداب القضاء

بدانکه قضا و امامت با جماع فرض [illegible] که [illegible] چون کسی [illegible] اصلاح قضا باشد [illegible] قیام نماید فرض [illegible] و اگر امتناع نماید [illegible] باشند [illegible]

صلاحیت قضا [illegible] طلب کردن قضا حرام باشد و دادن قضا [illegible] حرام و کسی را که صلاحیت قضا باشد [illegible]

[illegible] قضا واجب باشد و قبول [illegible] لازم و اگر امتناع نماید [illegible]

[illegible] صلاحیت قضا باشد [illegible]

[illegible] قبول قضا و اگر [illegible] نباشد [illegible]

[illegible] قضا مکروه باشد و اگر قبول کند روا باشد [illegible]

[illegible] واجب نباشد و اگر [illegible] قضا [illegible] علم [illegible]

[illegible] قضا [illegible] مستحب باشد [illegible] طلب کردن قضا [illegible]

[illegible] قاضی [illegible]

[illegible] قاضی [illegible] حکم [illegible]

و اگر [illegible] قضا باشد [illegible] طلب کند [illegible]

[illegible] طلب قضا [illegible]

[illegible] طلب قضا کردن [illegible] قضا [illegible]

ظالم [illegible] طلب قضا [illegible] قضا [illegible]

[illegible] قضا [illegible]

[illegible] حرام باشد و اگر [illegible] قضا [illegible]

[illegible] قضا [illegible] قاضی [illegible]

[illegible] فصل بدانکه مر قاضی [illegible]

شرط است اول آنکه [illegible] باشد دوم آنکه [illegible] باشد سیم آنکه بینا باشد نابینا نباشد چهارم آنکه [illegible]

[illegible] نباشد پنجم آنکه عادل باشد فاسق نباشد ششم آنکه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] ششم آنکه [illegible] غالب نباشد [illegible] باشد ششم [illegible]

[illegible] اول آنکه [illegible] احکام [illegible] باشد [illegible] اهلیت اجتهاد [illegible] جاهل باشد [illegible]

دانا دوم آنکه [illegible] سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] احکام شرع تعلق دارد [illegible]

[illegible] سیم آنکه از قرآن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و علم [illegible] متواتر [illegible] آحاد [illegible] مرسل و متصل [illegible] راویان [illegible]

[illegible] چهارم آنکه اقاویل صحابه و تابعین [illegible] اجماع [illegible] اختلاف [illegible] پنجم قیاس و اقسام قیاس [illegible]

[illegible] ششم [illegible] صحیح [illegible] فاسد [illegible] زبان عرب [illegible] لغت [illegible] علوم

[illegible] شرط [illegible] قاضی کامل العقل و علم [illegible]

[illegible] حکم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] نباشد [illegible]

[illegible] امام [illegible] قضا [illegible]

و اگر [illegible] امام [illegible] قاضی [illegible]

[illegible] قضا [illegible] باشد [illegible]

فصل و چون [illegible] واجب بود [illegible]

دیگر [illegible] صلاحیت [illegible] شرط است [illegible] فاسق و مبتدع [illegible] شرط است [illegible]

[illegible] اهلیت اجتهاد باشد [illegible]

[illegible] روا باشد [illegible]

[illegible] اجتهاد [illegible] باشد [illegible] تقلید کردن [illegible] روا باشد

تا تقلید کردن روا نبود

و اگر عالمی [illegible] مجتهد [illegible] اجتهاد [illegible] روا باشد [illegible]

[illegible] مجتهد [illegible] مجتهد [illegible] عالم [illegible]

[illegible] مذهب [illegible] امام [illegible]

[illegible] روا باشد [illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] سوال [illegible]

[illegible] نباشد [illegible]

فصل اگر امام در شهری دو قاضی یا بیشتر نصب کند روا باشد و چون محضری هر دو قاضی بطلبی خصمی آن شخص که امام لکه بیشی امر او باشد اجابت کند و اگر هم امر باشند مر عمرا بلند و اگر میان هر دو خصم تنازع بر آید و یک خصم گوید که پیش فلان قاضی رویم وان خصم دیگر گوید که پیش آن قاضی دیگر رویم اختیار شیخ ابی حامد غزالی آنست که قرعه زنند و اختیار صاحب حاوی ابو الحسن ماوردی آنست که اجابت طالب کند یعنی اجابت مدعی نه اجابت مدعا علیه و هو المشهور المعتمد و اگر دو کس فقیهی را حکم سازند در خصومتی که حق الله بود حکم کند روا باشد و حکم فقیه آن خصومت در مال باشد یا در نکاح یا در لعان یا قصاص یا قذف و باید که در قضا و در جرح و تعدیل بنا باشد و فرق نیست که در آن شهر قاضی باشد یا نباشد و لیکن باید که حکم نصفا قاضی آن شهر موصوف باشد و حکم حکم نافذ نباشد مگر بر کسی که بحکم وی راضی باشد تا اگر در قتل خطا بر رضا عاقله دیت

[illegible]

تا نتوان کند نه صید نهی کردم و اگر شخصی سوال کند که من نزد خود را بکشم پس من قصاص باشد مفتی را در گنجد که بگوید بلی من جعله بعهده علیه للزکاة من قتل عبده قتلناه و من جدع جدعناه و لیکن اینجا اطلاق وی منفی منسوخ شد و هر که قتل عبد خود مسئله مشکل بود و الله واجب باشد که ان معنی پرسد و لیکن بسیار اندکی که علم و عدالت وی را دارد اگر علم وی دانا و اجب بود که از هر دو حال نه پرسد و اگر عدالة وی دانا نه پرسد واجب نباشد و اگر دو مفتی را بیشتر من با یکدیگر اعتماد خیانت دارد که از آن یکی عالمتر است بایر هر گاه رسیدن ما بود پیشتر بقول آن مفتی که عالمتر بود و اگر یکی بتقوی و دیگری بعلم برتر بود عمل بقول آن کند که عالمتر بود و مستفتی را باید که از مفتی سوال نکند

[illegible]

اقرار کند یا انکار کند و خصم وی سوگند بخورد و بعد از آن مقر شد یا سوگند خوردن از قاضی درخواهد تا بنا قول مقبل با نکول و سوگند خصم
کرده بگیرد و قاضی اجابت واجب بود و اگر اقامت بینت کند بر حجت و دعوی کند و از قاضی درخواهد که استحلاف کند هم اجابت لازم بود
و اگر بعد از اقامت سوگند دعوی کند و وی سوگند بخورد و از قاضی استدعا کند درخواهد اجابت واجب بود و اگر یکی از متداعیین از قاضی درخواهد
تا بدان حجت میان این دعوه اشتراک [illegible] اجابت واجب نباشد ولیکن مستحب باشد و اگر از قاضی درخواهد تا بدان حجت ثابت شد حکم
کند اجابت واجب بود و چون حکم کرده از قاضی طلب اشهاد کرد بر حکم خویش اجابت لازم بود و قاضی را روا باشد که بر سجل نوشتن
اجرت طلب کند و مفتی را نیز روا باشد تا بر فتوی نوشتن اجرت طلب کند و طریق آن بود که قاضی یا مفتی را اجرت بگیرد باجرت که لایق
بر عهده آن و [illegible] عند اهل آن باشد و گویند [illegible] قاضی چیزی و فروخت بنفس خویش کند [illegible] و وکیل
قاضی است بیع و شری و وکیل کرده اند و چون وی بوکیلی قاضی معروف گردد دیگری را وکیل کرده [illegible] و رشوت گرفتن حرام است
و دادن رشوت نیز حرام است چون قصد دهنده تا قاضی از برای وی حکم کند بناحق یا از برای خصم وی حکم بحق نکند و اگر از برای آن دهد
تا وی بحق حکم کند [illegible] حرام نباشد و حکم متوسطیان رشوت دهنده و ستاننده حکم موکل وی است تا اگر وکیل
قاضی بود بگرفتن آن پا از هر دو طرف و وکیل [illegible] قاضی گردد [illegible] آن دهد تا بحق حکم کند [illegible] و اگر نه
قاضی را دادن [illegible] حرام بود [illegible]
[illegible] هدیه از [illegible] قبول نکند و چون هدیه دهنده را در حال یا کسی خصومتی باشد حرام بود
[illegible] و اگر در حال خصومتی نبود [illegible] قضا [illegible] هدیه [illegible] باشد حرام بود
[illegible]
حرام نباشد [illegible] و رشوت از دو وجه است [illegible] قاضی ابو القاسم [illegible] رشوت آنست که دهنده [illegible]
از برای وی حکمی بناحق کند یا حکمی بحق نکند [illegible] باشد لیکن مطلق عطا کرده بود [illegible]
تا مردم مال را از برای غرض [illegible] بدهد [illegible] صدقه و قربت [illegible]
این جمله [illegible] کند اگر [illegible] مال دیگری بود [illegible] باشد [illegible] حرام بود [illegible] واجب
پس آن دادن رشوت بود و اگر مباح بود [illegible] اجاره [illegible] بود [illegible]
اگر از برای جاه و منصب [illegible] بود [illegible] جاه و منصب [illegible] اگر جاه و منصب

تحصیل علم باشد [illegible] **فصل** حکم قاضی از برای نفس خود و غلام و کنیزک خود نا
فذ نباشد و از برای [illegible] نافذ نباشد [illegible] اصول و فروع خویش حکم نکند
از برای غلام و کنیزک [illegible] نافذ نباشد [illegible]
حکم کند [illegible] حکم قاضی از برای وی نافذ نیست اگر خصومت افتد [illegible] قاضی دیگر [illegible] قاضی
میان ایشان حکم کند حکم قاضی [illegible] میان قاضی و وی [illegible] نافذ نباشد [illegible] قاضی [illegible] حکم کرد و بعد از آن

[illegible] قرآن یا سنت مشهور یا اجماع [illegible] قیاس جلی کرده است بر قاضی واجب باشد که آن حکم را نقض کند و اگر قاضی مقلد
بعضی مذهب امام خود حکم کرده نقض آن حکم واجب بود و مستحب است که قاضی را دری باشد که بدان در آید [illegible]
[illegible] کند [illegible] مستحق [illegible] اگر [illegible]
نکنند اگر در [illegible] آن جای خالی بود و اگر [illegible] اجابت نکنند [illegible] اجابت نکنند و اگر [illegible] اجبار کنند
[illegible] قاضی [illegible] و ابن سبیل [illegible] نکند [illegible] و وکیل
[illegible] باشد [illegible] واجب نباشد [illegible]
و دیوانه و [illegible] **فصل** قاضی را روا
باشد که [illegible] حکم کند اگر بینت نباشد [illegible] بعلم خود حکم کردن روا باشد [illegible] نباشد
مال و [illegible] روا باشد و در حدود الله روا نباشد [illegible] حکم کردن روا نبود [illegible]
[illegible] دعوی می کند [illegible] است [illegible] دعوی [illegible]
[illegible] است [illegible] نکاح [illegible] است [illegible] طلاق [illegible] است [illegible]
دعوی می کند [illegible] حکم کردن روا نبود و بعلم خود [illegible] حکم کردن روا باشد [illegible] واجب بود [illegible]
[illegible] فاسق [illegible] واجب بود [illegible] حکم کرده است [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] حکم کند اگر قاضی [illegible] حکم باشد امضا کند و اگر [illegible] امضا نکند [illegible]
باشند [illegible] گواهی [illegible] گواهی [illegible]
[illegible] سوگند [illegible]
[illegible] قاضی گواهی [illegible] حکم
حکم کرد و قاضی [illegible] حکم نکند [illegible] دعوی [illegible] گواه [illegible]
و اگر آن دو گواه پیش قاضی دیگر گواهی دهند [illegible] قاضی حکم کرده است گواهی ایشان بشنود و حکم آن قاضی را امضا کند [illegible]
[illegible] قاضی اول [illegible] حکم [illegible] است [illegible] قاضی اول [illegible] قاضی دوم
گواهی ایشان بشنود [illegible] قاضی اول کند **فصل** قاضی باید که میان هر دو خصم [illegible]
[illegible] نظر کردن [illegible] سخن ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] میان هر دو خصم [illegible]
است [illegible] قاضی [illegible] هر دو خصم کند [illegible] نکند و [illegible]

با وی سخن نگوید و بانگ بر ایشان نزند چون چنین چیزی نکرد و نگفته باشد تا انقضاء تادیب کند و بگواهان [illegible] گواهی [illegible]
[illegible] است و مدعی را دعوی باطل نکند تا دعوی این چنین نکند و مدعا علیه [illegible] اقرار یا انکار [illegible] نکند و اگر [illegible] آن دو خصم که [illegible]
[illegible]
چون [illegible] گواهی دهند [illegible] نکند و چون که مدعی دعوی [illegible] کند تا قاضی [illegible] دعوی [illegible] بیان کند [illegible] استفسار
[illegible] صحیح [illegible] بیان کند و چون مدعی دعوی [illegible] قاضی از مدعا علیه [illegible]
[illegible] مدعا علیه اقرار [illegible]
[illegible]

فصل [illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

از داست یا [illegible] قبول نکند [illegible] آزاد است [illegible] کفایت [illegible] باشد اگر فسق [illegible] حاجت [illegible] سؤال [illegible] باشد
و [illegible] عدالت [illegible] عدالت و فسق [illegible] عدالت [illegible]
[illegible] عدالت [illegible] گواهی [illegible] معاملات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

دعوی ابرا یا ادا یا حواله یا اسقاط حق کند و بینه ثابت کند که آن اسقاط و ادا کند و اگر ثابت نکند داند مدعی را سوگند دهد و اگر کرد غائب بعد علیه

حاضر دعوی کند و اقامت بینت کند و مدعی علیه [illegible] حاضر شود و سوگند دهد

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

طریق اول [illegible]

و حکمی نامه [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل طریق دوم [illegible] وجه اول [illegible]

وجه دوم [illegible]

وجه سیم [illegible]

وجه چهارم [illegible]

[illegible]

یا بیاید یا نایبی بفرستد [illegible] اکر [illegible] رسانیدن داد کند و اکر مدعا علیه از قاضی [illegible]
تا مدعی سوکند دهد [illegible] میان مدعا علیه [illegible] عداوت نیست و مدعی [illegible] حاضر بود و اجابت کند **فصل** اکر شخصی بر شخصی دعوی کند که از شهر
غایب بود اکر عین بود حکم از اشتباه و اختلاط ایمن باشند چون عقار [illegible] معروف باشند بر قاضی دعوی و بینه بشنود و حکم کند و ملک
بیش آن قاضی [illegible] که آن عین [illegible] حکم [illegible] تسلیم کند و در دعوی عقار [illegible] حدود [illegible]
چهار حد را ذکر کند [illegible] معلوم [illegible] باشد [illegible] واجب باشد [illegible]
و [illegible] اکر عین [illegible] از اشتباه و اختلاط ایمن نباشد [illegible] حکم کردن روا نبود [illegible]
بشنود و مکتوب بیش آن قاضی [illegible] تا قاضی آن چیز را انتزاع کند و بیش این قاضی با کاغذ فرستد [illegible]
بفرستد تا کواهان [illegible] آن چیز کواهی دهند و چون آن چیز انتزاع کند [illegible] تسلیم کند [illegible] کواهان [illegible]
قاضی مکتوب [illegible] و اکر آن عین [illegible] غایب نباشد
و لیکن از مجلس حکم غایب بود اکر مدعا علیه حاضر بود [illegible] کواهان [illegible] حاضر [illegible]
و اکر چیزی [illegible] ممکن نباشد [illegible] عقار [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] بینه بشنود [illegible] حاضر [illegible] عقار [illegible] باشد
و اکر چیزی [illegible] مکن بود [illegible] و قاضی [illegible] دیکر از طرف قاضی
آن احضار کرده و اکر [illegible] آن چیز [illegible] قاضی [illegible] احضار کردد [illegible] و اکر مدعا علیه
کوید [illegible] سوکند [illegible] دعوی [illegible] کند [illegible]
و اکر سوکند [illegible] مدعی سوکند [illegible] بینه [illegible] حاضر [illegible]
دعوی [illegible] کند و اکر مدعی [illegible] مطالبه [illegible] دعوی کرد [illegible] و کفت که فلان چیز [illegible] غصب
کرد [illegible] است [illegible] دعوی [illegible] صحیح باشد و چون مدعا علیه سوکند [illegible]
[illegible] سوکند [illegible] مدعا علیه حاضر [illegible] مدعا علیه غایب [illegible] در آن شهر [illegible]
حاضر [illegible] نقل [illegible] مجلس حکم حاضر [illegible] کواهان [illegible] کواهی دهند و اکر ممکن نباشد [illegible] نقل کردن
[illegible] دعوی کند و قاضی [illegible] احضار [illegible] قاضی [illegible] دیکر از طرف
[illegible] احضار کردد [illegible] دعوی [illegible] آن چیز [illegible] مدعی [illegible] مدعا علیه [illegible]
حاضر باشد قاضی [illegible] حکم کردن روا [illegible] بینه [illegible] مدعا علیه [illegible] مجلس حکم حاضر کرداند [illegible]
[illegible] ثابت شود [illegible] مدعی [illegible] مدعا علیه [illegible] مدعی [illegible]
مدعی باشد **فصل** اکر مدعا علیه در آن شهر بود [illegible] مدعی [illegible] روا نبود که دعوی [illegible] بر وی شنود و حکم کند
اکر حاضر کردن [illegible] متعذر بود [illegible] باشد [illegible] حکم کند و لیکن [illegible] آن [illegible]

[illegible] باشد [illegible] قاضی [illegible] اجابت [illegible] مدعی [illegible] سوکند [illegible] است
و [illegible] است آن [illegible] مدعی [illegible] غایب [illegible] سوکند [illegible] و اکر مدعی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] حاضر [illegible] مجلس قاضی [illegible] سوکند [illegible] باشد و لیکن [illegible] مدعا علیه [illegible] باشد
[illegible] سوکند [illegible] حاضر [illegible] قاضی را حکم کردن بر غایب [illegible] ثابت [illegible] روا باشد [illegible] قاضی
[illegible] غایب [illegible] باشد حکم [illegible]
باشد [illegible] آن شهر حاضر بود و اکر قاضی بینه بر غایب [illegible] باشد [illegible] حاضر [illegible] حکم کردن آن غایب [illegible]
[illegible] بود و مجلس [illegible] حاضر [illegible] حکم [illegible] حاضر [illegible] واجب باشد [illegible]
و اکر [illegible] حکم حاضر [illegible] کنند [illegible] باشد و لیکن [illegible] کواهان [illegible]
[illegible] باشد [illegible] حکم [illegible] مدعا علیه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مجلس قاضی حاضر [illegible] و قاضی [illegible] حکم [illegible]
[illegible] و خصم [illegible] حکم کند [illegible] خصم [illegible] حاضر [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] حاضر [illegible] دعوی [illegible]
[illegible] باشد [illegible] خصم [illegible] معروف باشد [illegible] و اکر خصم معروف
نباشد [illegible] حاضر [illegible] خصم [illegible] باشد [illegible]
قاضی بود [illegible] باشد [illegible] اکر [illegible] قاضی باشد [illegible] راضی
و اکر [illegible] باشد [illegible] قاضی [illegible] مال [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] مال غایب [illegible] معین نباشد [illegible]
[illegible] مصالح [illegible] باشد [illegible]
و اکر [illegible] عقار [illegible] لازم نباشد [illegible] قباله [illegible] بود [illegible]
[illegible] قباله [illegible] لازم بود **فصل** چیزی که میان دو کس [illegible] مشترک بود اکر [illegible] قسمت کنند
روا باشد و اکر مقسوم [illegible] قاضی قسمت کند روا باشد و چون [illegible] قسمت کند شرط است [illegible] بالغ [illegible]
[illegible] و اکر [illegible] حکم [illegible] قسمت کنند روا باشد و حکم [illegible] قاضی [illegible] قسمت [illegible] اکر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] کفایت بود و اکر حاجت بود کم از دو کس نباید و اکر یکی از شرکا نابالغ بود [illegible] قسمت [illegible] بالغ باشد
[illegible] طلب قسمت واجب بود و اکر [illegible] طلب نکند اما اکر [illegible] طلب کند اجابت کند [illegible] اکر [illegible] تمام
بود و یکی از شریکان طلب قسمت کند [illegible] امتناع نماید اجابت نکند [illegible] جوهر [illegible] معین و اکر

از قاضی طلب قسمت کند تا میان ایشان قسمت کند اگر منفعت بکلی باطل گردد چون شکستن حمام [illegible] اجابت نکند و منع کند که بنفس خود [illegible] قسمت

کنند و اگر منفعت بکلی باطل نگردد اما ناقص گردد چون شکستن [illegible] قاضی اجابت نکند ولیکن اگر بعضی خود بنفس قسمت کنند منع نکند [illegible]

[illegible]

١٣٣

[illegible]

و اگر از برای یکی از آن شرکا گواهی دهد پذیرفته نشود و اگر بود چیزی که در خانه مردم بود میان دو کس یا جامع شرکت باشد و حق احد از ایشان قسمت کنند چنانکه ظفر
اندک از آن بعض شرکا باشد و بعضی از ایشان بعض دیگر از شرکا و ایشان و وقت آن ممتنع باشد

کتاب الشهادات

بدانکه شرط گواه چند چیز است شرطهاست تا گواهی وی مقبول باشد اول آنکه بالغ و عاقل بود تا گواهی کودک و دیوانه پذیرفته نشود دوم آزاد بود تا گواهی بنده پذیرفته نشود سیم مسلمان تا گواهی کافر پذیرفته نشود چهارم عدالت تا گواهی فاسق قبول نکنند و عدل کسی باشد که از گناه بزرگ دوری کند و گناه کوچک از وی بسیار نیاید و گناه بزرگ چو گناهی است که در وی حد واجب شود چون زنا و خمر و دزدی و راه زدن و دشنام دادن به زنا و خوردن [illegible]

[illegible]

[illegible]

سبب دوم [illegible]

[illegible]

سبب سیم [illegible]

[illegible]

سبب چهارم [illegible]

[illegible]

و بر تشنیع شود اگر اعتقاد وی آن باشد که حرام است چون شافعی مذهب [illegible] گواهی وی شنوند و با دف رقص و سماع [illegible]

و [illegible] گواهی وی [illegible] مذهب [illegible]

و هر که [illegible] و طعام [illegible] صاحب [illegible]

گواهی وی شنوند شرط پنجم [illegible]

[illegible]

و حبا کشک و شبهه از گواهی وی زایل گردد و قبول آید ... گواهی که به غلط و فراموشی ... رد کند و قبول کنند و اگر غلط اندک کند قبول کنند و بسیار

گواهی عوام را جهل و غفلت ... می باشد پس محتاج بود با ستفصال ... رحمه الله علیه سبب پنجم دفع عار است پس اگر فاسق گواهی

داد و بسبب فسق گواهی وی قبول نکردند و توبه کرد باز اظهار توبه و اعادهٔ آن گواهی کرد قبول نباشد و اگر غیر آن گواهی در چیزی دیگر

دهد قبول آید و اگر کافری یا بنده یا کودکی گواهی داد و قبول نکردند و بعد از آن کافر مسلمان شد و بنده آزاد گشت و کودک ببلوغ رسید و اعادهٔ آن

گواهی کردند قبول آید ... بعد از اسلام ... قبول نباید و اگر بسبب عداوت گواهی شخص قبول نکردند

[illegible]

سبب ششم ...

[illegible]

١٣٦

از آنچه چیزی ... لازم نباشد و اگر حق مال ... متعلق گردد بود ... و غصب کردن مال و خیانت

در مال ... واجب بود ...

[illegible]

[illegible]

حکم نما شد و اگر گواهان بعد از حکم و پیش از استیفا فاسق و یا مرتد شدند هم چنان باشد که بعد از حکم و پیش از استیفا رجوع کنند و اگر قاضی بعد از
حکم گوید که [illegible] پیدا گشت که گواهان فاسق بوده اند و بینه بر فسق ایشان نباشد اگر قاضی آن قاضی باشد که در حکم کردن بعلم خود متهم نبا
شد ممکن بود که نقض کند و اگر قاضی بعد از حکم گوید که سلطان مرا بحکم کردن اکراه کرد و من فسق گواهان دانستم قبول نکنند مگر بینه اکراه قبول آید
و اگر پیدا آید که گواهان بندگان بودند یا کودکان بودند یا اولاد وی بودند یا دشمنان مشهود علیه بودند بر قاضی واجب بود که آن حکم نقض کند

فصل در آن آنچه درو گواهی چند نوع است **نوع اول** آنست که بگواهی یک مرد ثابت شود و آن رویت هلال رمضانست و بجز از هلال رمضان
هیچ چیز [illegible] بگواهی یک مرد ثابت نشود **نوع دوم** آنست که بگواهی چهار مرد ثابت شود و آن گواهی زناست [illegible]
نشود و اقرار بزنا بگواهی دو مرد ثابت شود [illegible] **نوع سیوم**
آنست که بگواهی دو مرد ثابت شود [illegible] بگواهی زنان ثابت نشود و آن حد خمر است و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نوع چهارم** آنست که بگواهی چهار زن [illegible] دو مرد [illegible] ثابت شود و آن
[illegible] **نوع پنجم** آنست که بگواهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل [illegible] **قسم اول** آنست [illegible]
[illegible] **قسم دوم** آنست [illegible]

[illegible] غصب و اتلاف و ولادت و رضاع و [illegible]
و گواهی نابینا [illegible] **قسم سیم** آنست [illegible]
[illegible] نکاح و طلاق و بیع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

و مرکی بیت المال ثابت شود ولاء عتیق و وقف و زوجیت ... ثابت نباشد و اختیار ابن سعد اصطخری و ابن القاضی و ابو علی ابن ابی

هریره و ابن عطا طبری و شیخ ابو نصر ابن الصباغ رحمة الله علیهم آنست که ثابت شود و قال صاحب الروضة ... الصحیح المختار و در تمام

[illegible]

فصل

[illegible]

اول

[illegible]

شرط دوم

[illegible]

شرط سیم

[illegible]

شرط چهارم

[illegible]

[illegible]

و یا دین نه و با غایب حکم در تغیب وی ممتنع باشد تا وقتی که بالغ و عاقل شود و یا حاضر گردد و کسی که نصب صوابی نکرد کند و نصب [illegible]

نباشد و چون ایشان بالغ و عاقل و یا حاضر گردند کسی که نصب شده [illegible] باشد و اگر وارثان [illegible]

تمام بکرم باشد [illegible] دو گواه بیاورد [illegible] باشد بر قاضی واجب بود که نصب تا بالغ [illegible] واجب بود که نصب

فصل [illegible] گواهی دیگر [illegible]

[illegible]

سبب اول [illegible]

[illegible]

سبب دوم [illegible]

[illegible]

سبب سیم [illegible]

[illegible]

کتاب الدعوی والبینات

بدانکه آن چیز که بیان دعوی [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

صورت اول [illegible]

صورت دوم [illegible]

فصل [illegible]

چون بیع و هبه و اجاره تفصیل شرط نباشد و لیکن شرط است که بگوید بیع درست و با شرعی و دعوی زن نفقه [illegible] نفقه یا نکاح دعوی

حق دیگر از مهر و نفقه و کسی کند و خواه نکند و چون شوهر انکار نکاح کند انکار وی طلاق نباشد تا اگر از انکار رجوع کند قبول کنیم و نیز اگر

تسلیم کنیم و اگر زن در تحت محمد است و دیگری دعوی کند که آن زن من است این دعوی بر آن زن بود نه بر شوهر [illegible]

[illegible] است مقدم نباشد [illegible] دو کس اقامه بینه بر نکاح [illegible] بینه مطلقه باشد [illegible]

[illegible] تاریخ مختلف باشد [illegible] سابق بود مقدم بود و اگر یکی بینه کند بر نکاح [illegible]

بنکاح بینه نکاح مقدم بود [illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

فصل

[illegible]

بشنود و ان حکم را رد کند و آن ملک از ان مشتری باشد و اگر مال در دست مشتری از مشتری مستحق بعد اینجا که رجوع به بائع رسد و بر بائع خود ظفر
نیابد رجوع بر بائع بائع نتواند کرد و هر چیزی که او گرفته بود آن را ... [illegible] دعوی در ان چیز بر بائع بود و جواب از وی طلبد
داد و هر چیزی که او گرفته بود آن را ... [illegible] دعوی در ان چیز بر سید بعد و جواب از وی طلب ... [illegible]
شخص بر دیگری دعوی کرد ... [illegible] و سوگند ... [illegible] آن عادت لازم نباشد
اگر مدعی حاضر ... [illegible] و اگر اقامه بینه تمام نکرد و طلب یابد آن کرد تا ... [illegible] و اگر مدعا علیه امتناع
نماید حبس کنند

فصل چون سوگند بر مدعی یا بر مدعا علیه متوجه شد گاه بود که تغلیظ واجب بود بعد و گاه بود که واجب نبود و
... [illegible] واجب است قسامه است یعنی دعوی خون کردن و آن بکار ... [illegible] واجب نیست ولیکن مستحب است بعد از ... [illegible]

ودرین فصل ... [illegible] و تغلیط انواع است اول تغلیط است بلفظ ... [illegible] الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم الذی یعلم
... [illegible]

و دشنام دادن و زدن که موجب تعزیر بود سوگند خارج بر بود و اگر بر قاضی دعوی کند که در حکم بر ظلم کرده است یا بر گواه دعوی کند اگر
یا بر غلط دروغ گفته است یا چیزی که مسقط شهادت وی است سوگند لازم نیاید و اگر بر کودکی دعوی کند که من هنوز نابالغم و ممکن بود
سوگند ننهند تا وقتی که بالغ شود و اگر شخصی بر شخصی که مرده است دعوی دین کند وارث آن مرده او می باشد و آن [illegible] انکار کند که نیست یا شد حکم نیست
بکشد و اگر نباشد و خواهد که وارث را سوگند دهد بر نفی علم ممکن نباشد و اگر شخص دعوی کند که من وکیل فلان شخصم و آن که موکل وی است از ان مقام
غایب بود دعوی و بینه وی قبول آید و اگر دعوی کند که وکیل فلان شخصم بخصومت با فلان شخص دیگر و آن شخص که خصومت با وی است حاضر نیست [illegible]
دعوی و بینه مسموع بود و اگر در مجلس قاضی وکیل ساخته باشد حاجت به دعوی وکالت و بینه بران نبود هر که با مدعا علیه سوگند خورد
خصومت در حال منقطع گردد و مطالبه نشود و لیکن ذمه بر آن بری نشود تا اگر بعد از آن مدعی اقامت بینت کند شنوده حکم به بینت بکند [illegible]
اگر سوگند بر مدعی رد کرده و مدعی بینت آورد حکم به بینت بکند و اگر مدعی اقامت بینت کرد بر آنچه دعوی کرده و بعد از آن گفت که گواهان من دروغ گفتند
یا گواهی [illegible] حکم بینه ساقط شود و حکم منع باشد و لیکن دعوی وی باطل نشود و اگر دو کس در قضیه گواهی داد نند و آن دو گواه پیش از آن
[illegible] مدعا علیه گفته اند که آن مدعا به را [illegible] گواهی [illegible] باطل باشد و اگر مدعی دو گواه آورد و گواهی داد [illegible] این سرای ملک مدعی است و مدعا
علیه دو گواه آورد و گواهی داد که گواهان مدعی گفته اند پیش حاضران که ما را گواهی نیست یا ما گواه نیستیم [illegible] گواهان مدعا علیه [illegible] که گواهان
مدعی این لفظ گفته الا اگر گواهی [illegible] بعد از آن [illegible] گواهی گواهان مدعی منقطع نشود و اگر [illegible] گفته اند پیش [illegible]
که گواهی [illegible] گواهان [illegible] و اگر حاضر شد علیه و گواه آورد که مدعی اقرار کرده است که گواهان وی در [illegible] آمده اند
اگر آن زمان [illegible] حران بود گواهی گواهان مدعی جرح [illegible] باشد و اگر [illegible] گواه بود [illegible] نباشد [illegible]
مدعی [illegible] بود [illegible] و اگر مدعی اقامت بینت کند و بعد از آن [illegible] گفت که حاکم [illegible] تا وقتی که مدعا علیه
را سوگند [illegible] بینه وی باطل شد و اگر مدعی خواهد که مدعا علیه را سوگند دهد و مدعا علیه گوید که مدعی [illegible] دعوی [illegible] کند
سوگند داده است و مدعی انکار کند اگر [illegible] مدعا علیه [illegible] سوگند دهد و اگر [illegible] بینت باشد [illegible]
پیش قاضی دیگر سوگند داده است نشنوند و سوگند نهند و اگر بینت [illegible] و مدعا علیه خواهد که مدعی را سوگند دهد که وی پیش قاضی دیگر سوگند
نداده است ممکن بود و اگر بر کسی دعوی کند و از سوگند دادن امتناع نمود [illegible] دعوی [illegible] سوگند
دهد [illegible] و اگر گوید که [illegible] از این سوگند [illegible] دعوی ساقط گردد و لیکن اگر بار آن دعوی را از سر گیرد
و خواهد که دیگر باره سوگند دهد [illegible]

فصل و هرگاه مدعا علیه از سوگند خوردن امتناع نمود سوگند بر مدعی رد کند پس اگر سوگند بخورد
حکم [illegible] و اگر [illegible] سوگند [illegible] قاضی [illegible] اگر سوگند بخورد [illegible] و نکول [illegible]
حاصل شود تا قاضی سوگند بر مدعا علیه عرض کند و وی امتناع نماید [illegible] و الله [illegible]
اگر گوید که سوگند نخورم [illegible] سوگند نخورم و یا [illegible]
محسوب نباشد و اگر قاضی گفت که سوگند بخور و وی گفت که سوگند نمی خورم [illegible] و اگر قاضی [illegible] سوگند [illegible] بگو والله

و وی را سوگند [illegible] چیزی گفت و خاموش گشت خاموش شدن وی نکول بود و هر که مدعا علیه گفت که من سوگند نمی خورم و یا گفت
که من محتاج نیستم قاضی حکم کند بنکول و اگر خاموشی [illegible] محتاج بود و اگر قاضی مدعی را [illegible] سوگند بخور [illegible] حکم بنکول مدعا
علیه [illegible] است تا قاضی سوگند سه بار بر مدعا علیه عرض کند و حکم نکول [illegible] شرح کند و اگر شرح نکند و بعد از آن مدعا علیه
گوید که من حکم نکول ندانستم گفتن وی فایده نکند و اگر مدعا علیه بعد از امتناع خواهد که باز سوگند خورد [illegible] اگر بعد از ان [illegible] شد
تا قاضی حکم بنکول کرده [illegible] گفت که سوگند بخورم مدعا علیه [illegible] سوگند [illegible] مدعی اجازت دهد و اگر پیش از ان باشد
سوگند خورد و اگر مدعی [illegible] مدعا علیه سوگند [illegible] بر مدعی رد کرده [illegible] و [illegible] خواهد که سوگند مدعا علیه ندهد خود
بخورد ممکن نباشد و هر که سوگند بر مدعی رد کرده و مدعی سوگند خورد [illegible] مدعا علیه بدان چیز اقرار کرده [illegible] اگر بعد از آن [illegible]
[illegible] مدعی [illegible] سوگند [illegible] مدعی [illegible] حاجت
بحکم قاضی نباشد و اگر مدعی سوگند نخورد قاضی [illegible] سوال کند اگر گوید که سوگند نمی خورم و یا [illegible] سوگند نخورم پس این نکول بود
حق وی از سوگند خوردن ساقط شود [illegible] مدعا علیه چیزی مطالبت نماید [illegible] لازم وی باشد [illegible] سوگند [illegible]
باشد تا سوگند خوردن مدعا علیه تا اگر خواهد [illegible] دعوی را در مجلس دیگر از سر گیرد [illegible] سوگند دهد ممکن نباشد [illegible] مگر
تا با وی بینه باشد [illegible] دعوی [illegible] بعد از سوگند خوردن مدعا علیه [illegible]
[illegible] سوگند [illegible] باطل شود [illegible]
[illegible] سوگند [illegible] باطل شود تا اگر بعد از [illegible] سوگند خورد [illegible] مدعا علیه
در وقت سوگند خوردن گوید [illegible] مهلت دهید تا [illegible] مهلت ندهد مگر برضا مدعی و اگر [illegible] جواب مهلت
خواهد تا جواب کند [illegible] مهلت دهند و اگر مدعی [illegible] گواه آورد [illegible] سوگند [illegible] حکم [illegible]
[illegible] سوگند بر مدعی رد [illegible] و امتناع نمود [illegible] اقرار [illegible] مهلت دهند [illegible] از سوگند باطل شود و اگر شخص
[illegible] قاضی [illegible] دعوی کند [illegible] آن [illegible]
کند و سوگند [illegible] سوگند [illegible] و مدعا علیه [illegible] اقرار [illegible] سوگند بخورد و اگر [illegible]
مال [illegible] دعوی کند و گواه نباشد و مدعا علیه نکول [illegible] سوگند [illegible] و اگر [illegible] سوگند بخورد
[illegible] قاضی [illegible] حکم [illegible] سوگند
[illegible] سوگند [illegible] بالغ شود [illegible]
[illegible] مدعا علیه نکول [illegible] سوگند [illegible] **فصل** اگر دو کس [illegible] در دست دیگری است دعوی
کنند [illegible] بینت [illegible] صاحب [illegible] سوگند بخورد [illegible] بینت باشد و صاحب [illegible]
شد حکم [illegible] و اگر [illegible] مدعا علیه [illegible] سوگند
بخورد و اگر مدعا علیه [illegible] اقرار [illegible] و اگر دو کس [illegible] دعوی [illegible] در دست دو کس باشد

[illegible margin note]

یا مدعی الا اگر هر دو را بینت باشد که آن عین مجموع ازان دو کس است پس آن مال در دست هر دو باشد همچنانکه بود و اگر یکی را بینت باشد و دیگری را اثبات
حکم آن برای وی بکنند که بینت باشد و اگر هیچ یکی را از ایشان بینت نباشد هر یکی از ایشان بر نفی قول آن دیگر سوگند خورد اگر هر دو سوگند خورند
و یا نکول کنند آن چیز را در دست ایشان رها کنند همچنانکه بود و اگر یکی سوگند خورد و یکی نکول کند [illegible] آن کس که سوگند خورده بود حکم کنند و چون
سوگند دادن کسی خواهد قاضی اول سوگند بوی داده باشد و آن دیگر بعد از سوگند وی نکول کند [illegible] سوگند [illegible] آن سوگند نیز [illegible]
را وی نکول کرده اگر [illegible] قاضی ابتدا بوی کرد نکول کرده و آن دیگر سوگند [illegible] و سوگند [illegible] جمع [illegible] و یکی بامانت و اگر یکی از
مدعیان دو گواه بیارد و یکی یک گواه و سوگند دیگر بجوید بینه اولی مقدم بود مگر تا آن چیز در دست یکی بود که سوگند خورد است گواه و سوگند
وی مقدم بود و اگر هر یک طرف دو گواه باشد و هر یکی بیشتر و یا گواهان یکی بر دیگری [illegible] ترجیح نباشد و اگر چیزی در دست یکی دیگری است و دعوی
کرد و بینت آورد [illegible] ملک وی است و مدعا علیه نیز بینت آورد که ملک وی است بینه صاحب ید مقدم بود و شرط نباشد که بینه صاحب ید سبب ملک
[illegible] اگر صاحب ید [illegible] دعوی کند [illegible] بینت [illegible]
قبول نباشد و اگر [illegible] بینه [illegible] مقدم بود که بینه [illegible]
و اگر بینت نکرد [illegible] قاضی [illegible] حکم کرد و از دست مدعا علیه انتزاع کرد و تسلیم بوی [illegible] ملک [illegible]
[illegible] و در آن وقت [illegible] حاضر نبود [illegible] بینه خارج مقدم
بود و اگر [illegible] مطلق [illegible] ملک [illegible] مدعی داخل و اگر خارج دعوی ملک
مطلق کرد و بینت آورد و داخل [illegible] ملک [illegible] است و بینت آورد بینه داخل مقدم بود و اگر خارج گوید ملک من است
[illegible] داخل [illegible] بینه داخل مقدم بود و اگر خارج گوید ملک من است [illegible] و داخل گوید
[illegible] بینه خارج مقدم بود و اگر هر یکی [illegible] و بینت بیارند و تاریخ [illegible] صاحب
[illegible] مقدم بود [illegible] دعوی کند [illegible] ملک [illegible]
و دیگری [illegible] دعوی [illegible] دعوی کند [illegible] ملک من است محتاج نباشد
[illegible] بینت [illegible] و اگر خارج اقامت بینت کرد [illegible] ملک منست و داخل
[illegible] یا در دست وی [illegible] و داخل اقامت بینت کرد که ملک منست بینه خارج مقدم بود و اگر هیچ بینت نبود
و داخل نکول کرد و خارج سوگند خورد [illegible] گواه [illegible] مقدم بود و اگر [illegible] سوگند [illegible]
[illegible] در دست [illegible] باشد [illegible] بینت کنند [illegible] ملک وی است حکم کنند [illegible]
[illegible] در دست وی است و اگر بینت آورد [illegible] یک سال باز ملک وی است و یکی بینت آورد [illegible] دو سال باز ملک وی است [illegible]
[illegible] تاریخ وی سابق است مقدم بود مگر آن دیگر صاحب ید بود که بینه وی مقدم بود و اگر بینه یکی [illegible] بود و بینه یکی مطلق هر دو
[illegible] و اگر یکی بینت آورد [illegible] یک سال باز ملک [illegible] است و یکی بینت آورد [illegible] ملک وی است و [illegible] است
[illegible] بینه وی مقدم بود و اگر دعوی کرد [illegible] ملک وی است [illegible] گواه آورد دو گواهی داد

[illegible] ملک وی بود [illegible] ملک وی است یا [illegible] ملک وی بود [illegible] است [illegible]
[illegible] گواهی [illegible] و اگر [illegible] ملک وی [illegible] مقبول نباشد و اگر گواهی دهند [illegible]
[illegible] ملک [illegible] مدعا علیه [illegible] ملک مدعی بود [illegible]
[illegible] مدعا علیه [illegible] گواهی قبول آید [illegible] در دست مدعی بود مدعا
علیه [illegible] غصب کرده گواهی قبول آید و اگر [illegible] غصب کرده است [illegible]
بینت کرد [illegible] و غصب [illegible] باشد [illegible] فرع اگر شخصی دعوی ملک
مطلق کرد و دیگری [illegible] گواهی داد [illegible] مدعی [illegible] مدعی با دعوی ملکی [illegible]
[illegible] سبب [illegible] گواهی قبول آید و اگر مدعی سبب [illegible]
[illegible] گواهی قبول نباید و اگر [illegible] در دست شخصی است [illegible] دعوی کرد [illegible]
و دیگری مالک آن بود و عمرو [illegible] دعوی کرد [illegible] مالک آن بود [illegible] عمرو [illegible]
[illegible] اقامت بینت کرد [illegible] ساقط شود و صاحب ید [illegible] سوگند [illegible] دعوی مالی کرد [illegible] در دست شخص
بود [illegible] است [illegible] آن چیز [illegible] یا آن چیز ملک وی بود یا وی تسلیم کرد و اگر [illegible]
[illegible] دعوی [illegible] صاحب ید [illegible] محتاج نباشد [illegible] یا آن چیز ملک وی بود
[illegible] گواهی دهند [illegible] فلان شخص [illegible] است [illegible] فلان شخص [illegible] مالک آن چیز بود
[illegible] آن چیز ملک وی بود و یا تسلیم کرد [illegible] گواهی دهند [illegible] صاحب ید [illegible] شرط نباشد و اگر مدعی اقامت بینت کند [illegible]
[illegible] آن چیز ملک [illegible] بود [illegible] اقامت بینت کرد [illegible]
[illegible] آن چیز ملک [illegible] بود [illegible] مقدم بود و محتاج نباشد [illegible]
[illegible] است [illegible] اگر بینه [illegible] گواهی داد [illegible] بیع [illegible] ملک بایع بود و بینه عمرو گواهی داد
[illegible] فروخته است [illegible] بینه [illegible] مقدم بود و اگر بینه [illegible] فروخته و بینه عمرو [illegible] فروخته است [illegible] ملک عمرو
[illegible] بینه عمرو مقدم بود و اگر بینه [illegible] گواهی دهد [illegible] فروخته است [illegible] و بینه عمرو گواهی دهد [illegible] عمرو
[illegible] بینه [illegible] مقدم بود و اگر دو کس گواهی دادند [illegible] عمرو [illegible] گواه آورد دو کس گواهی
دادند [illegible] عمرو در آن حال خاموش بود [illegible] گواهی [illegible] دو کس گواهی دادند [illegible]
[illegible] صحیح [illegible] گواهی دوم قبول بود و گواهی اول مندفع گردد فصل اگر گواهی گواهی دادند [illegible] عمرو [illegible]
[illegible] قیمت آن ربع دینار بود و گواه دیگر گواهی داد [illegible] قیمت آن ثمن دینار بود [illegible] ثابت شود [illegible]
بینه [illegible] بود و اگر دو کس گواهی دادند [illegible] تلف [illegible] یک دینار بود و دو کس دیگر گواهی دادند [illegible] نیم دینار بود
[illegible] ثابت شود و اگر دعوی کرد [illegible] فلان [illegible] است و دو کس گواهی دادند [illegible] فلان [illegible] است قبول نباشد و اگر گواهی دهند

[illegible]

باب فی مسایل متفرقة یتعلق بالدعوی والشهادة و القضاء

[illegible]

وصف و دان بار کند و معین ند صف کرد اگر آن مرد آن معدن را سپید بود ... دعوی صحیح گواهی داد اگر ...

... بود بدان صفت باشد که دعوی کرده از مدعا علیه انتزاع کند و بعد ازین تسلیم کند و اگر مرد ... دعوی ... بود بدین بینت ...

و اگر دو مرد گواهی داد در آنکه ... در دعوی ... باشد ... گواهی ... مقبول نباشد و اگر ... در دعوی ...

و اگر ... گواهی داد باشد قبول بود و اگر مردی برای ... دعوی کرد و گواه آورد و گواهی داد که مدعا علیه ...

از ... غصب کرده ... ملک ... است ... مدعی ثابت شود و ملک ثابت شود اگر برای دعوی کرد ...

و حجت ... و مدعی علیه بینت آورد ... است ... گواهان مدعی ... غلط کرده ...

[illegible]

۱۴۶

[illegible]

و اگر ... در دست ... است دعوی کرد که این سرای از من غصب کرده است ... لازم است تسلیم کند ... اقامت بینت ...

... مدعا علیه اقامت بینت کرد ... **فصل** و اگر کسی دعوی کرد ...

[illegible]

باب العتق

[illegible]

فصل

خاصیة اولی [illegible]

شرط اول [illegible]

شرط دوم [illegible]

شرط سیم [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

خاصیت سیم [illegible]

[illegible]

خاصیت چهارم [illegible]

[illegible]

قید اول [illegible]

قید دوم [illegible]

[illegible]

قید سیم [illegible]

[illegible]

خاصیت پنجم [illegible]

[illegible]

فرع دوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

... اگر صورت [illegible] نزدیک [illegible]

... دعوی که [illegible] مدعا علیه [illegible] حکم [illegible]

... اول [illegible] بر مدعا علیه عرض کند و وی انکار کند پس مدعی [illegible] کند چنانچه در کتب ابن القاضی فی ادب القضاء

فصل بدانکه شرط ... [illegible] ابن القاضی ایضاً از ادب القضاء

... بالغ ... [illegible] شرط ... [illegible] مجرّب بود [illegible]

... [illegible] آن ولد ... عرض کند و وی ... [illegible] آن ولد [illegible]

... [illegible] آن ولد ... [illegible]

... [illegible] کند دوم آنکه دو مرد ... [illegible]

هر یکی از ... امکان بود و این ... صورت بود **صورت اول** آنکه دو مرد ... وطی کنند **صورت دوم** آنکه ...

... وطی کنند ... [illegible] **صورت سیم**

... [illegible] **صورت چهارم** آنست که ... [illegible]

... [illegible] وطی کنند ... [illegible]

... [illegible] آن ولد ... [illegible] چون این مسئله معلوم گشت ...

... دعوی ... آن ولد ... [illegible]

... [illegible]

... باشد ... [illegible] نکاح صحیح ... [illegible]

... [illegible] **شرط اول** آنست که ممکن بود تا اگر ... [illegible] باشد

... [illegible] **شرط دوم** آنکه ... ملحق ... [illegible]

... [illegible] **شرط سیم** آنکه آن شخص ... [illegible] تا اگر ...

... [illegible] نکاح صحیح ... [illegible] آن ولد ...

... [illegible] آن ولد ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ملحق ... [illegible]

... [illegible] **شرط دوم** آنکه ... [illegible]